



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

وحدت

کا

توحید!!



حسن علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وحدت یا توحید؟! : نگرشی بر نظریه استاد حسن زاده آملی

نویسنده:

حسن میلانی

ناشر چاپی:

اعجاز

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	وحدت یا توحید؟! نگرشی بر نظریه استاد حسن زاده آملی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۰	فهرست
۱۲	مقدمه
۱۴	فصل اول: اشیا آفریده خداوندند، یا اجزای وجودی او؟! اشاره
۱۴	اشاره
۱۸	وحدت یا توحید؟! نمونه هایی دیگر از سخنان وحدت وجودیان
۲۴	خلاصه اشکالات: توضیح اشکالات: اشکال اول: بر آستان وحی
۳۰	اشکال دوم: اشکال سوم: اشکال چهارم: اشکال پنجم: اشکال ششم: اشکال هفتم:
۳۲	اشکال اول:
۳۵	بر آستان وحی
۴۳	اشکال دوم:
۵۱	اشکال سوم:
۵۳	اشکال چهارم:
۵۷	اشکال پنجم:
۶۰	اشکال ششم:
۶۱	اشکال هفتم:
۷۵	فصل دوم: تفسیرات گوناگون وحدت وجود!! اشاره
۷۵	اشاره
۷۶	تفسیرات گوناگون وحدت وجود!!
۷۸	تفسیر اول:

۷۹	تفسیر دوم:
۸۰	تفسیر سوم:
۸۶	فصل سوم: اشراقات و الهامات فلسفی و عرفانی!!
۸۶	اشاره
۸۷	اشراقات و الهامات فلسفی و عرفانی!!
۹۲	ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران!
۱۰۵	فصل چهارم: نظرات برخی بزرگان در مورد وحدت وجود
۱۰۵	نظرات برخی بزرگان در مورد وحدت وجود
۱۳۱	برخی مخالفان ملاصدرا
۱۴۱	درباره مرکز

وحدت یا توحید؟! :نگرشی بر نظریه استاد حسن زاده آملی

مشخصات کتاب

سرشناسه: میلانی، حسن، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور: وحدت یا توحید؟! / حسن میلانی .

مشخصات نشر: قم: اعجاز، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ص.

شابک: ۷۰۰۰ ریال ۶-۵-۹۳۵۷۵-۹۶۴

یادداشت: ص. پشت جلد به انگلیسی: (to unity v beiny (vahdat) or monotheism (whid) !?)
Hasan Milani.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: وحدت وجود

موضوع: توحید

موضوع: وحدت (عرفان)

موضوع: فلسفه اسلامی

رده بندی کنگره: BBR۵۵/۳ م ۱۳۸۳۹

رده بندی دیویی: ۱۸۹/۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۹۰۵۰

ص: ۱

اشاره

سلام بر تو ای کعبه سپید توحید

ای چشمه نور در وادی ظلمات

ای تنهاترین تنها

وحدت یا توحید؟!

نگرشی بر نظریه استاد حسن زاده آملی

حسن میلانی

ص: ۲

سلام بر تو که لالافر توحید را از صدف وحی نمایاندی

و جویندگان معرفت راستین را بر افق مبین والاترین براهین نشاندی

و سوختگان کویر اوهام را به زلال علم و هدایت راهنمون گشتی

اللهم عجل فرجه واسلك بنا على يديه منهاج الهدى والمحججه العظمى والطريقه الوسطى التى يرجع إليها الغالى ويلحق بها التالى

ص: ۳

فصل اول

اشیا آفریده خداوندند، یا اجزای وجودی او؟!۱

۷۱ ۱۱

اشیا آفریده خداوندند، یا اجزای وجودی او؟!۱۳

وحدت یا توحید؟!۱۷

نمونه هایی دیگر از کلمات وحدت وجودیان۲۳

خلاصه اشکالات:۲۹

توضیح اشکالات:۳۱

اشکال اول:۳۱

بر آستان وحی۳۵

اشکال دوم:۴۲

اشکال سوم:۵۰

اشکال چهارم:۵۲

اشکال پنجم:۵۶

اشکال ششم:۵۹

اشکال هفتم:۶۱

فصل دوم

تفسیرات گوناگون وحدت وجود!!

ص:۴

تفسیرات گوناگون وحدت وجود!! ... ۷۵

تفسیر اول ... ۷۷

تفسیر دوم ... ۷۸

تفسیر سوم ... ۷۹

تفسیر چهارم ... ۸۳

فصل سوم

اشراقات و الهامات فلسفی و عرفانی!!

۱۰۵۸۷

اشراقات و الهامات فلسفی و عرفانی!! ... ۸۹

ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران! ... ۹۲

فصل چهارم

نظرات برخی بزرگان در مورد "وحدت وجود"

۱۴۳۱۰۷

نظرات برخی بزرگان در مورد "وحدت وجود" ... ۱۰۹

برخی مخالفان ملاصدرا ... ۱۳۸

ص: ۵

تفسیر هستی چیست، و رابطه خداوند با خلق چگونه است؟!

آیا عالم آفریده خداوند است؟! یا اینکه خود خداوند به صورت زمین و آسمان و انسان و جن و فرشته و سنگ و چوب و... پیوسته در رقص و نمود و تجلی و ظهور است؟!

در این باره دیدگاه های گوناگونی وجود دارد:

دیدگاه دهریان: جهان هستی، حقیقتی ازلی و ابدی است که پیوسته به صورت های مختلف درمی آید و خالق و آفریننده ای در کار نیست.

دیدگاه فیلسوفان: عالم، صادر (پدید آمده) از ذات خداوند است.

دیدگاه اهل عرفان (وحدت وجودیان): جهان هستی، همان حقیقت وجود خداوند است که هر لحظه به صورتی درمی آید و خالق و مخلوقی در کار نیست. (۱)

عقیده اهل برهان و ادیان: جهان هستی، مخلوق و آفریده خداوند متعال است، و اشیا نه پدید آمده از ذات خداوندند، و نه جلوه یا صورت یا اجزای وجود او. (۲)

ص: ۶

۱- با توجه به تناقضات شدیدی که در فرآورده های مکاتب فلسفی و عرفانی ما وجود دارد ارائه عقیده آنان به طور خلاصه و منسجم ناممکن است. گرچه این اختلافات تنها در ظاهر و گونه های تبیین عقاید آنان خلاصه می شود و گرنه اصول و مبانی و نتایج افکار آنان یک چیز بیش تر نیست. رجوع کنید به فصل "تفسیرات گوناگون وحدت وجود"؛ نیز به اسفار ۱ / ۱۲۸ ۱۲۹.

۲- بر خلاف آنچه مشهور است و اکثریت گمان می کنند که مکتب فلسفه، مکتب عقل و برهان است، حقیقت این است که بهترین براهین در مدرسه علوم آسمانی یافت می شود و اندیشه های بشری و فلسفی و عرفانی بر اساس تخیلات و اوهام دور از واقع بنا نهاده شده است. این مطلب را تا حدودی در این نوشته نشان خواهیم داد و بیان مفصل آن را به محل مناسب آن وا می نهیم.

پیروان نظریه وحدت وجود، برآنند که بین خالق و خلق هیچ گونه جدایی و غیریت و دوگانگی حقیقی وجود نداشته، و وجود آن دو عیناً یکی است. با توجه به انتشار و توسعه روزافزون عقیده مزبور، این نوشته کوتاه به ارزیابی و ابطال اعتقاد ایشان، و اثبات و توضیح معنای تباین و جدایی ذاتی خالق و مخلوق می پردازد. از آنجا که سخنان وحدت وجودیان در همه جا اصل و اساس واحدی دارد این نوشته کوتاه و مختصر نوشته شد، طالبان تفصیل می توانند به سایر نقدهای مؤلف بر آرای ایشان رجوع نمایند.

قم، حسن میلانی

Milani_Qom@yahoo.com

ص: ۷

پیش از آنکه گفته‌های وحدت وجودیان را مورد نقد و بررسی مفصل قرار دهیم، به فشرده عقیده آنان و پاسخ اجمالی آن اشاره می‌کنیم: (۱)

ص: ۸

۱- . برای یافتن مبانی پاسخی‌هایی که در این نوشته آمده است رجوع شود به کتاب "فراتر از عرفان" مباحث: ارکان شناخت صحیح آفریدگار و آفریدگان؛ آفرینش و خلقت، نه تطوّر و صدور؛ تباین ملاک خالقیت؛ اشتباه معرفت بشری در شناخت معنای توحید؛ اوهام پیرامون معنای وحدت خداوند؛ نقد برهان فلسفی اثبات واجب الوجود؛ شناخت مخلوقات، تنها راه شناخت خداوند؛ افسانه وجود مجردات و... لازم به ذکر است که عقیده وحدت وجود یک تهاجم فرهنگی دیرینه و کهنسال است که از جانب مخالفان خاندان نبوت علیهم السلام و برای مقابله با فرهنگ توحیدی ایشان پای آن به درون اسلام باز شده است. ما در این نوشته تنها به بررسی جنبه‌های عقلی و برهانی و دینی مسأله پرداخته ایم. برای اطلاع از تاریخ حیات این نظریه در هند و آسیای شرقی و بین‌النهرین و یونان، در جهان قبل از اسلام تا زمان معاصر به تحقیقات محققین در خصوص آن مراجعه شود.

در کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" به منظور تبیین دیدگاه های وحدت وجودیان و دفاع از آن چنین آمده است:
تعیّن بر دو قسم است:

۱. تعین تقابلی، مانند: تعین وجود انسانی در مقابل انسان دیگر

۲. تعین احاطی، مانند: احاطه و فراگیری کل نسبت به جزء

کتاب مزبور بر اساس این تقسیم، نسبت وجود خدا و خلق را از قسم دوم دانسته و مدعی است: همان طور که وجود اجزای یک چیز، خارج از کل آن ها نمی باشد، تمامی اشیای جهان هستی نیز وجودی خارج از وجود خداوند نداشته، و یکتایی خداوند چیزی جز یکتایی مجموعه اشیا نیست.

نادرستی این تقسیم کاملاً روشن است زیرا:

الف) چنانچه ما موجودات مختلف را به طور مستقل مورد توجه قرار دهیم، وجود هر یک از آن ها جدا از دیگری بوده، و در مقابل آن خواهد بود. ولی هرگاه چند فرد از همان موجودات را به عنوان مجموعه واحدی فرض کنیم، وجود هر یک از آن ها جزئی از کل آن ها بوده، و هیچ جزئی دارای وجود خارج از کل آن ها نخواهد بود. بنابراین، تقسیم مذکور صرفاً بر اساس امری اعتباری بوده، و دارای ملاک واقعی نمی باشد،^(۱) بلکه به نحوه نگاه ما به آن ها از حیث جزئی از کل یک مجموعه بودن یا جدا جدا بودن بستگی دارد.

ب) در این تقسیم، به طور کلی از وجود ذاتی که فراتر از داشتن جزء و کل و مقدار و عدد می باشد (خالق متعال)، غفلت شده است. چه اینکه این تقسیم، مخصوص وجود مخلوقات، و اشیای متجزی و قابل زیاده و نقصان، و دارای

ص: ۹

۱- . وحدت بر دو قسم است: الف) وحدت حقیقی، ب) وحدت اعتباری. واحد حقیقی آن است که اصلاً جزء و کل ندارد، ولی واحد اعتباری به هر موجودی گفته می شود که ذات آن دارای اجزای مختلف است، و ما می توانیم مجموعه اجزای آن را واحد فرض کنیم. تصوّر وحدت حقیقی در مورد وجود مخلوقات محال است، چنانکه واحد حقیقی هم جز ذات اقدس خداوند متعال مصداقی ندارد.

جزء و کل می باشد، در حالی که ذات خداوند متعال اصلاً دارای اجزا نبوده، و فراتر از آن است که به ویژگی ها و صفات و خصوصیات مخلوقات خود که دارای اجزاء و قابل زیاده و نقصان می باشند وصف گردد. تقسیم صحیح این است که گفته شود:

موجود، بر دو قسم است:

۱. موجود عددی و مخلوق و حادث، که دارای اجزای مختلف و متعدد می باشد.

۲. موجود فراتر از داشتن جزء و کل و مقدار و عدد.

قسم اول را می توان به دو قسم دیگر تقسیم کرد، زیرا افراد آن گاهی این گونه با هم سنجیده می شوند که هر یک از آن ها وجودی متمایز و جدا و خارج از دیگری داشته باشند، مانند: وجود یک نفر انسان در مقابل فرد دیگر، و نیز مانند: وجود هر یک از اعضای بدن انسان در مقابل عضو دیگر؛ و دیگر گاه مجموعه ای از آن افراد با هم دیگر مورد توجه قرار می گیرند به گونه ای که هر یک از آن ها در عین اینکه وجودی جدا از دیگری دارد جزئی از کل آن مجموعه محسوب می گردد مانند: وجود یک نفر از افراد انسان در مقابل کل آن ها، و نیز مانند: وجود هر یک از اعضای انسان نسبت به کل بدن او.

اما در مورد قسم دوم که همان ذات اقدس خداوند است تمامی این تصورات نادرست است، زیرا او جل و علا موجودی است فراتر از داشتن زمان و مکان و شکل و صورت و مقدار و اجزا. وجود او تبارک و تعالی با وجود سایر اشیا که مخلوقات اویند تباین ذاتی داشته، و تصور معنای جزء و کل و احاطه وجودی و داخل یا خارج بودن اشیا از ذات او از اساس باطل و نادرست است. درون بودن یا بیرون بودن از ویژگی های (ملکه و عدم) موجودی است که مخلوق و عددی و دارای اجزا و شکل و صورت باشد، و

ص: ۱۰

توصیف ذات خداوند متعال به احاطه وجودی و جزء و کل و درون و برون داشتن صحیح نیست. (۱)

بر این اساس روشن می شود تقسیمی که در کتاب مورد اشاره بیان شده است، اولاً تقسیمی اعتباری و بدون ملاک واقعی بوده، به نحوه نگاه و ملاحظه ما نسبت به اشیا بستگی دارد. ثانیاً تصور آن تنها در مورد قسم اول از دو قسمی که توضیح دادیم (یعنی تنها در مورد موجود حادث و دارای جزء) ممکن است، در حالی که غیریت وجود خدا و خلق، از جهت تباین و تفاوت ذاتی آن ها، و به این گونه است که مخلوق، حقیقتی قابل وجود و عدم، حادث، پذیرای زیاده و نقصان، دارای اجزا و ابعاض است؛ ولی خداوند متعال فراتر از این است که جزء و کل، مقدار، زمان، مکان، شدت و ضعف، (۲) کوچکی و بزرگی و... داشته باشد.

امام جواد علیه السلام می فرماید:

إن ما سوی الواحد متجزئ، واللّه واحد أحد لا- متجزئ ولا- متوهم بالقله والكثرة، وکل متجزئ أو متوهم بالقله والكثرة، فهو مخلوق دال علی خالق له. (۳)

ص: ۱۱

۱- . تقسیم بندی ناقص و نادرست: الف: موجوداتی که افراد آن در مقابل یکدیگرند، مانند انسانی در مقابل انسان دیگر. ب: موجوداتی که برخی در احاطه برخی دیگرند مانند وجود جزء در مقابل کل. تقسیم بندی کامل و درست: الف: موجود دارای مقدار و اجزا مخلوق. ب: موجود بدون جزء و کل و مقدار و عدد و زمان و مکان (خالق).

۲- . با مراجعه به متون فلسفی و عرفانی کاملاً روشن می شود که اعتقاد اهل فلسفه و عرفان به تفاوت داشتن افراد وجود از جهت شدت و ضعف، هیچ تصویری جز تفاوت آن ها از جهت کوچکی و بزرگی شان نداشته، و اعتقاد به تشکیک وجود ثبوتاً و اثباتاً نادرست است.

۳- . التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱/ ۱۱۶؛ بحار الانوار، ۴/ ۱۵۳.

همانا غیر از خداوند یکتا، همه چیز دارای اجزا است؛ و خداوند بی مانند نه دارای اجزا است، و نه قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی می باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است، و دلالت بر این می کند که نیازمند به خالق است.

اینک به توجه به اهمیت مسأله توحید، مطلب مذکور را به طور مفصل از کتاب نام برده نقل کرده، و پس از آوردنِ نصوصی دیگر از اهل عرفان درباره وحدت وجود، به پاسخ آن اشاره می کنیم.

وحدت یا توحید!؟

در کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" تحت عنوان "تعیین اطلاقی و احاطی واجب به بیان کمال اهل توحید" آمده است:

اکنون شایسته است که تعیین موعود را بر مبنای رصین و قویم وحدت شخصیه وجود به بیان کمال اهل توحید عنوان و تقریر کنیم، تا وحدت از دیدگاه عارف با حفظ کثرت مبین شود، و در عین حال که "غیرتش، غیر در جهان نگذاشت" (۱) تمیز او از غیر معلوم گردد.

تعیین بر دو وجه متصور است یا بر سیل تقابل، و یا بر سیل احاطه که از آن تعبیر به احاطه شمولی نیز می کنند، و امر امتیاز از این دو وجه بدر نیست. زیرا که شیء از مغایر خود ممتاز است به اینکه صفتی خاص در این شیء است و صفتی دیگر مقابل آن صفت در شیء مغایر آن، چون تمایز مقابلات از یکدیگر که در این تمایز، ممتازان تعدد واقعی

ص: ۱۲

۱- این شعر از شبستری است که می گوید: غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد مثنوی گلشن راز

خارجی از یکدیگر دارند، چون تمایز زید از عمرو، و بقر از غنم، و حجر از شجر، و نحو آن ها، این وجه تمایز و تعین بر سیبل تقابل است.

وجه دوم که بر سیبل احاطه است چنان است که صفتی برای این متمیز ثابت است و برای متمیز دیگر ثابت نیست، چون تمیز کل از آن حیث که کل است نسبت به اجزایش، و تمیز عام از آن حیث که عام است نسبت به جزئیاتش.

امارات تمیز در قسم اول که تمیز تقابل بود ناچار خارج از متعین است، زیرا که بدیهی است آن امارات نسبت هایی است که از امور متقابله پدید آمده است. اما در قسم دوم ممکن نیست که امارات تمیز، امر زائد بر متعین باشد، چه اینکه بدیهی است به عدم آن امر که فرض زائد بودنش شد حقیقت متعین منتفی می گردد، و به وجود او حقیقت متعین متحقق می گردد. زیرا که حقیقت کل همانا که کلیت او به اعتبار احاطه او به اجزایش تحقق می یابد، و به این احاطه از اجزایش امتیاز پیدا می کند. و همچنین عموم عام، عموم او به اعتبار احاطه او به خصوصیات و جزئیات و جامع بودنش مر آن خصوصیات را است، و به این احاطه از خواص خود امتیاز می یابد، و شک نیست که هیئت مجموعه و صور احاطیه ای که اشیاء راست برای آن ها حقیقتی و رای این خصوصیات و احدیت جمع آن ها نیست.

حال گوئیم که تعین واجب تعالی از قبیل قسم دوم است زیرا که در مقابل او چیزی نیست، و او در مقابل چیزی نیست تا تمیز تقابلی داشته باشد... خلاصه مطلب این که تمایز و تعین دو چیز و جدای از یکدیگر، به بودن صفاتی و خصوصیات در این یکی است که مقابل آن صفات در آن دیگر هم ثابت است که هر یک از این دو واجد صفاتی خاص است و به آن صفات از یکدیگر متمایزند، در این دو صورت آن دو تمایز تقابلی دارند. و ظاهر است که امارات تمیز در این قسم خارج از متعین است زیرا که آن ها نسبت هایی اند که از امور متقابله پدید می آیند، به مثل چون امارت تشخص زید از عمرو، که هر یک به صفاتی که دارا است متمیز از دیگری است. اما تعین و تمیز متمیز محیط و شامل به مادونش، چون تمیز کل از آن حیث است که کل است، به صفتی است که برای کل است، و از اسماء مستأثره اوست، و خارج و زائد از او نیست، بلکه به وجود او متحقق و به عدم او منتفی است. و چون هیچ جزء مفروض کل بدان حیث که کل است منحاز از کل نیست زیرا که کل نسبت به مادونش احدیت جمع دارد، لاجرم تمایز بین دو شیء نیست، بلکه یک حقیقت متعین به تعین شمولی است، و نسبت حقیقه الحقایق با ماسوای مفروض چنین است.

و این معنی از سوره مبارکه توحید به خوبی مستفاد است که چنان نفی را سر بیان دارد که نام و نشانی برای ماسوی نگذاشت تا سخن از دو وجود به میان آید، و اعتناء و اعتباری به تمایز تقابلی داده شود، خواه دو وجود صنفی که از هر یک از «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» مستفاد است و خواه دو وجود نوعی که از «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (۱).

و در رساله "إنه الحق" آمده است:

تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق می توان گفت آب دریا و شکن های اوست که شکن ها مظاهر آبد و جز آب نیستند، و تفاوت در عظم و صغر امواج است نه در اصل ماء. (۲)

رساله مذکور می نویسد:

هر یک از ممکنات، مظهر یک اسم از اسمای حقند، هر چند گفتن و شنیدن این سخن دشوار است ولی حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم "یا مضل" است. (۳)

بلکه رساله "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" براساس عقیده وحدت وجود شیطان را به شکر رازقش اندر سجود!! و همه حسن و همه عشق و همه شور و همه وجد و همه مجد و همه نور و همه علم و همه شوق و همه نطق و همه ذکر و همه ذوق دانسته، می نویسد:

ص: ۱۴

۱- "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم"، حسن زاده، حسن ۶۴، ۶۶، ۱۳۷۹.

۲- "یازده رساله فارسی" حسن زاده، حسن رساله "إنه الحق"، ۲۷۷.

۳- "یازده رساله فارسی"، حسن زاده، حسن ۲۸۸، به نقل از رساله شعرانی.

بقای موجودات به هویت الهیه است که در همه ساری است... لذا هر جا که این هویت است، عین حیات و علم و شعور و دیگر اسماء جمالی و جلالی است... پس این هویت ساریه که به نام وجود مساوق حق است، عین ذکر است و خود ذاکر و مذکور است...

چو یک نور است در عالی و دانغذای جمله را این نور دانی

بر این خوان کرم از دشمن و دوستهمه مرزوق رزق رحمت اوست

ازین سفره چه شیطان و چه آدمبه اذن حق غذا گیرند با هم

چو رزق هر یکی نور وجود استبه شکر رازقش اندر سجود است

همه حسن و همه عشق و همه شورهمه وجد و همه مجد و همه نور

همه حی و همه علم و همه شوقهمه نطق و همه ذکر و همه ذوق

و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی، و به ذکرت ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی(۱) کجا است که خالی از نور وجود است؟ و کدام موطن است که در حیظو این سلطان نباشد؟ و با نور وجود حقی که غیر متناهی است، و به تعبیر دیگر وحدت شخصیو حقو حقیقیو این وجود است، و به عبارت دیگر بسیط الحقیقه کل الاشیاء، و به بیان مبین خود او که "الصمد" است کدام ذره ای را با او بینونت شیء از شیء یعنی بینونت عزلی است.(۲)

در "الهی نامه" آمده است:

ص: ۱۵

-
- ۱- در این نوشته توجه خود را بیشتر به آنچه از کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" نقل کردیم معطوف داشته ایم، و نقد سایر شواهدی را که درباره وحدت وجود نقل کردیم به محلی مناسب تر واگذار می کنیم.
 - ۲- "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن زاده، حسن ۴۸.

صمد تویی که جز تو پری نیست، و تو همه ای که صمدی. (۱)

رساله "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" از ابن عربی نقل می کند:

إن الحق المنزه هو الخلق المشبه. (۲)

همانا خداوند منزّه، همان خلق تشبیه شده و دارای همانند است.

نیز اهل عرفان می گویند:

واجب الوجود كل الاشياء لا يخرج عنه شيء من الاشياء. (۳)

واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست.

و می گویند:

هو وجود الاشياء كلها. (۴)

خداوند، وجود و هستی همه چیزها می باشد.

و می گویند:

ص: ۱۶

۱- "الهی نامه" حسن زاده، حسن ۴۹.

۲- "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۷۶.

۳- "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۳۶۸ / ۲.

۴- شرح اصول کافی ملاصدرا شرح حدیث اول از باب اول.

سبحان من أظهر الاشياء وهو عينها. (۱)

منزه آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود عین آن ها است.

و می گویند:

من عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربه، فإنه على صورة خلقه، بل هو عين هويته وحقيقته (۲).

و می گویند:

... هر کس خود را این گونه بشناسد پروردگار خود را شناخته است، زیرا او به صورت خلق خود می باشد، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خود است.

و می گویند:

إنها [الذات الالهيه] هي الظاهره بصوره الحمار والحيوان. (۳)

تحقیقا آن [ذات الهی] به صورت خر و حیوان ظاهر است.

و می گویند:

ص: ۱۷

۱- "فتوحات" ابن عربی ۲ / ۴۵۹.

۲- "فصوص الحکم" ابن عربی فص شعبي: ۲۸۶.

۳- شرح قیصری بر فصوص الحکم، ۲۵۲.

غیر متناهی که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء ولا یشد منه مثقال عشر عشر أعمار ذره... (۱)

خلاصه مدعای وحدت وجودیان این است که: وجود "خالق و مخلوق"، مانند وجود دو شخص انسان نیست که از هم جدا باشند، و هر یک از آن دو خصوصیات فرد دیگر را نداشته باشد؛ بلکه تفاوت وجود آفریدگار و معبود عالمیان با مخلوقات و آفریده های او مانند تفاوت "اجزای یک شیء با کل" آن مانند نسبت بین کل دریا با تک تک امواج آن است. بنابراین حقیقت وجود خالق تبارک و تعالی چیزی جز وجود مجموع اشیا و خصوصیات آن ها نیست.

نمونه هایی دیگر از سخنان وحدت وجودیان

وحدت وجودیان می گویند:

الوجود والموجود منحصره فی حقیقه واحده شخصیه، لا شریک له فی الموجودیه الحقیقیه ولا ثانی له فی العین، ولیس فی دار الوجود غیره دّیار... فالعالم متوهم ما له وجود حقیقی. (۲)

"وجود و موجود"، منحصر به حقیقت شخصی واحدی است که در موجودیت حقیقی اصلاً شریکی ندارد. و در خارج، فرد دومی برای آن در کار نیست، و در صفحه وجود غیر از او احدی وجود ندارد... بنابراین "عالم"، خیال است و وجود واقعی ندارد.

و می گویند:

ص: ۱۸

۱- "انه الحق" حسن زاده، حسن ۴۶.

۲- "اسفار" ملا صدرا ۲ / ۲۹۲.

رجعت العليه والافاضه إلى تطور المبدأ الاول بأطواره. (۱)

معنای "علت بودن" و افاضه خداوند به این باز می گردد که خود او به صورت های مختلف و گوناگون درمی آید.
و می گویند:

إن العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء. (۲)

عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین هر چیز می بیند.
و می گویند:

الحق هو المشهود، والخلق موهوم. (۳)

آن چه دیده می شود همان حق است، و خلق وهم و خیال می باشد.
و می گویند:

(فاذا شهدناه شهدنا نفوسنا) لان ذاتنا عين ذاته، لا مغايره بينهما إلا بالتعين والاطلاق... و(إذا شهدنا) أي الحق (شهد نفسه) أي ذاته التي تعينت وظهرت في صورتنا. (۴)

هنگامی که ما خداوند را شهود می کنیم خودمان را شهود کرده ایم، زیرا ذات ما عین ذات اوست، هیچ مغایرتی بین آن دو وجود ندارد جز اینکه ما متعینیم و او مطلق...؛ و

ص: ۱۹

۱- "مشاعر" ملاصدرا ۸۳.

۲- "فصوص الحکم" ابن عربی ۱۹۲، الزهرا، چاپ اول، سال ۱۳۶۶.

۳- شرح فصوص الحکم، ۲۴۴.

۴- شرح فصوص الحکم، ۳۸۹.

هنگامی که او ما را شهود می کند، ذات خودش را که تعیین یافته و به صورت ما درآمده و ظهور کرده است مشاهده می کند.

و می گویند:

والعارف المکمل من رأی کل معبود مجلی للحق یعبد فیہ، ولذک ستموه کلهم إلهام مع اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حیوان أو إنسان أو کوكب أو ملک. (۱)

عارف کامل آن است که هر معبودی را نموداری بداند که حق در آن پرستیده می شود، و به همین جهت است که همه ایشان آن را "اله" نامیده اند، گرچه نام آن یا سنگ است و یا درخت، و یا حیوان است و یا انسان، و یا ستاره است و یا فرشته.

و می گویند:

اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت می نماید بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه بت چیست و مظهر کیست و ظاهر به صورت بت چه کسی است، بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است. بت را هم حق کرده و آفریده است، و هم حق گفته که بت پرست باشند... و هم حق است که به صورت بت ظاهر شده است... و چون او به صورت بت متجلی و ظاهر گشته است، خوب و نکو بوده است... چون فی الحقیقه غیر حق موجود نیست، و هر چه هست حق است. (۲)

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است (۳)

و می گویند:

ص: ۲۰

۱- . فصوص الحکم ابن عربی انتشارات الزهراء، چاپ اول، ۱۳۶۶، ۱۹۵.

۲- . شرح گلشن راز لاهیجی، محمد ۶۳۹ ۶۴۷.

۳- . شرح گلشن راز لاهیجی، محمد، ۶۴۱.

إن المعبود هو الحق في أي صورة كانت، سواء كانت حسيه كالاصنام، أو خياليه كالجن، أو عقليه كالملائكه. (۱)

معبود در هر صورتی که باشد چه حسی مانند بت ها، و چه خیالی مانند جن، و چه عقلی مانند ملائکه همان حق است.

و می گویند:

آنان که طلب کار خدایید خدایید بیرون ز شمانیست شما یید شما یید

چیزی که نکر دید گم از بهر چه جو یید و اندر طلب گم نشده بهر چرایید

اسمید و حروفید و کلامید و کتابید جبریل امینید و رسولان سما یید

در خانه نشینید مگر دید به هر سویزیرا که شما خانه و هم خانه خدایید

ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرشدر عین بقایید و منزه ز فنا یید

خواهید بینید رخ اندر رخ معشوقزنگار ز آینه به صیقل بزدا یید

هر رمز که مولا بسراید به حقیقتمی دان که بدان رمز سزایید سزایید

شمس الحق تبریز چو سلطان جهان استآن ها که طلب کار سخایید کجایید (۲)

و می گویند:

لا قدره ولا فعل إلا لله خاصه. (۳)

هیچ قدرت و فعلی نیست مگر تنها از آن خداوند.

ص: ۲۱

۱- شرح فصوص الحکم قیصری ۵۲۴.

۲- دیوان شمس، غزلیات، ۲۶۹، ۱۳۷۷، انتشارات صفی علی شاه.

۳- "نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن زاده، حسن ۹۴.

و می گویند:

کیف لا- یكون الله سبحانه كل الاشياء، وهو صرف الوجود الغير المتناهی شده و غنی و تماما؟ فلو خرج عنه وجود، لم یکن محیطا به لتناهی وجوده دون ذلك الوجود! تعالی عن ذلك. بل إنکم لو دلیتم بحبل إلى الارض السفلی لهبط علی الله. (۱)

چگونه خداوند سبحان تمامی اشیا نباشد در حالی که وجود او هیچ حدی نداشته، و از جهت شدت و غنا و تمامیت، نامتناهی است؟! اگر وجودی از ذات او خارج باشد، او به آن محیط نبوده، وجودش محدود به نبودن آن چیز می شد! و خداوند برتر از آن است بلکه اگر شما ریسمانی را به زمین هفتم فرو فرستید باز هم بر خدا فرو خواهد افتاد.

و می گویند:

وحدت وجود مطلبی است عالی و راقی، کسی قدرت ادراک آن را ندارد... من نگفتم: "این سگ خداست". من گفتم: "غیر از خدا چیزی نیست" [کاملا- دقت شود!...] وجود بالاصاله و حقیقه الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارک و تعالی، و بقیه موجودات هستی ندارند و هست نما هستند. (۲)

و می گویند:

معیت حق سبحانه با بنده نه چون معیت جسم است با جسم، بلکه چون معیت آب است با یخ، و خشت با خاک، چون تحقیق وجود یخ و خشت کنی غیر از آب و خاک هیچ

ص: ۲۲

۱- "عین الیقین" فیض کاشانی، محسن ۳۰۵.

۲- "روح مجرد" حسینی تهرانی، محمدحسین ۵۱۵.

نخواهی یافت، و خواهی دانست که آنچه تو او را یخ و خشت می خوانی توهمی و اعتباری بیش نیست، و توهم و اعتبار، عدم محض. اینجا بشناس که حقیقت تو چیست. (۱)

و می گویند:

سالک... توجه به نفس خود بنماید تا کم کم تقویت شده به وطن مقصود برسد که حتی در حین تلاوت قرآن بر او منکشف شود که قاری قرآن خداست جل جلاله... تمام افعال، در جهان خارج استناد به ذات مقدس او دارد، و می فهمد که فعل از او سر نمی زند بلکه از خداست... در این مرحله سالک جز خدا را نخواهد شناخت، بلکه خدا خود را می شناسد و بس [کاملاً دقت شود!] ذات، ذات مقدس حضرت خداوند است. (۲)

سالک راه خدا از اینجا سعی می کند که حب و عشق محبوب را فراموش کند، تا به کلی از تغایر کثرت گذشته، قدم خود را در عالم وحدت بنهد. (۳)

و می گویند:

معنای وحدت وجود به کلی معنای تعدد و تغایر را نفی می کند و در برابر وجود مقدس حضرت احدیت تمام موجودات متصوره را جزء موهومات می شمارد و لیس فی الدار غیره دیار. (۴)

و می گویند:

ص: ۲۳

۱- . روجی، شمس الدین محمد: مجله معارف، ش ۴۴.

۲- . رساله "لب اللباب" حسینی تهرانی، محمدحسین ۱۵۴ ۱۵۸.

۳- . رساله "لب اللباب" (حسینی تهرانی، محمدحسین) ۱۲۷.

۴- . رساله "لب اللباب" حسینی تهرانی، محمدحسین ۱۴۷.

سالک از هر چه در قید تعین آید اعراض نماید و نفی همه کند، و علی‌الدوام متوجه ذات حق باشد تا... ببیند که همه عالم خود اوست و همه با وی قائمند، و جسمانیات و روحانیات بالکل مظاهر اویند و او را در هر جا به نوعی تجلی و ظهور است. (۱)

و می گویند:

ما عدم‌هاییم و هستی‌ها نماتو وجود مطلق، هستی ما (۲)

و می گویند:

جمله المحسوسات عدم وهباء. (۳)

تمامی محسوسات، هیچ و پوچند.

نادرستی سخنان فوق روشن و آشکار است، اینک به برخی از اشکالات آن به طور خلاصه اشاره می‌کنیم، سپس به توضیح هر یک از آن‌ها می‌پردازیم:

خلاصه اشکالات:

۱. تقسیم موجودات، به دو قسم مذکور یعنی دو قسم "تقابلی" و "احاطی"، به گونه‌ای که در یک قسم، افراد در مقابل هم و خارج از یکدیگر باشند، و در

ص: ۲۴

۱- شرح گلشن راز لاهیجی، محمد ۱۵۸.

۲- مولوی.

۳- "روح مجرد" حسینی تهرانی، محمدحسین ۴۴۸.

قسم دیگر یکی داخل در وجود دیگری باشد تقسیمی ناقص (۱) و بدون ملاک واقعی (۲)

است، و خداوند متعال که آفریننده همه چیز است، در هیچ یک از اقسام فوق داخل نمی شود.

۲. اگر رابطه "خدا و خلق" مانند رابطه "جزء و کل" باشد لازم می آید که خداوند دارای زمان و مکان و حرکت و سکون و دگرگونی و جسمیت و... باشد؛ و چنین اعتقادی، با احکام ضروری و بدیهی عقل و وحی مخالف است.

۳. سوره مبارک توحید، نه تنها دلالتی بر اثبات عقیده "وحدت وجود" و "یکی بودن خالق و خلق" ندارد، بلکه این سوره روشن ترین دلیل بر بطلان اعتقاد به "وحدت وجود"، و بهترین بیان برای اثبات "تباین ذاتی خالق و خلق" می باشد.

۴. اگر نسبت وجود "خدا و خلق" مانند نسبت "جزء و کل" باشد، هیچ نشانی از واقعیت اصول و فروع دین در میان نمی ماند، و همه آن ها پوچ و بی معنی خواهد بود.

۵. بنابر عقیده فوق لازم می آید که وجود خداوند، نیازمند و محتاج و وابسته به وجود مخلوقات خود باشد، و بطلان این عقیده نیازی به توضیح ندارد.

ص: ۲۵

-
- ۱- زیرا چنانکه گفتیم تقسیم کامل و درست این است که گفته شود: موجود، دارای دو سنخ و حقیقت است، یکی موجود دارای زمان و مکان و جزء و کل، و دیگری موجود فراتر از داشتن زمان و مکان و جزء و کل. از این دو قسم تنها قسم اول است که بر اساس اعتبارات مختلف، به وصف تعین تقابلی خارج بودن از یکدیگر مانند "زید و عمرو"، و "گاو و گوسفند"، و "سنگ و درخت" یا تعین احاطی و شمولی (شمول و احاطه یکی بر دیگری مانند احاطه و شمول کل نسبت به اجزای خود) متصف می شود؛ ولی قسم دوم (موجود فراتر از داشتن زمان و مکان و اجزا)، موضوعاً و ثبوتاً از این تقسیم بندی خارج است.
 - ۲- زیرا چنانکه بیان داشتیم هر جزء از اجزای وجود در واقع خارج از دیگری است، و وصف "احاطه" و "شمول"، تنها به نحوه نگاه ما به آن ها، و اعتبار "وحدت" و "کلیت" برای مقدار معینی از آن ها موضوعیت پیدا می کند.

۶. تمامی بزرگان مکتب که در مقام فتوی و اظهار نظر در باره یکی بودن خالق و خلق برآمده اند، این عقیده را باطل و مخالف با مکتب وحی دانسته اند.

۷. خود وحدت وجودیان، در بیان عقیده خویش دچار تناقض گویی های فراوان بوده، و در موارد بی شمار به بطلان آن صریحا اعتراف کرده اند.

این بود خلاصه اشکالات، اینک به توضیح آن ها در حدی که شایسته این مختصر باشد می پردازیم.

توضیح اشکالات:

اشکال اول:

"موجود"، دارای دو مصداق حقیقی و واقعی است که این دو مصداق، دو سنخ کاملاً مغایر با هم می باشند. این دو سنخ عبارتند از:

الف) موجود دارای مقدار و اجزا، پذیرای زیاده و نقصان، قابل تعدد و تکرر و تکرر. این سنخ از موجودات چیزهایی هستند که ذاتا قابل "شناخت و ادراک" و "وجود و عدم" و "هستی و نیستی" می باشند.

ب) موجود متعالی و فراتر از قابلیت داشتن اجزا، ابعاد، زمان، مکان، شکل، شبح، مقدار، مثل و مانند. این موجود ذاتا قابل شناخت و معرفت نبوده؛ تنها بر اساس برهان عقلی وجود آن قابل اثبات است، و از راه وجود مخلوقات، به وجود آن پی برده می شود.

دو وجهی که به عنوان اقسام تعیین در کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" به آن اشاره شده است (یعنی: ۱. تعیین به گونه "تقابل و جدا بودن افراد از یکدیگر"، ۲. تعیین به نحو "احاطه و داخل بودن یکی در دیگری")، تصور آن تنها در مورد مصداق سنخ اول از موجوداتی ممکن است که بیان داشتیم، (و آن ها همان موجوداتی هستند که تصور جزء و کل، صفت و موصوف، کوچکی و بزرگی، مقدار و شکل، داخل بودن و خارج بودن و... نسبت به آن ها ممکن است).

اما تباین ذات "خالق و مخلوق" بر وجه دیگری است (و آن تباین ذاتی "موجود دارای جزء و کل"، با "موجود فراتر از داشتن جزء و کل" می باشد) که در تقسیم بندی کتاب مذکور از وجود چنین حقیقتی کاملاً غفلت شده است. با اندک تأملی روشن می شود که قابلیت اتصاف به داشتن "جزء و کل" (۱)،

متفرع بر مقداری و متجزی بودن شیء است، و خداوند متعال که آفریننده و خالق تمامی اشیا و صفات آنهاست، و همه چیز را بدون سابقه وجودی آن ها (لا من شیء) ایجاد فرموده است هرگز عین وجود آن ها نبوده، و به صفات و خصوصیات آن ها که ویژگی های موجودات مقداری و متجزی می باشد متصف نمی گردد.

نیز باید توجه داشت که "داخل بودن" و "خارج بودن"، دو وصف نقیض هم نیست که از خارج نبودن ذات خداوند از اشیا، دخول آن ها در ذات او لازم آید؛ بلکه مانند "ملکه و عدم"، ویژگی موضوعی خاص (ذات مخلوق و دارای اجزا) می باشد، و هیچ یک از دو طرف آن (دخول و خروج) به موضوعی که شأنیت اتصاف به آن ویژگی را نداشته، دارای اجزا نباشد، نسبت داده نمی شود. (۲)

بنابراین جدا بودن وجود خالق متعال از اشیا دیگر، نه به نحو تقابل وجود "زید و عمرو" و "گاو و گوسفند" و "سنگ و درخت" است، و نه به نحو جدا

ص: ۲۷

۱- . وحدت وجودیان گاهی از آوردن عنوان "جزء و کل" در تبیین عقیده خود ایا دارند، اما چنانکه در مواردی که نشان داده ایم به تبیین عقیده وحدت وجود بر اساس واقعیت جزء و کل تصریح شده است، و شواهد فراوان دیگر آن را نیز در جای خود بیان داشته ایم، هر کس اندک تأملی در عقیده وحدت وجود داشته باشد به روشنی می یابد که برای تبیین این عقیده هیچ چاره ای جز التزام به عنوان جزء و کل در مورد خالق و خلق نخواهد داشت.

۲- . روشن است همانطور که خارج بودن امارات تمیز و خصوصیات فردی دو شیء از همدیگر، آیت مقداری و متجزی بودن آن هاست و دلالت بر مخلوق بودن آن ها می کند، داخل بودن امارات مذکور نیز چه بر وجه عموم باشد و چه بر وجه احاطه آیت مقداری و متجزی و مخلوق بودن شیء است، و اگر خداوند متعال چنان باشد تنها مخلوقی خواهد بود که نام واجب الوجود بر آن نهاده شده است.

بودن "جزء و کل"، و "عام و خصوصیات"؛ بلکه این دو نوع تقابل، از صفات و خصوصیات مخلوقات و موجودات قابل زیاده و نقصان و دارای اجزا بوده، و خداوند متعال که دارای زمان و مکان و اجزا نیست ذاتا قابل اتصاف به آن ها نیست، و موضوعا از این تقسیم بندی خارج می باشد.

حقیقتی که دارای "مقدار و اجزا" باشد، "قابل زیاده و نقصان در وجود" نیز هست، و "پذیرش زیاده و نقصان در وجود" معنایی جز "هست و نیست شدن" نداشته آیت امکان و نشانه مخلوقیت است.

آشکار است ملائک مخلوقیت و امکان، چنانکه در فرد فرد اشیای دارای "جزء و کل" موجود است، در مورد مجموع آن ها هم موجود می باشد، و اگر معنای وحدت و یگانگی خداوند متعال همان وحدت و یکی بودن مجموعه اشیا باشد، در مورد مجموع اشیا نیز جای این سؤال باقی می ماند که آیا هیئت مجموعی که به روشنی دارای ملائک مخلوقیت و امکان بوده، و محال است که ازلی و غیر مخلوق باشد آفریده کیست؟!

و البته در این صورت چنانچه مصداق "موجود"، منحصر به همان "هیئت مجموعی" و "صور احاطی" و "احدیت جمع مذکور" دانسته شود، با توجه به اینکه وجود مخلوق بدون خالق محال است، لازم می آید که یا خود مخلوقات آفریننده و پدید آورنده خویش باشند، و یا اینکه مجموعه موجودات به طور ازلی و به خودی خود وجود داشته باشند، و البته در هر دو صورت هیچ سخنی از وجود آفریدگار متعال در میان نخواهد بود، و وجود خالق و آفریننده جهان و جهانیان آشکارا نفی شده است!!

اهل عرفان بر این پندارند که: هر چیزی به تنهایی محدود به حدی است، و مجموعه اشیا به طور نامحدود و نامتناهی وجود خداوند را تشکیل می دهند.

پاسخ این اندیشه نادرست این است که: وصف به "تناهی و عدم تناهی"، مانند "ملکه و عدم" خاصیت شیء دارای جزء و کل و مقدار، و ویژگی موجود دارای قابلیت زیاده و نقصان است، و خداوند متعال مابین با چنین موجودی

بوده، ذاتا قابل اتصاف به "تناهی و عدم تناهی" نمی باشد. در جای خود بیان شده است بلکه به طور بدیهی معلوم می باشد که تناهی و عدم تناهی هیچ معنایی غیر از کوچکی و بزرگی و کمتری و بیشتری ندارد. گذشته از اینکه حقیقتی که ذاتا مقداری و قابل زیاده و نقصان است، در هر حدی که موجود شود باز هم محدود خواهد بود، و هرگز نامتناهی نمی شود. (البته اعتقاد به موجود نامتناهی ای که هم "جزء و کل" نداشته، ذاتا قابل زیاده و نقصان نباشد، و هم همه چیزها کل الاشیاء بوده، هیچ چیزی از ذات او خارج نباشد به خودی خود متناقض است).

بر آستان وحی

در اینجا به نصوصی چند از علوم آسمان اشاره می کنیم، تا با تأمل در آن ها کاملا معلوم شود که وحدت خداوند متعال "وحدت حقیقی" می باشد نه "وحدت اعتباری و مجموعی"، و وجود او دارای اجزا و زمان و مکان و اوصاف مخلوقات او نیست؛ و در نتیجه کاملا آشکار آید که "برهان و وحی" در بیان "تباین وجود خالق و خلق" و "نفی وحدت وجود" هم صدا بوده، و اشیا را آفریده های حقیقی خداوند متعال معرفی می نمایند، نه اجزای تشکیل دهنده وجود او؛ و خداوند متعال را آفریننده همه چیز می دانند نه مجموعه همه چیزها!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

اللّٰه واحد وأحدی المعنی، والانسان واحد ثنوی المعنی، جسم، و عرض، و بدن، و روح. (۱)

خداوند هم در اسم و هم در معنا واحد است، ولی انسان تنها در اسم واحد است و در معنا دوگانگی دارد. جسم است و عرض، و بدن است و روح.

ص: ۲۹

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لیس بذی کبر امتدت به النهایات فکبرته تجسیما، ولا- بذی عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسیدا، بل کبر شأننا وعظم سلطانا. (۱)

بزرگی او این گونه نیست که جوانب مختلف، وجود او را به اطراف کشانده باشند و گرنه تو او را تنها جسمی بزرگ انگاشته ای؛ و عظمت او چنان نیست که همه اطراف به او پایان یافته باشند و گرنه در این صورت تو او را تنها جسدی بزرگ پنداشته ای؛ بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.

و می فرمایند:

... الذی لما شبهه العادلون بالخلق المبعوض المحدود فی صفاته، ذی الاقطار والنواحی المختلفه فی طبقاته وکان عز وجل الموجود بنفسه لا بأداته انتفی أن یکون قدروه حق قدره. (۲)

... همان خداوندی که هنگامی که ستمگران او را به خلقی که دارای اجزا و صفات محدود، و دارای مکان و مراتب مختلف می باشد تشبیه کردند، در حالی که او عز و جل موجود به نفس خویش است نه به ادات و اجزای وجودی معلوم شد او را آن چنان که باید نشناخته اند.

و می فرمایند:

ص: ۳۰

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۶۱.

۲- . بحار الانوار، ۴ / ۲۷۷؛ التوحید، ۵۵.

هو الذی لم یتفاوت فی ذاته، ولم یتبعض بتجزئه العدد فی کماله. (۱)

او آن است که در ذاتش اجزای گوناگون وجود ندارد، و کمالش تجزیه عددی و شمارشی نمی پذیرد.

و می فرمایند:

ومن جزأه فقد جهله. (۲)

و هر کس دارای اجزایش بداند او را نشناخته است.

و می فرمایند:

ومن جزأه فقد وصفه، ومن وصفه فقد أُلحد فیه. (۳)

و هر کس او را دارای اجزا بداند موصوفش دانسته، و هر کس او را وصف کند نسبت به او الحاد ورزیده است.

و می فرمایند:

تعالی الملک الجبار أن یوصف بمقدار. (۴)

فراتر است خداوند پادشاه قدرتمند از اینکه به مقدار وصف شود.

ص: ۳۱

۱- . کافی، ۸ / ۱۸؛ التوحید، ۷۳؛ بحارالانوار، ۴ / ۲۲۱.

۲- . نهج البلاغه، خطبه اول.

۳- . التوحید، ۳۴؛ عیون الاخبار، ۱۴۹ / ۱؛ تحف العقول، ۱۶۱؛ بحارالانوار، ۴ / ۲۲۹.

۴- . امالی طوسی قدس سره، ۲۲۰؛ مناقب، ۲ / ۲۵۸؛ بحارالانوار، ۱۰ / ۵۶.

و می فرمایند:

ما تصور فهو بخلافه. (۱)

هر چه در تصور آید، خداوند بر خلاف آن است.

و می فرمایند:

ولا تناله التجزئه والتبعيض. (۲)

جزء داشتن و قسمت پذیرفتن را به ذات او راه نیست.

و می فرمایند:

مبائن لجميع ما أحدث في الصفات. (۳)

با چگونگی های تمامی آفریده های خود مابین است.

و می فرمایند:

إنه عز وجل أحدى المعنى، یعنی به أنه لا ينقسم في وجود، ولا عقل، ولا وهم. كذلك ربنا عز وجل. (۴)

ص: ۳۲

۱- بحار الانوار، ۴ / ۲۵۳؛ احتجاج، ۱ / ۱۹۸.

۲- بحار الانوار، ۴ / ۳۱۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۸۵.

۳- التوحيد، ۶۹؛ عيون اخبار الرضا، ۷ / ۱ / ۱۲۱؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۲۲.

۴- التوحيد، ۸۳؛ خصال، ۲ / ۱؛ معانی الاخبار، ۵؛ بحار الانوار، ۳ / ۲۰۶.

خداوند عز و جل حقیقتی یگانه است، یعنی نه در وجود، نه در عقل، نه در وهم انقسام نپذیرد. چنین است پروردگار ما عز و جل.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

کیف یجری علیه ما هو أجراه، أو یعود فیه ما هو أبداه؟! (۱)

چگونه بر او جریان یابد آنچه خودش آن را جاری نموده، یا به او باز گردد آنچه که او آن را آفریده است؟!

امام جواد علیه السلام می فرمایند:

إن ما سوی الواحد متجزئ، واللّه واحد أحد لا- متجزئ ولا- متوهم بالقله والكثره، وکل متجزئ أو متوهم بالقله والكثره فهو مخلوق دال علی خالق له. (۲)

همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی و زیادی می باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می کند که او را خالق می باشد.

و می فرمایند:

جل وعز عن أداه خلقه وسمات بریته وتعالی عن ذلک علوا کبیرا. (۳)

ص: ۳۳

۱- التوحید، ۳۸، باب التوحید ونفی التشبیه.

۲- التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱/ ۱۱۶؛ بحارالانوار، ۴/ ۱۵۳.

۳- بحارالانوار، ۴/ ۱۵۴؛ کافی، ۱/ ۱۱۷؛ التوحید، ۱۹۴.

بسی والاتر است از داشتن اجزا و نشانه های خلقش.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

كل ما فى الخلق لا يوجد فى خالقه، وكل ما يمكن فيه يمتنع فى صانعه... إذا لتفاوت ذاته ولتجزأ كنهه... (۱)

هر چه در مخلوق باشد در خالقش پیدا نمی شود، و هر چه در خلق ممکن باشد در آفریننده اش ممتنع است...، و گر نه وجود او دارای اجزای متفاوت می شد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إن الله تبارك وتعالى خلو من خلقه وخلقته خلو منه، وكل ما وقع عليه اسم شىء ما خلا الله عز وجل فهو مخلوق، والله خالق كل شىء، تبارك الذى ليس كمثله شىء. (۲)

همانا خداوند - تبارك و تعالی - جدا از خلقش، و خلقش جدا از او می باشند، و هر چیزی که نام شىء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والاست آنکه هیچ چیز مانند او نیست.

امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

هو القديم وما سواه محدث، تعالی عن صفات المخلوقين علوا كبيرا. (۳)

ص: ۳۴

۱- بحار الانوار، ۴ / ۲۳۰؛ التوحید، ۴۰.

۲- بحار الانوار، ۴ / ۱۴۹؛ التوحید، ۱۰۵؛ کافی، ۱ / ۸۳.

۳- التوحید، ۷۶؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۹۶.

تنها او ازلی است، و جز او همه اشیا حادث و مخلوقند، فراتر است از داشتن صفات مخلوقات، و همانندی با آن ها فراتری بزرگی.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد، منشیء الاشياء، ومجسم الاجسام، ومصور الصور، لو كان كما يقولون لم يعرف الخالق من المخلوق، ولا المنشیء من المنشأ، لكنه المنشیء فرق بين من جسمه وصوره وأنشأه، إذ كان لا يشبهه شيء، ولا يشبه هو شيئا. (۱)

اوست خداوند غیر قابل شناخت آگاه شنوای بینای یکتای یگانه بی مانندی که هیچ چیز از او صادر نشده، و او خود نیز از چیزی پدید نیامده، و هیچ چیزی مانند او نیست. آفریننده اشیا، و خالق اجسام، و پدید آورنده صور است. اگر چنان بود که ایشان می پندارند خالق و مخلوق و آفریننده و آفریده شده تفاوتی نداشتند، در حالی که او آفریننده و خالق است. فرق است بین او و اجسام و صوری که او آن ها را آفریده است، زیرا هیچ چیزی مانند او نیست، و او نیز مانند هیچ چیزی نمی باشد.

و نیز می فرمایند:

ما سوى الله فعل الله... وهي كلها محدثه مربوبه، أحدثها من ليس كمثله شيء هدى لقوم يعقلون، فمن زعم أنهم لم يزلن معه فقد أظهر أن الله ليس بأول قديم ولا واحد... قالت النصراني في المسيح: إن روحه جزء منه ويرجع فيه، وكذلك قالت المجوس في النار والشمس: إنهما جزء منه وترجع فيه. تعالى ربنا أن يكون متجزيا أو مختلفا، وإنما يختلف ويألف المتجزئ، لان كل متجزئ متوهم، والقله والكثره

ص: ۳۵

۱- . التوحيد، ۱۸۵؛ عيون اخبار الرضا ۷، ۱ / ۱۲۷؛ بحار الانوار، ۴ / ۱۷۳.

مخلوقه دال علی خالق خلقها... قد كان ولا خلق وهو كما كان إذ لا خلق. لم ينتقل مع المنتقلين... إن الأشياء كلها باب واحد هي فعله... ويحك، كيف تجترئ أن تصف ربك بالتغير من حال إلى حال وأنه يجرى عليه ما يجرى على المخلوقين؟! سبحانه، لم يُزل مع الزائلين، ولم يتغير مع المتغيرين. (۱)

جز خداوند متعال، همه اشیا فعل و خلق و آفریده او هستند... و همه آن ها حادث و تحت تدبیر می باشند، آن ها را آن کسی که هیچ همانندی ندارد ایجاد فرموده است تا راهنما و هدایتی باشد برای کسانی که تعقل و اندیشه می کنند. پس هر کس گمان کند که اشیا ازلی اند خداوند را قدیم یکتا ندانسته است... مسیحیان درباره عیسی می گویند که روح او جزء خداست و به وجود او باز می گردد، مجوسیان نیز بر آنند که آتش و خورشید جزء خداوندند و به او باز می گردند. والا-تر است پروردگار ما از اینکه متجزی یا دگرگون باشد. همانا تنها چیزی دارای ذات ناهمگون یا همگون است که دارای جزء باشد، زیرا هر موجود دارای جزئی، قابل تصور و توهم است. کمی و زیادی، مخلوق بوده و دلالت می کند بر اینکه خالق آن را پدید آورده است...

خداوند وجود داشت و هیچ خلقی نبود. هم اکنون نیز او همان گونه است که هیچ خلقی وجود نداشت (۲) و با خلق دارای انتقال و دگرگونی خود، متغیر و دگرگون نشده است... همه اشیا از یک باند و آن این است که همه فعل پروردگارند... وای بر تو، آیا چگونه جسارت می ورزی که پروردگار خود را موصوف به تغیر از حالی به حال دیگر بدانی، و آنچه را که بر مخلوقات بار می شود بر او بار کنی؟! منزّه است او، نه با موجودات قابل زوال دگرگونی می پذیرد، و نه با مخلوقات متغیر، تغیر پذیر است.

ص: ۳۶

۱- الاحتجاج، ۴۰۵ - ۴۰۸؛ بحار الانوار، ۱۰ / ۳۴۴.

۲- اشاره به اینکه هم اکنون نیز که خداوند اشیا را آفریده است، ذات او نسبت به مخلوقاتش متصف به اقتران، معیت، دخول، خروج، قرب، بعد و... نشده است، و هیچ گونه ربط و پیوند ذاتی بین او و مخلوقاتش وجود نداشته، فرض هرگونه تغیر و تحولی در ذات او محال می باشد.

اگر خصوصیات اشیا و مخلوقات، در وجود خداوند هم موجود باشد، لازم می آید خداوند دارای زمان، مکان، حرکت، سکون، انتقال، تغیر، دگرگونی، حدوث، زوال، جسمیت، صورت و شکل باشد، و چنین عقیده ای بر خلاف براهین مسلم و نصوص قطعی، بلکه خلاف ضرورت دین می باشد.

گاهی اهل فلسفه و عرفان در این مورد، ظاهر عبارت را تغیر داده، می گویند: تمامی صفات و خصوصیات کائنات به نحو اعلی و اتم (به گونه ای برتر و کامل تر)، در ذات خداوند وجود دارد.

باید توجه داشت منظور آنان از این سخن این است که همه اشیا دارای محدودیت می باشند ولی چون خداوند موجودی نامتناهی است، وجود او عین همین اشیا و اجزا و صفات و خصوصیات آن ها می باشد اما به طور نامتناهی نه به طور محدود و متناهی.

بنابر این روشن است با این تغیر عبارت مشکل حل نمی شود و باز هم براساس عقیده ایشان لازم می آید وجود خداوند دارای بی نهایت اجزای مقداری باشد که دارای زمان و مکان و دگرگونی بوده و هر لحظه به صورتی درمی آیند. از همین جاست که اهل عرفان می گویند:

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد.

و نیز می گویند:

بی زارم از آن کهنه خدایی که تو داریهر لحظه مرا تازه خدای دگر استی(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ص: ۳۷

حارت الاوهام أن يكتيف المكيف للاشياء، ومن لم يزل بلا زمان ولا مكان، ولا يزول باختلاف الازمان. (۱)

اوهام متحیرند که آفریننده کیفیات اشیا را چگونه بدانند، و کسی را که پیوسته بدون زمان و مکان بوده و به گذشت زمان ها دگرگونی ندارد، چسان تصور کنند.

و می فرمایند:

من شبّه الله بخلقه فهو مشرک، إن الله تبارک وتعالی لا یشبه شیئا ولا یشبهه شیء، وکل ما وقع فی الوهم فهو بخلافه. (۲)

هر کس خداوند را مانند خلق داند مشرک است، خداوند تعالی به چیزی شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست، هر چه در تصور آید او بر خلاف آن است.

و می فرمایند:

ما اختلف علیه دهر فیختلف منه الحال. (۳)

زمان بر او جاری نمی شود که او را حالاتی دگرگون باشد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ص: ۳۸

۱- بحار الانوار، ۴ / ۲۹۳، از التوحید.

۲- التوحید، ۸۰؛ بحار الانوار، ۳ / ۲۹۹.

۳- نهج البلاغه، ۱۲۴؛ التوحید، ۴۸؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۷۴.

إن الله تبارك وتعالى لا- يوصف بزمان ولا- مكان، ولا- حركة ولا- انتقال ولا سكون، بل هو خالق الزمان والمكان والحركة والسكون، تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا. (۱)

همانا خداوند متعال به داشتن زمان، مکان، حرکت، انتقال و سکون وصف نمی گردد، بلکه او خالق زمان و مکان و حرکت و سکون است، از آنچه متجاوزان می گویند والاتر است والاتری بزرگی.

و می فرمایند:

إن الكائن في مكان محتاج إلى المكان، والاحتياج من صفات الحدث لا من صفات القديم. (۲)

هر چیزی که در مکان موجود باشد نیازمند به مکان است، و نیازمندی از صفات خلق است نه از صفات خداوند.

و می فرمایند:

التوحيد أن لا تجوز على ربك ما جاز عليك. (۳)

توحید آن است که آنچه بر تو روا باشد بر پروردگارت روا ندانی.

و می فرمایند:

ص: ۳۹

۱- بحار الانوار، ۳ / ۳۳۰ از التوحید.

۲- التوحید، ۱۷۸؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۲۷.

۳- التوحید، ۸۰؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۶۴.

من زعم أن لله جوارح كجوارح المخلوقين فهو كافر بالله ، فلا تقبلوا شهادته، ولا تأكلوا ذبيحته، تعالى الله عما يصفه المشبهون بصفه المخلوقين. (۱)

هر کس گمان کند خداوند را اجزایی مانند اجزای مخلوقات باشد کافر است، پس شهادتش را نپذیرید و ذبیحه اش را نخورید. خداوند فراتر است از آنچه که اهل تشبیه او به خلقتش می گویند.

امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

إن الله تبارك وتعالى أجل وأعظم من أن يحد بید أو رجل أو حركة أو سکون، أو یوصف بطول أو قصر أو... (۲)

همانا خداوند تبارک و تعالی والا-تر از آن است که به داشتن دست، یا پا، یا حرکت، یا سکون شناخته شود. و یا اینکه به بلندی و کوتاهی و... متصف گردد.

و می فرمایند:

أی فحش أو خناء أعظم من قول من یصف خالق الاشیاء بجسم، أو بصوره، أو بخلقه، أو بتحدید وأعضاء، تعالى الله عن ذلك علوا کبیرا. (۳)

چه فحش و ناسزایی بالا-تر از سخن کسانی است که خالق اشیا را به داشتن جسم یا صورت یا دگرگونی یا اندازه و اعضا وصف می کنند؟ خداوند فراتر از آن است فراتری بزرگی.

ص: ۴۰

۱- بحار الانوار، ۳ / ۲۸۷، ۲۸۸، از کفایه الاثر.

۲- التوحید، ۷۵؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۰۰.

۳- التوحید، ۹۹؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۰۳ از التوحید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

هو شیء بخلاف الاشياء. (۱)

خداوند چیزی است بر خلاف تمامی چیزها.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

إنه جسم الاجسام وهو ليس بجسم، ولا صورة، لم يتجزأ، ولم يتناه، ولم يتزايد، ولم يتناقص، مبراً من ذات ما ركب في ذات من جسمه وهو اللطيف الخبير... منشئ الاشياء... لو كان كما تقول المشبه لم يعرف الخالق من المخلوق. (۲)

خداوند همه اجسام را آفریده، و خود او نه جسم است و نه دارای صورت می باشد. او جزء نداشته، دارای مقدار نیست، و کمی و زیادی نمی پذیرد، از آنچه در ذات اجسام ترکیب نموده است منزه می باشد، و او غیر قابل شناخت آگاه... و آفریننده همه چیز است. اگر چنان باشد که اهل تشبیه می گویند بین خالق و مخلوق تفاوتی نمی ماند، و آن دو از همدیگر بازشناخته نمی شدند.

و می فرمایند:

إنما اختلف الناس في هذا الباب حتى تاهوا وتحيروا وطلبوا الخلاص من الظلمه بالظلمه في وصفهم الله بصفه أنفسهم، فازدادوا من الحق بعدا، ولو وصفوا الله عز وجل بصفاته، ووصفوا المخلوقين بصفاتهم لقالوا بالفهم واليقين ولما اختلفوا. (۳)

ص: ۴۱

۱- . کافی، ۸۳ / ۱ ؛ التوحید، ۱۰۴ ؛ بحار الانوار، ۳ / ۲۵۸.

۲- . التوحید، ۶۰ ؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۹۰.

۳- . بحار الانوار، ۱۰ / ۳۱۶، از التوحید و عیون الاخبار.

همانا مردمان در این باب اختلاف کردند تا آنجا که حیران و سرگردان شدند، آنان خواستند به وسیله نادانی، از نادانی و جهالت رهایی یابند که خداوند را دارای صفات خودشان پنداشتند، و در نتیجه بر دوری خود از خداوند افزودند؛ اگر ایشان خداوند را به صفات خودش، و مخلوقات را هم به صفات خود آن‌ها وصف می‌کردند، به فهم و یقین می‌رسیدند و به اختلاف نمی‌افتادند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ شَبَهِ رَبِّنَا الْجَلِيلِ بَتَبَايِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِهِ، وَبِتَلَاحُمِ أَحْقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبِ بِتَدْبِيرِ حِكْمَتِهِ، إِنَّهُ لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَيَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يَشَاهِدْ قَلْبَهُ بِأَنَّهُ لَا نَدَ لَهُ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ بِتَبْرِي التَّابِعِينَ عَنِ الْمُتَبَوِّعِينَ وَهُمْ يَقُولُونَ: «تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» عَدْلَ بِهِ، وَالْعَادِلَ بِهِ كَافِرٌ بِمَا نَزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتِ آيَاتِهِ، وَنَطَقَتْ بِهِ شَوَاهِدُ حُجُجِ بَيِّنَاتِهِ. (۱)

هر کس که پروردگار بزرگوار ما را دارای اعضای متباین مخلوقات، و اتصالات مفاصل پوشیده تحت تدبیر خالق آن‌ها بداند، نهان دلش بر معرفت خداوند پیوند نخورده، و به قلب خویش مشاهده نکرده است که خداوند را مانند‌ی نیست. گویا به گوش او نرسیده است که [در هنگامه قیامت] دنباله روان از پیشوایان بیزاری می‌جویند و می‌گویند: "به خدا سوگند ما در ضلالت آشکاری سر می‌کردیم که شما را با پروردگار عالمیان یکی می‌دانستیم". پس هر کس پروردگار ما را با چیزی مساوی بداند او را مانند غیر او دانسته، و کسی که او را همانند غیر او داند در مقابل آنچه که آیات روشن قرآن بر طبق آن نازل آمده، و شواهد روشن حجج خداوند گویای آن است کافر شده است.

و می‌فرماید:

ص: ۴۲

اتقوا أن تمثلوا بالرب الذي لا مثل له، أو تشبهوه من خلقه... أو تنعتوه بنعوت المخلوقين. فإن لمن فعل ذلك نارا. (۱)

پرهیزید از اینکه برای خداوندی که هیچ مانندی ندارد مثالی در نظر آورید، یا او را به خلقش تشبیه کنید... یا او را دارای صفات خلق بدانید که سزای هر کس چنان کند آتش خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إذا كان الخالق في صورة المخلوق فيما يستدل على أن أحدهما خالق لصاحبه؟! (۲)

اگر خداوند به صورت خلق باشد، به چه دلیلی یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری خواهد بود؟!

و می فرمایند:

ويحك كيف تجترئ أن تصف ربك بالتغير من حال إلى حال، وأنه يجرى عليه ما يجرى على المخلوقين؟! (۳)

وای بر تو! چگونه جسارت می ورزی که پروردگار خویش را به داشتن دگرگونی و انتقال احوال وصف کنی، و آنچه را که بر مخلوقات جاری می باشد بر او جاری بدانی؟!

امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

ص: ۴۳

۱- بحارالانوار، ۳ / ۲۹۸، از روضه الواعظین.

۲- بحارالانوار، ۱۰ / ۱۷۷، از احتجاج.

۳- احتجاج، ۲ / ۴۰۷؛ بحارالانوار، ۳۴۷ / ۱۰.

تاهت هنالك عقولهم، واستخفت حلومهم، فضربوا له الامثال... وجعلوه يزول ويحول، فتاهوا في بحر عميق لا يدرون ما غوره، ولا يدركون كميه بعده. (۱)

عقل هایشان در آن جا حیران در مانده شد، پس برای او مثال ها انگاشتند... و او را دارای تغیر و دگرگونی پنداشتند، لذا در گردابی غرق شدند که عمق آن را نمی فهمند و از وسعت آن خبر ندارند.

اگر کسی بگوید: آیا اهل فلسفه و عرفان در مقابل اشکال به این روشنی (لزوم دارای اجزا بودن خداوند) چه پاسخی می دهند؟ می گوییم: عقیده "وحدت وجود" در اصل از عقاید هندوان و یونانیان قدیم و منکران وجود آفریدگار متعال گرفته شده است که البته در افکار و اندیشه های این افراد به هیچ عنوان اعتقاد به خلقت و آفرینش جایگاهی نداشته است لذا ایشان در واقع اصلا مشکل تطبیق این عقیده بر یکتاپرستی نداشته اند، ولی آنان که از طرفی متمسک به ذیل عقاید اهل ادیان بوده و از طرفی دیگر مبانی و اصول افکار فلسفی و عرفانی را پذیرفته و مجبورند عقیده وحدت وجود را بر عقیده خداپرستان تطبیق کنند، هیچ راهی جز این نیافته اند که مثلا بگویند: "هنگامی که ما به تک تک موج های دریا نگاه کنیم، آن ها را متعدد می بینیم، ولی دریا در حقیقت یکی بیش نیست، همین طور وقتی هم که به هر یک از اجزای وجود به تنهایی نگاه کنیم آن ها را محدود و متعدد و غیر هم می پنداریم، ولی با صرف نظر از این محدودیت ها یک موجود بیش تر در کار نیست، و آن همان ذات خداوند است که هر لحظه به شکلی در می آید و مانند دریایی متلاطم و مواج پیوسته به صورت امواج مختلف و گوناگون در تجلی و ظهور است". (۲) و از آن جا که این عقیده پیوسته در پرده الفاظ و اشعار گوناگون، و مثال ها و تعبیرات فریبا آراسته و

ص: ۴۴

۱- . بحار الانوار، ۳ / ۲۹۶، از تفسیر قمی.

۲- . که جهان موج های این دریاستموج و دریا یکی است غیر کجاست!

ارائه می شود برخی افراد به تناقض و تباین آن با بدیهیات عقلی و نقلی متوجه نشده، و به سوی آن کشانده می شوند.

اشکال سوم:

سوره مبارک توحید، هیچ دلالتی بر نفی وجود ما سوای خداوند ندارد. این سوره دلالت بر این دارد که از خداوند چیزی ولادت نیافته، و جدا نشده است، خود او هم از چیزی دیگر متولد نشده، و هیچ موجودی مانند او نمی باشد. از این سوره به هیچ عنوان نمی توان استفاده کرد که موجود منحصر به یکی بوده، و دارای دو مصداق حقیقی و واقعی که یکی خالق باشد و دیگری مخلوق نیست. نفی هایی هم که در آیات آن وارد شده وضوحاً به این معنی است که:

«لَمْ يَلِدْ»: هیچ چیزی از ذات خداوند متعال پدید نیامده است. بدیهی است پدید آمدن یک چیز از چیز دیگر، فرع بر مقداری و متجزی و قابل انقسام بودن هر دوی آن هاست، و از آنجا که ذات باری تعالی جزء و مقدار و قابلیت انقسام ندارد محال است که تولد و صدور و ترشح وجود مخلوقات از وجود متعالی او قابل تصور باشد.

«وَلَمْ يُولَدْ»: و خداوند متعال از چیزی تولد نیافته و از شیئی دیگر پدید نیامده است. چه اینکه پدید آمدن شیئی از شیء دیگر نیز فرع بر متجزی و مخلوق و قابل زیاده و نقصان بودن هر دوی آن ها است، و این ها همه آیت مخلوقیت شیء است چنانکه امام صادق علیه السلامی فرمایند:

لا یلیق بالذی هو خالق کل شیء إلا أن یکون مبائناً لکل شیء، متعالیا عن کل شیء، سبحانه و تعالی. (۱)

آفریننده همه اشیا را نمی سزد مگر اینکه بر خلاف همه چیز، و والاتر از وجود همه آن ها باشد؛ او منزّه است و متعالی.

ص: ۴۵

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: و هیچ چیز همانند او نیست. زیرا داشتن مثل، مانند، شکل، صورت، نظیر، دوم و سوم و... فرع بر این است که شیء دارای صورت و مقدار بوده، و پذیرای زیاده و نقصان باشد، و خداوند متعال بر خلاف آن می باشد. اوصاف بیان شده، به طور کلی نتیجه این است که خداوند متعال "صمد" است، یعنی اندرون (= جوف) ندارد، و "تودار" نیست که بتوان او را متصف به دخول امتزاجی، یا خروج به معنای کنار رفتن و فاصله گرفتن از اشیا دانست، یا اینکه ذات او را مساوی با کل اشیا انگاشته، و وجود او را پر یا خالی یا محیط به ماسوای او دانست. امام حسین علیه السلامی فرمایند:

إِنَّهُ سَبَّحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدُ فَقَالَ: «اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ»... ثم فسره فقال: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «لَمْ يَلِدْ»: لم يخرج منه شيء كَثِيفٌ... ولا شيء لطيف... تعالى أن يخرج منه شيء، وأن يتولد منه شيء كَثِيفٌ أو لطيف، «وَلَمْ يُولَدْ»: لم يتولد من شيء ولم يخرج من شيء... لا بل هو الله الصمد الذي لا من شيء ولا في شيء ولا على شيء، مبدع الأشياء وخالقها، ومنشئاً للأشياء بقدرته.

خودِ خداوند سببانه صمد را تفسیر فرموده و گفته است: «اللَّهُ الصَّمَدُ»، و آن را بیان نموده که: «لَمْ يَلِدْ * وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» «لَمْ يَلِدْ»، یعنی: هیچ چیز غلیظ یا لطیفی از او پدید نیامده است، فراتر است از اینکه چیزی غلیظ یا لطیف از او خارج گردد. «وَلَمْ يُولَدْ»، یعنی: او از چیزی تولد نیافته و خارج نگشته است... هرگز، بلکه او خداوند صمدی است که نه از چیزی است و نه در چیزی، و نه بر چیزی؛ او ابداع کننده همه چیز و آفریننده آن ها است، و همه اشیا را به قدرت خود ایجاد فرموده است.

امام رضا علیه السلام به ابن قزّه مسیحی می فرمایند:

ما تقول في المسيح؟ قال: يا سیدی، إنه من الله . فقال وما تريد بقولك "من" ، و"من" على أربعة أوجه لا خامس لها؟ أتريد بقولك "من" ، كالبعض من الكل فيكون مبعوضاً؟! أو كالخل من الخمر، فيكون على سبيل الاستحاله؟! أو كالولد من الوالد فيكون على سبيل المناكحه؟! أو كالصنعه من الصانع، فيكون على سبيل الخالق من المخلوق؟ أو عندك وجه آخر فتعزفناه؟ فانقطع. (۱)

در باره مسیح چه عقیده ای داری؟ گفت: مولای من، او را از خدا می دانم. فرمودند: منظورت از کلمه "از" چیست؟ زیرا "از" چهار معنی دارد که پنجمی برای آن ها نیست. آیا منظورت از کلمه "از" مانند معنای "جزء از کل" است که در نتیجه خداوند دارای اجزا باشد؟! یا مانند "سرکه از شراب" است که لازم آید خداوند دارای تغیر و دگرگونی باشد؟! یا مانند "فرزند از پدر" است، که از راه مناکحت باشد؟! یا مانند "صنعت و فعل" از صانع و فاعل را می گویی که بر گونه "خالق و مخلوق" باشد؟ یا وجه پنجمی داری که به ما نشان دهی؟! پس در جواب فرو ماند.

بنابراین سوره توحید دلیلی روشن و بیانی زیبا و ساده و روان و گویا بر تباین ذاتی خالق و مخلوق است، نه دلیل بر اثبات وحدت و عینیت مصداقی، و مانند "جزء و کل" یا "موج و دریا" بودن آن دو!

اشکال چهارم:

مخلوقات خداوند متعال، چیزهایی اند که او تبارک و تعالی همه آن ها را بدون سابقه وجودی آن ها آفریده است. نه اینکه العیاذ بالله ذات خود را در معرض تجزیه و تجلی و ظهور و... قرار داده و وجود و هستی خود را به نمایش در آورده باشد، و چنانچه نسبت وجود اشیا با خالق متعال، مانند نسبت "جزء و کل" و "عام و جزئیات" بوده، و در حقیقت ذات خود دو موجود مبائن (یکی خالق ازلی و دیگری مخلوق حادث "لا من شیء") نباشند، در واقع

ص: ۴۷

همه اصول و فروع دین پوچ و بی معنی انگاشته شده، و تکلیف و عبادت و جزا و پاداش و بهشت و دوزخ و... را معنایی نخواهد ماند. اگر وجود مخلوقات، عین وجود خداوند یا جزء او یا صورت و جلوه هستی او باشند، جا دارد سؤال شود:

آیا معبود حقیقی مخلوقات، وجود خود آن ها می باشد؟! (۱)

آیا معنای آفرینش و خلقت، امری موهوم و خیالی است؟!

آیا خداوند اجزای وجود خودش را مورد تکلیف قرار داده، و امر و نهی می فرماید؟!

آیا خداوند جل و علا، خودش را به بهشت می برد و از نعمت هایش بهره ور می سازد؟!

ص: ۴۸

۱- . رساله "لقاء الله" می نویسد: فهو العابد باعتبار تعينه وتقيد بصوره العبد الذي هو شأن من شؤونه الذاتيه، وهو المعبود باعتبار إطلاقه. "هشت رساله عربی"، رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۹۳. به نقل از صائِن الدین علی ترکه اصفهانی: خداوند از جهت تعیین خود به صورت بنده ای که شأنی از شؤون ذاتی او می باشد عابد است، و از جهت اطلاق وجود خود معبود می باشد. ابن عربی در فص ابراهیمی از کتاب فصوص الحکم می گوید: فیحمدنی و أحمده، ویعبدنی وأعبده: او مرا حمد می کند و من او را، و او مرا عبادت می کند و من او را. و نیز ابن عربی می گوید: إني كنت في أوقات في حال غيبتي أشاهد ذاتي في النور الأعم والتجلي الأعظم... أشاهدها بين يديه راعه و ساجده و أنا أعلم أني ذلك الراكع والساجد... و كنت أتعجب من ذلك، وأعلم أن ذلك ليس غيري ولا- هو أنا. "فتوحات مكيه"، ۱ / ۳۲۵: من زمانی در حال بی خودی، ذات خویش را در نور فراگیر و تجلی اعظم مشاهده می کردم... آن را در پیشگاه نور در حال رکوع و سجود می دیدم، در حالی که می دانستم من همان رکوع و سجود کننده هستم... و از آن تعجب می کردم و می دانستم که آن نه غیر من است و نه من!! رساله "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" می نویسد: و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی، و به ذکرت ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی. "نور علی نور" (حسن زاده، حسن) ۴۸.

آیا آفریدگار متعال، خودش را به دوزخ می برد و در آتش انتقام خویش می سوزاند؟!

آیا شیطانی که به خداوند کفر ورزیده، و بندگان را به گمراهی می کشاند، یکی از صورت های وجود همان خداوندی است که خود او، او را لعنت فرموده، و عذاب خواهد کرد؟! (۱)

آیا مؤمنانی که به وجود خداوند ازلی و ابدی ایمان دارند و خود را آفریده او می دانند و او را عبادت می کنند، با ملحدانی که جهان را موجودی ازلی و ابدی و متجلی به جلوه های گوناگون می دانند، یکی هستند؟! یا اینکه حتی اهل ایمان بر ضلالت، و اهل کفر بر هدایتند؟! (۲)

و آیا...

خداوند تعالی می فرماید:

«ما خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتُنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (۳)

«خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ». (۴)

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعِيدَةٍ يُؤْمِنُونَ». (۵)

ص: ۴۹

- ۱- از اهل عرفان نقل کردیم: "حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم یا مضلّ است".
- ۲- اهل عرفان گویند: مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است شبستری
- ۳- احقاف، ۴۳.
- ۴- انعام، ۷۳.
- ۵- أعراف، ۱۸۵.

«ما خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (١).

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» (٢).

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلا- لا- رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا» (٣).

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (٤).

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (٥).

امام صادق عليه السلام می فرماید:

قد خلفوا ورائهم منهاج الدين... وزعموا... أن مدبر هذا العالم في صورة المخلوقين... وأنه لا جنه ولا نار... فاستقبح مقاتلهم كل الفرق، ولعنهم كل الامم... فكذب مقاتلهم التوراه، ولعنهم الفرقان، وزعموا مع ذلك أن إلههم ينتقل من قالب إلى قالب... فإذا كان الخالق في صورة المخلوق، فيما يستدل على أن أحدهما خالق لصاحبه؟!... فطورا تخالهم نصارى في أشياء وطورا دهرية. (٦).

ص: ٥٠

١- . يونس، ٥.

٢- . ابراهيم، ١٩.

٣- . اسراء، ٩٩.

٤- . آل عمران، ١٨٩، ١٩١.

٥- . ص، ٢٧.

٦- . بحار الانوار، ١٠ / ١٧٦، ١٧٧، از احتجاج.

راه و روش دین را پشت سر انداخته،... و گمان کرده اند... مدبر این جهان در صورت مخلوقات است... و بهشت و دوزخی در کار نیست... پس هر فرقه ای عقیده آنان را قبیح شمرده، و همه امت ها ایشان را لعنت کرده اند... تورات سخن ایشان را باطل دانسته، و قرآن ایشان را لعنت کرده است، با وجود این چنان پنداشته اند که معبودشان از قالبی به قالب دیگر درمی آید... اگر خالق در شکل و صورت مخلوق است، به چه دلیلی می توان استدلال کرد که یکی از آن دو خالق دیگری است؟!... گاهی ایشان را چون نصرانیان می یابی و دیگر گاه از دهری مسلکان.

اشکال پنجم:

چنانچه نسبت وجود خداوند با مخلوقات به گونه ای باشد که از فرضِ عدم و از بین رفتن آن ها، انعدام و نیستی وجود خداوند لازم آید، و با وجود آن ها وجود خالق متعال متعین و متحقق باشد، لازم می آید خداوند تعالی در وجود و بقای خویش نیازمند به مخلوقات و آفریده های خود باشد، و بطلان این عقیده نیازی به توضیح ندارد. خداوند متعال می فرماید:

«إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» (۱)

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۲)

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۳)

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ

ص: ۵۱

۱- . فاطر، ۱۶ ۱۷.

۲- . بقره، ۲۶۷.

۳- . آل عمران، ۹۷.

عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُنذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ». (١)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (٢)

«يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (٣)

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (٤)

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ». (٥)

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا». (٦)

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَالًا- لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا». (٧)

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (٨)

«أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ». (٩)

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ خَلْقُهُمْ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُخَيِّبَ الْمُوتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (١٠)

ص: ٥٢

١- . يونس، ٨٦، ٧٠.

٢- . فاطر، ١٥.

٣- . فاطر، ١.

٤- . يس، ٨٢.

٥- . نحل، ١٧.

٦- . بقره، ٢٩.

٧- . إسراء، ٩٩.

٨- . آل عمران، ٤٧.

٩- . روم، ٢٧.

١٠- . ق، ١٥.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون... متوحد إذ لا سكن يستأنس به ولا يستوحش لفقده، أنشأ الخلق إنشاءً وابتداءً ابتداءً. (۱)

ستایش خداوندی را که گویندگان مدح او نتوانند... یگانه بود آن هنگام که هیچ چیز نبود که به آن انس گرفته، یا از نبودن آن وحشتی داشته باشد، و او همه چیز را ایجاد فرمود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الاحتياج من صفات الحدث لا من صفات القديم. (۲)

احتیاج از صفات حدوث است نه صفات خداوندی که ازلی است.

و می فرمایند:

لما صعد موسى عليه السلام إلى الطور فنأدى ربه عز وجل، قال: يا رب أرني خزائنك، فقال: يا موسى، إنما خزائني إذا أردت شيئاً أن أقول له: "كن، فيكون". (۳)

هنگامی که موسی علیه السلام بر کوه طور بالا رفت و با پروردگار خود به سخن پرداخت، عرضه داشت: پروردگارا، خزائن خود را به من بنمایان. خداوند فرمود: ای موسی، همانا خزائن من این است که هر چه را بخواهم همینکه بگویم: "باش"، می باشد.

ص: ۵۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۴۷.

۲- التوحید، ۱۷۸؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۲۷.

۳- التوحید، ۱۳۳.

أما الواحد، فلم يزل واحدا كائنا لا- شيء معه بلا حدود ولا أعراض ولا يزال كذلك، ثم خلق خلقا مبتدعا مختلفا بأعراض وحدود مختلفه... لا لحاجه كانت منه إلى ذلك، إنه لو كان خلق ما خلق لحاجه، لم يخلق إلا من يستعين به على حاجته، ولكن ينبغي أن يخلق أضعاف ما خلق، لاین الاعوان كلما كثروا كان صاحبهم أقوى. والحاجه يا عمران، لا يسعها لانه لم يحدث من الخلق شيئا إلا حدثت فيه حاجه أخرى، ولذلك أقول: لم يخلق الخلق لحاجه. (1)

خداوند یگانه، ازلا یکتا و بدون حدود و اعراض بود و هیچ چیزی با او وجود نداشت. سپس خلقی دارای اعراض و حدود مختلف و گوناگون ابداع فرمود... نه به جهت نیازی که به آن ها داشت، اگر قرار بود مخلوقات را به خاطر نیاز خود بیافریند جز کسانی را که به وجود آن ها در رفع نیاز خود بکوشد نمی آفرید، و سزاوار بود که چندین برابر آنچه آفریده است بیافریند، زیرا کمک کاران هر چه بیشتر باشند صاحب آن ها نیرومندتر خواهد بود. ای عمران، نیازمندی پایان ندارد، زیرا هیچ چیزی خلق نمی شود مگر اینکه موجب پیدایش حاجت تازه ای می شود، به همین جهت است که می گویم خلق را برای رفع نیاز خویش نیافریده است.

اشکال ششم:

مرزداران حریم مکتب وحی و بزرگان دین، پیوسته به بطلان عقیده وحدت وجود تصریح داشته، و در این باره کتاب ها نوشته اند، و تمامی عالمان بزرگ که در پیوند با فقه و دینند، و لو اینکه در مقامی به تشریح و تبیین عقیده وحدت وجود پرداخته باشند، اما هر گاه در مقام فتوی و اظهار نظر برآمده اند متفقا به "مخلوقیت حقیقی ماسوی الله"، و بطلان اعتقاد به "عنیت و یکی بودن وجود خالق و خلق" تصریح کرده اند. بنابراین، کسانی که خیال می کنند عقیده "وحدت وجود" معجزه شگفت و شگفتی فزای فکر و اندیشه

ص: ۵۴

است، و فهم آن تنها اختصاص به کسانی دارد که آن را پذیرفته اند، باید متوجه باشند که به چه کسانی نسبت نفهمی و جهالت می دهند. و عقیده ای را که از فرآورده های افکار خوداندیشان به دور از تعالیم و براهین قاطع معلمان آسمانی در هند و یونان باستان است، و با هزاران توجیه و تأویل نادرست شواهدی از متشابهات دینی بر آن اقامه می شود به ستاره های آسمان می آویزند.

اگر این عقیده تا این حد غیر قابل فهم است، از کجا می توان دانست آنان که آن را پذیرفته اند از نفهمیدن آن نبوده است؟! گویا شرط فهمیدن این عقیده پذیرفتن آن است که هر کس آن را بپذیرد حتما آن را فهمیده است!! و هر کس زیر بار آن نرود حتما آن را نفهمیده است!!

با کمترین تأمل در سخنان وحدت وجودیان همه می بینند که فهم مدعای آنان بسیار ساده است، ولی از آنجا که احدی گمان نمی کند کسی تا این حد منکر امور بدیهی شود که وجود همه اشیای حادث و مخلوق و محسوس را وهم و خیال دانسته، ذات خداوند را متغیر به صورت های گوناگون انگاشته، و عبادت هر بتی را عبادت خداوند بشمارد، برخی دچار تأثیر تبلیغات و تلقینات پی در پی اهل فلسفه و عرفان شده، و خیال می کنند واقعا گرهی در فهم این مسلک ضد عقل و دین نهفته است، که جز با فرار از عقل و برهان و تسلیم شدن در مقابل پیران و مشایخ عرفان، و پناه بردن به انزوای چله نشینی های وهم انگیز ایشان، بدان نمی توان رسید؛ ولی با تأمل و مراجعه بیشتر روشن می شود واقعا کسانی پیدا شده اند که این ناشدنی را شدنی دانسته، و بر خلاف حکم بدیهی عقل و وحی، وجود "خالق و مخلوق" را مانند "دریا و امواج" آن یکی شمرده، و غیریت اشیا با خالق خویش را وهم و خیال، و یا کثرت از جهت مرتبه و ظهور انگاشته، و حقیقت وجود "خالق و خلق" را عینا یکی دانسته اند!!

اشکال هفتم:

بطلان اعتقاد به وحدت وجود آن قدر واضح و آشکار است که حتی خود اهل عرفان بارها مجبور شده اند به بطلان آن اعتراف کنند و اعتقاد به

آن را بر خلاف عقل و شرع، و موجب نفی علیتِ خداوند و معلولیتِ ممکنات، بلکه نفی اصلِ وجود مخلوقات بدانند. چنانکه خود رساله "لقاء الله" می نویسد:

إعلم أن البحث عن وحده الوجود تارة يتوهم أن الوجود شخص واحد منحصر بفرد هو الواجب بالذات، وليس لمفهوم الوجود مصداق آخر، وغيره من الموجودات كالسما والارض والنبات والحيوان والنفس والعقل خيالات ذلك الفرد، أي ليس سوى ذلك الفرد شيء، وهذه الموجودات ليست أشياء أخرى غيره كماء البحر وأمواجه، حيث إن تلك الامواج المختلفه في الكبر والصغر ليست إلا ماء البحر، إلا أن اختلاف الامواج وكثرتها يوهم أنها موجودات بعيالها غير الماء.

فهذا التوهم مخالف لكثير من القواعد العقلية الحكمية الرصينه المباني، لانه يوجب نفى عليه الحق ومعلوليه الممكنات حقيقه، وعدم افتقار الممكنات رأسا، بل يوجب نفيها أصلا. بالجملة إن مفاستها كثيره عقلا وشرعا، ولم يتفوه به أحد من الحكماء المتألهين والعرفاء الشامخين، ونسبته إليهم اختلاق كبير وإفك عظيم. على أن الاثار المختلفه المتنوعه المشهوره من أنواع الموجودات حسا وعيانا ترد هذا الوهم وتبطله، وتنادى بأعلى صوتها أنها مولود من فطانه بتراء. (۱)

بدان که بحث "وحدت وجود" گاهی چنین به نظر می آورد که "وجود"، شخصی واحد و منحصر به فرد (۲)

است که همان واجب بالذات می باشد، و مفهوم وجود مصداق دیگری

ص: ۵۶

- ۱- "هشت رساله عربی"، رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۱۵.
- ۲- از کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" نقل کردیم: اکنون شایسته است که تعیین موعود را بر مبنای رصین و قویم وحدت شخصیه وجود به بیان کمال اهل توحید عنوان و تقریر کنیم. در همان کتاب آمده است: طبیعت واجبه ای که کمال اهل التوحید قائلند یعنی واحد به وحدت حقه حقیقه ذاتیه و آن هم وحدت شخصیه ذات مظاهر. "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۷۲. رساله "انه الحق" می نویسد: تشکیک بر مبنای اهل تحقیق که وجود را واحد شخصی یعنی صمد حق می دانند... "یازده رساله فارسی"، "انه الحق" ۲۷۷. و می نویسد: نتیجه بحث اینکه کسانی که قائل به واحد شخصی بودن وجود نیستند یعنی آن را صمد حق و حقیقت واحده ذات مظاهر نمی دانند و می گویند واجب الوجود انیت محضه است، از آنان سؤال می شود که اولاً موضوع مسأله واجب الوجود انیت محضه است محرر شود که از این موضوع اعنی واجب الوجود چه اراده می کنند که آن را انیت محضه می دانند. "هزار و یک نکته" می نویسد: و چون علی التحقیق، وجود حقیقت واحده به وحدت شخصیه ذات مظاهر است، پس هو الأول والآخر والظاهر والباطن، پس هر چه که دمبدم به ظهور رسد شأن اوست... بی زارم از آن کهنه خدایی که تو داریهر لحظه مرا تازه خدای دگرستی هزار و یک نکته حسن زاده، حسن ۳۲ ۳۳. و می نویسد: مبنای توحید عرفانی وحدت شخصی وجود است. (۲۰۶). و از ملاصدرا نقل کردیم: إن الوجود حقیقه واحده هی عین الحق. همانا وجود، حقیقت واحدی است و آن عین حق می باشد. نیز از او نقل کردیم که: الوجود والموجود، منحصره فی حقیقه واحده شخصیه، لا- شریک له فی الموجودیه الحقیقه، ولا- ثانی له فی العین، و لیس فی دار الوجود غیره دیار... فالعالم متوهم ما له وجود حقیقی. "اسفار" (ملاصدرا)، ۲ / ۲۹۲: "وجود و موجود"، منحصر به حقیقت شخصی واحدی است که در

موجودیت حقیقی اصلاً شریکی ندارد. و در خارج، فردِ دومی برای آن در کار نیست، و در صفحه وجود غیر از او احدی وجود ندارد... بنابراین "عالم"، خیال است و وجود واقعی ندارد.

ندارد، و موجوداتِ دیگر مانند آسمان و زمین و گیاه و حیوان و نفس و عقل (۱)، خیالات (۲)

همان فرد می باشند، یعنی غیر از خود آن فرد هیچ چیزی وجود نداشته (۳)،

و

ص: ۵۷

۱- . تعلیقات "کشف المراد" می نویسد: ما قالوه من أن العقل يعقل ذاته... فليس عقلا مابنا وموجودا متمایزا عن فاعله سبحانه. "تعلیقات کشف المراد" حسن زاده، حسن ۵۰۷: اینکه می گویند عقل خودش را می داند،... عقلی جدا و موجودی متمایز از فاعل خویش سبحانه نمی باشد.

۲- . اسفار می نویسد: کل ما فی الكون وهم أو خیالاً و عکوس فی المرایا أو ظلال هر چه در صفحه وجود است یا وهم و خیال است و یا عکس های آینه ای و یا سایه ها می باشد.

۳- . از کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" نقل کردیم: در مقابل او [واجب] چیزی نیست تا تمیز تقابلی داشته باشد. و نیز: غیرتش غیر در جهان نگذاشت. و نیز: هیچ جزء مفروض کل، بدان حیث که کل است منحاز از کل نیست و نسبه حقیقه الحقایق با ماسوای مفروض چنین است. و نیز درباره معنای سوره توحید نقل شد که: چنان نفی را سریان داد که نام و نشانی برای ما سوی نگذاشت تا سخن از دو وجود در میان آید. در همان کتاب آمده است: غیر به معنی مقابل، عدم محض و لا شیء صرف است... "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۷۲. "الهی نامه" می نویسد: الهی، همه گویند: "خدا کو؟"، حسن گوید: "جز خدا کو؟" الهی از من برهان توحید خواهند و من دلیل تکثیر. الهی از حسن پرسند توحید یعنی چه، حسن گوید تکثیر یعنی چه. الهی دو وجود ندارد، و یکی را قرب و بعد نبود. الهی از گفتن: "من" و "تو" شرم دارم، أنت أنت. "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" می نویسد: إعلم أنه لا وجود ولا موجود سواه و کل ما يطلق علیه اسم السوی فهو من شؤونه الذاتیه، و اطلاق السوی علیه من الجهل والغیلانغمارهم فی الإعتبارات والأمر الاعتباریه وغفلتهم عن الحقیقه وأطوارها. صفحه ۷۲، به نقل از سید احمد کربلایی: هیچ وجود و موجودی جز او وجود ندارد، و هر چیزی که نام غیر بر آن اطلاق می شود از شؤون ذاتی خود او می باشد، و نام غیر بر آن گذاشتن از نادانی و گمراهی است، زیرا ایشان در خیالات و امور اعتباری غرق شده اند و از حقیقت و دگرگونی های آن غافل مانده اند.

این موجودات، چیزهای دیگری که غیر آن باشد نیستند، مانند آب دریا و امواج آن(۱)،

که آن امواج کوچک یا بزرگ جز آب دریا چیزی نیستند، ولی اختلاف و فراوانی امواج چنین به نظر می‌آورد که آن‌ها موجوداتی جدا از آب می‌باشند.

ص: ۵۸

۱- از رساله "إنه الحق" نقل کردیم: تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق توان گفت آب دریا و شکن‌های اوست که شکن‌ها مظاهر آبد و جز آب نیستند و تفاوت در عظم و صغر امواج است نه در اصل ماء. "الهی نامه" می‌نویسد: الهی نهر بحر نگردد ولی تواند با وی پیوندد و جدولی از او گردد. الهی موج از دریا خیزد و با وی آمیزد و در وی گریزد و از وی ناگزیر است.

این اندیشه، با قواعد عقلی محکم و مبانی استوار بی شماری مخالف است، زیرا موجب می شود که نه خداوند علت حقیقی باشد، و نه ممکنات معلول واقعی باشند(۱)، و سبب می شود که ممکنات نیازمند به غیر نبوده، بلکه اصلاً وجود نداشته باشند(۲).

خلاصه اینکه

ص: ۵۹

۱- "تعلیقات کشف المراد" می نویسد: إن التمايز بين الحق سبحانه وبين الخلق ليس تمايزاً تقابلياً، بل التميز هو تميز المحيط عن المحاط بالتعین الإحاطی والشمول الإطلاقی... وهذا الإطلاق الحقیقی الإحاطی حائز للجمع ولا يشدّ عن حیطه شیء... وكون العله والمعلول علی النحو المعهود المتعارف فی الأذهان السافله ليس علی ما ينبغي بجز جلاله وعظومته سبحانه وتعالی. "تعلیقات کشف المراد" حسن زاده، حسن ۵۰۲: جدایی حق سبحانه و خلق او به این گونه نیست که در مقابل هم باشند، بلکه به این گونه است که یکی دیگری را به نحو شمول و اطلاق در بردارد... و این اطلاق احاطه ای به گونه ای است که همه چیز را در بر گرفته و هیچ چیزی از دایره وجود آن خارج نیست... و شناختی که از علت و معلول به نحو معهود و متعارف در اذهان سطح پایین وجود دارد، سزاوار عزت و عظمت خداوند سبحانه و تعالی نیست. ملاصدرا می نویسد: ما وصفناه أولاً إن فی الوجود عله و معلولاً... قد آل آخر الأمر... إلى كون العله منهما أمراً حقیقیاً والمعلول جهة من جهاته، ورجعت علیه المسمى بالعله وتأثيره للمعلول إلى تطوره وتحیثه بحیثیه. "اسفار"، ۲ / ۳۰۱: اینکه ما در ابتدای امر گفتیم در صحنه وجود علت و معلول هست... در آخر کار بدانجا کشانده شد که از میان آن دو، تنها علت امری حقیقی است و معلول فقط جهتی از جهات آن می باشد، و علت و تأثیر آن چیزی که آن را علت نام نهادیم به معنای دگرگونی خود آن بازگشت. در رساله "لقاء الله" از قیصری نقل شده است: وإيجاده للأشیاء اختفاؤه فیها مع إظهاره إياها، وإعدامه لها فی القيامة الكبرى ظهوره بوحدته وقهره إياها بإزالة تعیناتها وسماتها وجعلها متلاشیه... وفي الصغری تحوله من عالم الشهاده إلى عالم الغیب، أو من صورة إلى صورة فی عالم واحد. صفحه ۲۲۲: ایجاد و آفرینش خداوند نسبت به اشیا این است که خدا خودش در آن ها مخفی شده و آن ها را آشکار کرده است، و معنای از بین بردن آن ها در قیامت بزرگ این است که در آن هنگام به وحدت خود ظاهر شده و تعینات و نشانه های آن ها را از بین می برد و آن ها را متلاشی می کند... و در قیامت کوچک به این معنا است که از عالم ظاهر به عالم غیب متحول می شود، یا اینکه در یک عالم از صورتی به صورتی دیگر درمی آید.

۲- "ممدّ الهمم" می نویسد: چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است و جوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. ممد الهمم حسن زاده، حسن، ۱۰۷. "الهی نامه" می نویسد: الاهی تا حال تو را پنهان می پنداشتم، حال جز تو را پنهان می دانم. الاهی شکر که دی دلیل بر اثبات خالق طلب می کردم، و امروز دلیل بر اثبات خلق می خواهم. الاهی شکر که دیده جهان بین ندارم، هو الأول والآخِر والظاهر والباطن. از ملاصدرا نقل کردیم: ليس للماهیات والأعیان الإمكانیه وجود حقیقی... الممكنات باطله الذوات هالکه الماهیات أزلاً وأبداً والموجود هو ذات الحقّ دائماً وسرمداً... فإذن لا موجود إلاّ الله. "لقاء الله" می نویسد: آنچه پنهان و آشکار بود جز که مجلای یار و مظهر نیست نیست جز او ز دار و من فی الدارنی که همسنگ او و همسر نیست قائل و قیل و قولی و قالا جز که اطوار قول مصدر نیست زین مثل آنچه بایدش گفتنگفتم و بیش از

این میسر نیست (صفحه ۵). و می نویسد: إنّ ذلك النور لم يترك مكانا لغيره حتّى يوجد شيء مؤلّف منه ومن غيره، بل كلّ شيء ليس إلّا- ذلك النور فقط، وحدودها أعدام ذهنيه اعتباريه. غيرتش غير در جهان نگذاشتلا جرم عين جمله اشيا شد آن نور، هيچ مكاني براي غير خودش باقى نگذاشته است كه چيزى مرّكب از آن و غير آن يافت شود، بلكه هيچ چيزى نيست مگر اينكه خود همان نور مى باشد، و حدود اشيا عدم هاى ذهنى و پندارى اند. همان، ۳۵ - ۳۶. رساله "لقاء الله" در ضمن مثال گفت و گوى ماهيان براي ادراك حقيقت معنای دريا نقل مى كند: البحر الذى أنتم تطلبونه و تريدون التوجه إليه هو معكم وأنتم معه، وهو محيط بكم وأنتم محاطون به، والمحيط لا ينفك عن المحاط به، والبحر عبارة عن العدى أنتم فيه، فأينما توجهتم فى الجهات فهو البحر وليس غير البحر عندكم شيء، فالبحر معكم وأنتم مع البحر، وأنتم فى البحر والبحر فيكم [كاملاً دقت شود!]... إنّ البحر والماء شيء واحد فى الحقيقه وليس بينهما مغايره أصلاً [باز هم دقت شود]، فالماء اسم للبحر بحسب الحقيقه والوجود، والبحر اسم له بحسب الكمالات والخصوصيات والإنبساط والانتشار على المظاهر كلّها. سپس درباره خداوند، از زبان كسانى كه آنان را اوليا و عرفا مى شمارد چنين مى آورد: إنّ الحقّ العدى تسألون عنه وتطلبونه... هو مع كلّ شيء وهو عين كلّ شيء، بل هو كلّ شيء وكلّ شيء به قائم وبدونه زائل، وليس لغيره وجود أصلاً، لا ذهنًا ولا خارجًا [كاملاً دقت شود!]. صفحه ۳۷ ۳۸ .

مفاسد این عقیده از جهت عقل و شرع فراوان بوده، هیچ یک از فلاسفه خداشناس و عارفان بزرگ مقام آن را بر زبان نیاورده اند، و نسبت دادن این عقیده به آنان دروغی بزرگ و تهمتی عظیم است.

گذشته از اینکه آثار مختلف و گوناگونی که از انواع موجودات به طور محسوس و آشکار دیده می شود، موجب بطلان و رد این عقیده شده، و به ندای بلند فریاد برمی آورد که چنین اندیشه ای از کوتاه فکری سرچشمه گرفته است.

عقیده ای که در اینجا به بطلان آن اعتراف شده است، همان چیزی است که وحدت وجودیان و از جمله خود مؤلف رساله "لقاء الله" آن هم در همین کتاب "لقاء الله" آن را با عین همین عباراتی که در این جا آن را باطل و خلاف دین و عقل می دانند در سر تا پای نوشته ها و سخنان خویش بیان می دارند، و ما نمونه مختصری از آن عبارات را علاوه بر آنچه در متن آوردیم در پانویشت مطالب نیز نشان داده ایم.

کتاب مورد اشاره شواهدی از کلام ملاصدرا (۱) نیز می آورد (۲).

تا به کمک آن ثابت کند ملاصدرا هم وحدت وجود به معنای فوق (عدمی و اعتباری و اوهام بودن وجود ممکنات) را صریحا باطل دانسته، و نسبت دادن آن به اهل تصوف و عرفان را از نفهمی و جهالت شمرده است. در حالی که اهل تحقیق به طور آشکار می یابند خود ملاصدرا همین عقیده را دارد، و آن را به بزرگان اهل عرفان هم نسبت می دهد.

رساله "لقاء الله" از ملاصدرا نقل می کند:

ص: ۶۰

۱- رجوع شود به اسفار ملاصدرا ۲ / ۳۱۸.

۲- صفحه ۱۶.

مفاسد این عقیده از جهت عقل و شرع فراوان بوده، هیچ یک از فلاسفه خداشناس و عارفان بزرگ مقام آن را بر زبان نیاورده اند، و نسبت دادن این عقیده به آنان دروغی بزرگ و تهمتی عظیم است.

گذشته از اینکه آثار مختلف و گوناگونی که از انواع موجودات به طور محسوس و آشکار دیده می شود، موجب بطلان و رد این عقیده شده، و به ندای بلند فریاد برمی آورد که چنین اندیشه ای از کوتاه فکری سرچشمه گرفته است.

عقیده ای که در اینجا به بطلان آن اعتراف شده است، همان چیزی است که وحدت وجودیان و از جمله خود مؤلف رساله "لقاء الله" آن هم در همین کتاب "لقاء الله" آن را با عین همین عباراتی که در این جا آن را باطل و خلاف دین و عقل می دانند در سر تا پای نوشته ها و سخنان خویش بیان می دارند، و ما نمونه مختصری از آن عبارات را علاوه بر آنچه در متن آوردیم در پانویشت مطالب نیز نشان داده ایم.

کتاب مورد اشاره شواهدی از کلام ملاصدرا(۱) نیز می آورد(۲).

تا به کمک آن ثابت کند ملاصدرا هم وحدت وجود به معنای فوق (عدمی و اعتباری و اوهام بودن وجود ممکنات) را صریحا باطل دانسته، و نسبت دادن آن به اهل تصوف و عرفان را از نفهمی و جهالت شمرده است. در حالی که اهل تحقیق به طور آشکار می یابند خود ملاصدرا همین عقیده را دارد، و آن را به بزرگان اهل عرفان هم نسبت می دهد.

رساله "لقاء الله" از ملاصدرا نقل می کند:

ص: ۶۱

۱- رجوع شود به اسفار ملاصدرا ۲ / ۳۱۸.

۲- صفحه ۱۶.

إن بعض الجهله من المتصوفين المقلدين الذين لم يحصلوا طريق العلماء العرفاء، ولم يبلغوا مقام العرفان، توهموا لضعف عقولهم ووهن عقيدتهم وغلبه سلطان الوهم على نفوسهم، أن لا- تحقق بالفعل للذات الاحديه المنعوتة بألسنه العرفاء بمقام الاحديه وغيب الهويه وغيب الغيوب مجردة عن المظاهر والمجالى، بل المتحقق هو عالم الصوره وقواها الروحانيه والحسيه، والله هو الظاهر المجموع لا بدونه وحقيقه الانسان الكبير والكتاب المبين الذى هذا الانسان الصغير أنموذج ونسخه مختصره عنه.

وذلك القول كفر فضيح وزندقه صرفه، لا يتفوه به من له أدنى مرتبه من العلم، ونسبه هذا الامر إلى أكابر الصوفيه ورؤسائهم افتراء محض وإفك عظيم، يتحاشى عنها أسرارهم وضمائرهم، ولا يبعد أن يكون سبب ظن الجهله بهؤلاء الاكابر إطلاق الوجود تاره على ذات الحق، وتاره على المطلق الشامل، وتاره على المعنى العام العقلى، فانهم كثيرا ما يطلقون الوجود على المعنى الظلى الكونى، فيحملونه على مراتب التعينات والوجودات الخاصه، فيجرى عليه أحكامها. (1)

برخی از کسانی که ادعای تصوف دارند ولی نادان و کورند و روش عالمان عارف را به دست نیاورده و به مقام عرفان نرسیده اند، از روی ضعف عقول و سستی عقیده و غلبه پادشاه وهم بر نفوس خویش، گمان کرده اند: ذات احدیت که در زبان اهل عرفان موصوف به مقام احدیت و نهانی هويت و نهانی در نهان است دارای وجود فعلی بر کنار از مظهرها و جلوه ها نبوده، و آنچه که متحقق است همان عالم صورت ها و قوای روحانی وحسی آن می باشد، و خداوند همان مجموعه ظاهر است و جز آن وجودی ندارد، و او همان حقیقت انسان کبیر (2) و کتاب مبینی است که این انسان کوچک، نمونه و نسخه مختصری از آن می باشد.

ص: ۶۲

۱- . صفحه ۵۵.

۲- . کتاب "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" می نویسد: و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی، و به ذکرت ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی. "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" ۴۸. و کتاب "لقاء الله" از قیصری نقل می کند: ومرتبه الإنسان الكامل عباره عن جمع جميع المراتب الإلهيه والكونيه من العقول والنفوس الكليه والجزئيه، ومراتب الطبيعه إلى آخر تنزلات الوجود ويسمى بالمرتبه العمائيه أيضا، فهى مضاهيه للمرتبه الإلهيه، ولا- فرق بينهما إلا بالربوبيه والمربوبيه لذلك صار خليفه الله . صفحه ۸۹ / مرتبه انسان كامل عبارت از جمع جميع مراتب الهی وجودی است، از عقول و نفوس کلی و جزئی گرفته تا مراتب طبیعت و تا آخرین تنزلات وجود که با عنوان مرتبه عمائی نیز نامیده می شود. پس آن همسنگ مرتبه الهی است و بین آن دو هیچ فرقی نیست مگر به ربوبیت و مربوبیت، به همین جهت است که خلیفه الله شده است. البته چنانچه کسی پیدا شود که زیر بار پذیرش ادعاهای متناقض نرفته و اجتماع نقیضین را محال بدانند، جا دارد از قیصری سؤال کند: با وجود شواهدی که از کلام خود او و ابن عربی در مورد یکی بودن خالق و مخلوق و رب و مربوب آوردیم، ادعای تفاوت و فرق بین ربوبیت و مربوبیت را بر چه اساسی ارائه می دهد؟! رساله "لقاء الله" همین سخن قیصری را به عنوان وجه پنجمی برای تفسیر وحدت وجود شمرده و آن را عالی تر و شامخ تر و دقیق تر و شریف تر از چهار تفسیر قبلی می داند... گذشته از اینکه بطلان سخن قیصری و تناقض و مخالفت آن با عقل و برهان و دین آشکار است، جای این سؤال هست که چطور می توان این تفسیر را عالی تر و دقیق تر و شامخ تر و شریف تر از چهار

تفسیری دانست که دست کم یکی از آن‌ها بنا بر تصریح خود مؤلف رساله "لقاء الله" دارای مفاسد فراوان عقلی و شرعی بوده، و مخالف با قواعد برهانی محکم است و به اعتراف خود ایشان موجب نفی خالقیت خداوند و مخلوقیت ممکنات، بلکه موجب نفی اصل وجود ممکنات می‌گردد؟!!

این گفتار کفر رسوا و زندقه صرف است، کسی که دارای پست ترین مرتبه علم باشد دهان خود را به آن آلوده نمی کند، و نسبت دادن این امر به بزرگان و رؤسای صوفیان افترای محض و تهمت بزرگی است که باطن وجود ایشان از آن برکنار است.

بعید نیست که سبب این گمان نادانان درباره بزرگان این باشد که اطلاق وجود گاهی بر ذات حق می شود، و گاهی بر مطلق که شامل همه چیز است، و گاهی دیگر بر معنای عام عقلی؛ زیرا ایشان بسیار می شود که وجود را بر معنای سایه ای وجودی اطلاق کرده، پس آن را بر مراتب تعینات و وجودات مخصوص حمل می کنند، لذا احکام آن ها بر آن جاری می شود.

ص: ۶۳

شما بار دیگر به نصوصی که از اهل عرفان و فلسفه درباره وحدت وجود نقل کردیم رجوع کنید تا کاملاً ببینید که بیان این تفصیلات جز کوششی برای گم کردن اصل مطلب و پنهان کردن آن در میان انبوه الفاظ و تعبيرات و تقسیمات اعتباری و غیر واقعی هیچ چیز دیگری نیست، و تجلی واقعیت عقیده ایشان در ضمن نصوص صریح خودشان، واضح تر از آن است که ممکن باشد با این عبارت پردازی ها چهره واقعی آن را بیوشانند.

اینجاست که باید پرسید: انسان چرا باید سخنانی بگوید که پس از آن مجبور باشد عیناً آن ها را کفر و زندقه و الحاد و باطل و نادرست بشمارد، و اعتقاد به آن را از جهالت و نادانی و دوری از علم و دانش بداند، و از انتساب به آن وحشت داشته باشد؟! آیا این بزرگ متفکر و متعمق در ذات خداوند که راسخان در علم و معادن علم الهی علیهم السلام از ورود در آن حذر می کنند، و نتیجه آن را الحاد و زندقه می دانند از یاد برده است که اعتقاد به هر نوع دوئیت حقیقی در وجود، به هر نحوی که باشد به هیچ عنوان با مبانی تفکر وحدت وجودیان نمی سازد و بر تمامی عقاید ایشان خط بطلان می کشد؟!

بهترین دلیل بر اینکه نسبت مذکور به تمامی اکابر عرفان و تصوف عین واقعیت است نه تهمت و افترا همین پاسخی است که ملاصدرا به عنوان دفاع از عقاید صوفیان ارائه می دهد زیرا بدیهی است تفاوت "مطلق و مقید" و "عام و خاص" امری اعتباری بوده، و محال است که "مطلق" یا "عام"، وجودی جدا از مقیدات و مصادیق خاص خود داشته باشند. "ابن عربی" صریحاً می گوید:

إن الأشياء لم تفارق خزائنها، وخزائن الأشياء لم تفارق عندية الحق تعالى، وعندية الحق تعالى لم تفارق ذات الحق تعالى، فمن شهد واحده من هذه الامور الثلاثة فقد شهد المجموع، وما في الكون أحديه إلا أحديه المجموع. (1)

ص: ۶۴

اشیا، از خزائن خود جدا نشده اند، و خزائن اشیا نزد حق تعالی بودن را وانگذاشته اند. و نزد حق تعالی بودن، از ذات حق تعالی مفارقت نجسته است. پس هر کس یکی از این امور سه گانه را مشاهده کند، هر سه را مشاهده کرده است. و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد.

و می گوید:

کل ذلك من عين واحده لا، بل هو العين الواحده، وهو العيون الكثيره.(۱)

همه آن ها از یک عین است، نه، بلکه او خودش عین واحد است، و او خودش عیون کثیر است.

و "قیصری" در شرح آن گوید:

أی کل ذلك الوجود الخلقی، صادر من الذات الواحده، ثم أُضرب عنه لانه مشعر بالمغايره، فقال: بل ذلك الوجود الخلقی هو عین تلك العین الواحده الظاهره فی مراتب متعدده، وذلك العین الواحده التي هي الوجود المطلق، هي العيون الكثيره باعتبار المظاهر المتكثره. كما قال:

سبحان من أظهر ناسوتهسر سنا لاهوته الثاقب

ثم بدا فی خلقه ظاهرافی صورہ الاكل والشارب

فانظر ما ذا ترى.(۲) یعنی: همه آن وجودهای خلقی، صادر از همان ذات واحد است، و چون از این سخن بوی مغایرت می آید، از آن برگشته و می گوید: بلکه آن وجود خلقی، عین همان واحدی است که در مراتب متعدد ظاهر است. و آن ذات واحدی که همان وجود مطلق است به اعتبار مظاهر فراوانش، خود همان عیون کثیر و فراوان می باشد.

ص: ۶۵

۱- رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۷۸.

۲- رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۷۸ ۷۹.

فصل دوم: تفسیرات گوناگون وحدت وجود!!

اشاره

ص: ۶۶

وحدت وجودیان هنگامی که با سیل انتقادات اهل دین و برهان مواجه می شوند، برای فرار از اشکالات منتقدین می گویند:

وحدت وجود معانی گوناگونی دارد که بعضی از آن ها باطل است و بعضی دیگر صحیح می باشد!!

اما کمترین تأمل نشان می دهد حقیقتِ معنای وحدت وجود یک چیز بیشتر نیست، و آن همین است که:

آنچه موجود است حقیقتی واحد است که نه آغازی دارد، نه انجایی؛ و نه ابتدایی دارد، نه انتهایی؛ و نه خالقی دارد، نه آفریننده ای؛ بلکه همین حقیقت واحد هر لحظه به صورتی درمی آید و هر آن به شکلی در تجلی و ظهور است.

ارائه تفسیرهای مختلف برای وحدت وجود امری کاملاً-صوری و ظاهری است نه درونی و محتوایی، و این کار تنها برای سرپوش گذاشتن بر مخالفت آشکار عقیده وحدت وجود با عقل و شرع به میدان آمده است. وحدت وجودیان همان معنای واحدی را که گفتیم با تعبیرات مختلف و مثال های گوناگون بیان می دارند، گاهی مثال "موج و دریا" می آورند، دیگرگاه "نفس و قوای آن" یا "آینه و عکس های متعدد" را شاهد قرار می دهند، گاهی به "عدد و نور و مراتب آن دو" مثال می زنند؛ ایشان گاهی اشیا را "اجزای ذات خدا" (یعنی همان وجود بی سر و ته) می گویند، و گاهی آن ها را "مراتب وجود او"

می شمارند، و دیگر گاه همه چیز را "حصه های وجودی (۱) وی" می دانند؛ آن گاه برخی غافل از اینکه اصل مطلب یک چیز بیشتر نیست، و اختلافاتی که در این مورد ارائه می شود، تنها در تعبیرات و مثال ها و وجوه اعتباری و غیر واقعی است هر مثالی را مسلکی می پندارند و هر تعبیری را مذهبی به شمار می آورند!! در حالی که خود مؤلف رساله "لقاء الله" معترفند که جز "وجوب" هیچ چیز دیگری در کار نبوده، و بحث در "امکان" تنها برای سرگرمی است!! (۲)

به هر حال در رساله "لقاء الله" نیز معانی متعددی برای وحدت وجود ارائه شده است، ولی در آنجا هم اولاً هیچ اختلاف واقعی و حقیقی ای بین معانی مختلف وحدت وجود، نشان داده نشده است. ثانیاً در تقسیم بندی ارائه شده در

ص: ۶۸

۱- . ملاصدرا می گوید: والحق أن الموجود بما هو موجود كلي والوجودات أفراد له وحصص لحقيقه الوجود... وهذا عجيب لا يعرفه إلا الراسخون في العلم. اسفار، ۱ / ۲۵۷. "نور علی نور" می نویسد: هر یک از کلمات وجودی جدولی از بحر وجود است که آن بحر ملکوت اوست... این انتساب کلمات نوری موجودات به وجود حقیقی که حق سبحانه است همان است که کمال اهل توحید فرموده اند: "هویه کل شیء فی الحقیقه شعاع هویه": [در واقع حقیقت ذات هر چیزی، شعاعی از حقیقت ذات خداست] و از این شعاع تعبیر به "رب شیء"، و "سر و حصو وجودی او" نیز می شود. این حدیث صادقی است سلام الله تعالی علیه: "یفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس": [نور ما از پروردگارمان جدا می شود مانند نور خورشید از خورشید]... پس تعبیر به شعاع ناص است که اشیاء به تمامشان از علم به عین نازل نشده اند، بلکه نازل شده اند در حالی که متصل به اصل خودشانند. "نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن زاده، حسن ۷۷. البته بر اهل تحقیق روشن است که روایت مورد استناد ایشان دارای هیچ گونه اعتبار علمی نمی باشد.

۲- . چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. "ممد الهمم در شرح فصوص الحکم" حسن زاده، حسن ۱۰۷. "شرح اسفار" می نویسد: عدم الممكن من حیث وجوده ممتنع بامتناع عدم قیومه. نیز: بل وجوده (الممكن) واجب بوجود الواجب. "شرح اسفار" (حسن زاده، حسن) ۱ / ۱۱۳. نیز رجوع کنید به اسفار ۱ / ۱۲۸. ۱۲۹.

آنجا عین همان عقیده ای باطل دانسته شده است که وحدت وجودیان و حتی خود مؤلف رساله "لقاء الله"، و بلکه خود ملاصدرا در جاهای دیگر آن را قبول کرده اند. رساله "لقاء الله" در این مورد وحدت وجود را به چهار معنی تفسیر می کند که عبارتند از:

تفسیر اول:

اولین تفسیر عقیده "وحدت وجود" این است که گفته شود:

وجود، واحد شخصی بوده، و وجود بقیه اشیا مانند دریا و امواج آن چیزی جز صورت های مختلف همان حقیقت واحد نیست.

و ما بیان داشتیم که این تفسیر عینا همان چیزی است که وحدت وجودی ها (۱) به آن معتقد بوده، و خود ایشان هم به بطلان آن معترفند.

ص: ۶۹

۱- تذکر این نکته ضرورت دارد که از جهت اصول و مبانی، هیچ تفاوتی بین نحله های مختلف فلسفی و عرفانی وجود ندارد، مکتب "مشاء" و "اشراق" و "حکمت متعالیه" و "عرفان هندی" و "بودایی" و "یونانی" و "ابن عربی" و... همه یک چیز می گویند، جز اینکه برخی از آنان تا نیمه راه آمده، به نتایج صریح مبانی و اصول خویش ملتزم نشده اند، ولی برخی دیگر مانند "ملاصدرا" و "ابن عربی" کاملاً- جسورانه و بی باک، تا آخر راه را رفته، وجود عالم را وهم و خیال انگاشته، و همه چیز را عین ذات خداوند دانسته اند!! بدیهی است هر کس زیر بار اعتقاد به معنای واقعی "خلقت و آفرینش الهی" نرود، و نپذیرد که خداوند متعال اشیا را بدون سابقه وجودی آن ها لا من شیء، آفریده است، (که البته تمامی اهل فلسفه و عرفان این چنینند)، برای فرار از التزام به "وحدت شخصی وجود" هیچ راهی نداشته، باید "ذات خدا و خلق" را عینا یک چیز دانسته، و تعدد و تغایر آن ها را صرفاً امری اعتباری و غیر واقعی مانند تفاوت بین "کل و اجزای آن" یا "دریا و امواج آن" بشمارد. آنگاه شگفت اینکه چه بسیار متفکرین ناپخته ای که عمر گران بهای خود و دیگران را در جست و جوی تفاوت های مشرب های مختلف فلسفی و عرفانی (مانند تفاوت بین قائلین به "صدور" یا "تشکیک" یا "حصص" و "وحدت وجود" یا "وحدت وجود و موجود")، مشغول می دارند!!

تفسیر دوم این است که گفته شود:

وجود، یک سنخ و یک حقیقت بیشتر نیست که همان سنخ واحد، دارای مراتب مختلف بوده، فراترین مرتبه آن خدا است، و بقیه مراتب، در سنخ اصل حقیقت وجود با خداوند متحد می باشند، و تفاوتشان تنها در این است که ضعیف ترند، و درجه آن ها از حیث وجود و شؤون آن کمتر است.

در رساله مزبور این عقیده صحیح و موافق با عقل و شرع دانسته شده، و تفاوت آن با تفسیر اول در این جهت بیان شده است که گفته اند: در این تفسیر، "وجود" حقیقتی دارای مراتب می باشد، ولی در تفسیر اول حقیقت وجود واحد شخصی و بدون مراتب است.

با اندک تأملی واضح است که بین این تفسیر و تفسیر اول هیچ تفاوت واقعی و حقیقی ای وجود نداشته، و بطلان این عقیده نیز واضح تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. این تفسیر حتی در نظر خود مؤلف رساله "لقاء الله" نادرست و غیر قابل تصور می باشد و به نظر ایشان باید این عقیده به عقیده کسانی برگردانده شود که وجود را "واحد شخصی" و بدون مراتب می دانند (۱) که

ص: ۷۰

۱- . در رساله مورد اشاره آمده است: "خلاصه اینکه به رأی مشاء، تشکیک در حقایق متباینه موجودات است؛ ولی به نظر صاحب اسفار در حقیقت واحده ذات مراتب؛ و در مشهد عارف، در حقیقت واحده ذات مظاهر که آن را فائل و آفل می دانند". نیز رساله مزبور می نویسد: این قدر در رد قول به تشکیک وجود برای اهل استبصار کافی است، و کسی که خداوند چشم بصیرت او را منور گردانید، و آنچه را که گفته شد فهمید و در آن امعان نظر کرد، از رفع شبهه های وهمیه و معارضات باطله عاجز نیست. رجوع شود به رساله "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم"، فصل "نفی تشکیک وجود به اصطلاح اهل نظر"، و فصل "ایضا تزییف تشکیک وجود به اصطلاح اهل نظر"، و فصل "تمیز تشکیک عارف و حکیم".

آنان همان اهل عرفانند و عقیده ایشان همان چیزی است که در تفسیر اول بیان شد، و از جانب خود ایشان به بطلان آن صریحا اعتراف گردید. (۱)

تفسیر سوم:

تفسیر سوم این است که گفته شود:

وجود، هم واحد است و هم کثیر و فراوان!! زیرا "وحدت" آن قدر وسعت دارد که شامل همه کثرت های واقعی می باشد و تمامی ماسوای خود را در احاطه خود دارد.

بطلان این تفسیر نیز نیازی به توضیح ندارد چه اینکه روشن است مراد از وحدت در این تفسیر به یکی از این معانی خواهد بود:

الف) "وحدت حقیقی" یعنی اینکه: ذات خداوند چیزی است بر خلاف تمامی چیزهای دیگر، که همه آن ها دارای اجزا (که کثرت واقعی است) بوده، و در تغیر و تبدل به صورت های مختلف می باشند.

ب) "وحدت اعتباری" یعنی اینکه: تمامی اشیا روی هم، به گونه ای غیرمحدود و نامتناهی مجموعه واحدی را تشکیل می دهند.

ج) "وحدت اطلاقی" یعنی اینکه: اگر ما خصوصیات اشیاى مختلف را در نظر نگیریم، و وجود را به نحو مطلق و بدون هر گونه قید و خصوصیتی در نظر داشته باشیم، این معنای مطلق یکی بیشتر نبوده و تعدد آن محال است.

ص: ۷۱

۱- . ملاصدرا صریحا اعتراف می کند که اعتقاد به دارای مراتب بودن وجود، چیزی است که فلسفه آن را فقط در مقام بحث و تعلیم عنوان می کند و گر نه حقیقت آن چیزی نیست که با عقیده وحدت وجود و موجود صوفیان و عارفان منافی باشد، او می گوید: ومما يجب أن يعلم أن إثباتنا لمراتب الوجودات المتكثرة، ومواضعنا في مراتب البحث والتعليم على تعددها وتكثرها، لا- ينافي ما نحن بصدده من ذي قبل إن شاء الله من وحده الوجود والموجود ذاتا وحقيقه، كما هو مذهب الأولياء والعرفاء من عظماء الكشف واليقين. اسفار، ۱ / ۷۱.

در صورت اول، وجود تناقض واقع در تفسیر مزبور بر اساس بدیهی ترین اصول ریاضی و منطقی واضح است، چه اینکه محال است "وحدت حقیقی" و "کثرت حقیقی" در یک مورد جمع شوند، بلکه در هر موردی ناچار باید یکی از آن دو را اعتباری دانست. (۱)

صورت دوم هیچ ربطی به اعتقاد اهل دین و برهان ندارد، و با عقیده هر انسان دهری و ملحدی موافق است.

صورت سوم (۲)

صرفا امری عقلی بوده، دارای وجود واقعی و عینی نیست، در حالی که خداوند متعال موجودی واقعی، و دارای وحدت حقیقی است، نه یک موجود ذهنی یا اعتبار عقلی که اصلا وجود عینی و واقعی نداشته باشد. (۳)

بنابراین

باید در مسئله "وحدت" یا تسلیم عقیده اهل برهان و ادیان شد، و یا اینکه باید پذیرفت خدای واقعی وحدت وجودیان، غیر از مجموعه جهان متغیر و متبدل هیچ چیز دیگری نیست. در رساله "لقاء الله" نیز صریحا اعتراف شده است که کسی که وجود مطلق را متحد با سایر اشیا یا عین وجود آن ها بداند، چه به تکرر ممکنات قائل باشد و چه نباشد، در هر دو صورت چون به

ص: ۷۲

۱- با اینکه وجود کثرت در طبیعت و واقعیت، امری قطعی و غیر قابل انکار است و در رساله لقاء الله نیز صریحا به این حقیقت اعتراف شده است، اما اهل عرفان در این مورد هم بر خلاف حکم بدیهی عقل و برهان، کثرت اشیا و مخلوقات را که امری واقعی و محسوس می باشد امری اعتباری دانسته اند، و وحدت اشیا را که بدون تردید امری اعتباری است و از فرض وحدت برای مجموعه اشیا که واقعا متکثرند صورت می یابد، امری واقعی و حقیقی می شمارند!!

۲- چه مقید به شرط اطلاق باشد مطلق قسمی و چه نباشد (مطلق مقسمی).

۳- علاوه بر اینکه بین این تفسیر با تفسیر اول، هیچ تفاوت اساسی وجود ندارد، زیرا اگر اختلاف بین دریا و امواج آن امری اعتباری و پوچ باشد، تفاوت بین یک حقیقت و ظهورات آن نیز صرفا اعتباری و پوچ خواهد بود، و اگر اختلاف بین ظهورات یک شیء با اصل وجود آن، بتواند مناط کثرت واقعی باشد، باید پذیرفت امواج مختلف دریا هم که در تفسیر اول گفته شد موجب تعدد و تکرر واقعی آن خواهند بود.

وجود خالق و فاعلی خارج از آن‌ها اعتقاد ندارد، عقیده اش باطل و دارای تناقض است. کتاب مذکور از "میرزا محمد رضا قمشه ای" نقل می‌کند:

ذهبت طائفه من المتصوفه إلى أن الوجود حقيقه واحده لا تكثر فيها ولا تشأن لها، وما يرى من الممكنات المكثره أمور موهومه باطله الذوات كثنائي ما يراه الاحول. وهذا زندقه ووجود ونفی له تعالی لان نفی الممكنات يستلزم نفی فاعلیته تعالی... وذهبت طائفه أخرى منهم إلى أن الممكنات موجوده مكثره ولا- جاعل ولا- فاعل لها خارجا، والوجود المطلق متحد بها بل هو عينها، وهذا إبطال لها وتعطيل لها فی وجودها، فإنه حينئذ لا معطى لوجودها، لان المفروض أن لا واجب خارجا عنها، والشیء لا يعطى نفسها، ولا يوصف الممكن بالوجوب الذاتی... ويظهر من هذا البيان أن كلا القولین يشتمل على التناقض. (۱)

گروهی از صوفیان بر این عقیده اند که وجود حقیقتی واحد است که دارای تکثر و تشأن نیست، و ممکنات فراوانی که دیده می‌شوند اموری خیالی می‌باشند، و مانند دومین چیزی که شخص دوبین می‌بیند (۲)

ذاتشان باطل است. این عقیده زندقه، و انکار و نفی وجود خداوند است، زیرا نفی وجود ممکنات مستلزم نفی فاعلیت (۳)

و آفریدگاری خداوند

ص: ۷۳

۱- رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۲۷ ۲۸.

۲- ملاحادی سبزواری می‌گوید: إن أكثر تمثيلات المتألهين، العكس، والظل، والصدى، وثنائي ما يراه الأحول كقول العارف: هر چیز جز او که آید اندر نظرتنقش دومین چشم احول باشد یعنی من حیث أنها ترى ذواتا مستقلة منفصله. "حاشیه اسفار"، ۱ / ۳۰۴: همانا اکثر مثال‌هایی که خدائیان می‌زنند عکس و سایه و پژواک و دومین چیزی است که به چشم دوبین می‌آید، مانند گفته عارف: هر چیز جز او که آید اندر نظرتنقش دومین چشم احول باشد یعنی از این جهت که آن‌ها را چیزهایی مستقل و جدا می‌بیند.

۳- هزار و یک نکته می‌نویسد: آخوند ملاصدرا طاب ثراه در اول گرچه توحید خاص را تعقل نفرموده، ولی در بحث علت و معلول که در ضیق خناق افتاده اعتراف به مطلب قوم اعنی عارفين بالله فی الحقیقه نموده که علیت نیست فی الحقیقه مگر تنزل علت به مرتبه نازله و الآن حصص الحق را بر زبان آورده. "هزار و یک نکته" حسن زاده، حسن ۱۱۸، به نقل از سید احمد کربلایی.

تعالی است... گروهی دیگر از ایشان چنین معتقدند که ممکنات متعدّدند و خالق و فاعلی خارج از خود آن‌ها وجود ندارد، و وجود مطلق با وجود آن‌ها متحد، بلکه عین (۱)

خود آن‌ها است.

این عقیده نیز وجود ممکنات را نفی کرده و باطل دانسته است، زیرا فرض این است که خدایی خارج از آن‌ها وجود ندارد، و حال اینکه هیچ چیزی ممکن نیست آفریننده خودش باشد، و ممکن الوجود نمی‌شود دارای وجوب ذاتی باشد... و از این بیان روشن می‌شود که هر دو عقیده دارای تناقض است.

آری، اعتقاد به "خلقت" و "آفرینش الهی" و اینکه خداوند تعالی اشیا را بدون مایه و سابقه وجودی آن‌ها آفریده است، هرگز با مبانی فلسفی و عرفانی که همه چیز را پدید آمده از ذات خداوند، و یا صورت‌های گوناگون هستی او

ص: ۷۴

۱- ابن عربی می‌گوید: إعلم أن وصف الحق تعالی نفسه بالغنی عن العالمین، انما هو لمن توهم أن الله تعالی لیس عین العالم. "کتاب المعرفه"، ۳۰: اینکه خداوند خودش را این گونه وصف کرده است که بی نیاز از عالمیان است، فقط برای کسانی است که خیال می‌کنند خداوند عین عالم نیست. نیز: العالم صورہ الحق تعالی، والحق تعالی هویہ العالم وروحہ. "کتاب المعرفه" ۹۰: عالم صورت حق تعالی است، و حق تعالی خود عالم و روح عالم است. ملاصدرا می‌گوید: کل ما ندرکه فهو وجود الحق فی أعیان الممکنات. "أسفار" ۲ / ۲۹۴: هر چه ادراک می‌کنیم همان وجود حق در اعیان و اشخاص ممکنات است. و می‌گوید: لیس فی دار الوجود غیره دیار، و کل ما یترائی فی عالم الوجود أنه غیر الواجب المعبود فإنما هو... فی الحقیقه عین ذاته. "أسفار" ۲ / ۲۹۲: در صفحه وجود، جز او هیچ کس نیست، و هر چه در عالم وجود، غیر از واجب معبود جلوه می‌کند... در حقیقت عین ذات خداوند است. ابن عربی می‌گوید: إن العارف من یری الحق فی کل شیء؛ بل یراه عین کل شیء. "فصوص الحکم، فص هارونی": خداشناس کسی است که حق را در هر چیزی، بلکه عین همه چیزها ببیند.

می پندارد سازگار نیست؛ و اهل فلسفه و عرفان و تصوف تا هنگامی که به حدوث حقیقی و مخلوقیت واقعی اشیا اقرار نکنند، دائما دچار تناقضات خواهند ماند.

تفسیر چهارم:

تفسیر چهارمی که در کتاب "لقاء الله" برای وحدت وجود ارائه شده است این است که گفته شود:

خداوند، ممکنات مختلف و متعدد را ایجاد کرده است و آن ها مانند کلامی که دلالت بر وجود متکلم می کند با وجود خود، علم و حیات و قدرت و اراده خداوند را ظاهر می سازند، و مانند عکس های متعددی که دلالت بر وجود یک شخص می کنند و خود آن شخص در آن عکس ها موجود نیست، ذات خداوند هم در وجود مخلوقات نمی باشد، ولی کسی که غرق در دیدن عکس ها می شود از فرط عشق به صاحب عکس ها، التفاتی به عکس ها ندارد و تنها به صاحب عکس ها توجه دارد.

این تفسیر با صرف نظر از تذکراتی که پیرامون آن لازم است (۱) با مبانی عقیدتی اهل فلسفه و عرفان در تضاد کامل است، و اصلا معلوم نیست به چه

ص: ۷۵

۱- از کنار تفسیر چهارم با مسامحه فراوان گذشته ایم و البته چنانکه تذکر دادیم اگر این عقیده درست باشد، درستی آن به خودی خود دلیلی روشن بر بطلان نظریه وحدت وجود خواهد بود، و عنوان کردن آن در ضمن تفسیرات عقیده وحدت وجود ناشی از بی توجهی به مبانی فلسفی و عرفانی درباره وحدت وجود است. به هر حال با صرف نظر از نقد و بیان اشکالات این تفسیر، باید دانست که تحصیل این دیدگاه در مسأله توحید، گرچه ظاهری فریبنده و دل ربا دارد، اما تفسیر آن در نگاه وحدت وجودیان با تفسیر آن از نگاه الهیین تباین کلی داشته، و اساس ضلالت های سلوکی عارفان، و رسیدن ایشان به خود خداانگاری از همین نقطه شروع می شود. سالک سیر عرفانی گرچه به ظاهر مدعی رفع انانیت از وجود خویش است، اما واقع امر این است که او از وجود خویش تنها رفع انانیت مخلوقی می کند، و در مقابل، انانیت الهی و ربوبی را برای خود ثابت و مسلم می داند؛ و به جای اینکه بدی ها را از خویشستن دانسته، و خوبی ها را از فضل و رحمت پروردگار خود بداند، به طور مطلق از وجود و فعل خویش چشم پوشیده، و هر وجود و فعلی را از آن خداوند متعال می داند. بیان مفصل این مطلب و نقد و بررسی اشتباهات آشکار سیر و سلوک عرفانی، و بیان تقابل و تضاد آن با مبانی مکتب عقل و وحی در "هدف" و "ابزار" و "نتیجه"، نیازمند کتابی مستقل است.

ملا-ک و معیاری چنین تفسیری را که به صراحت مناقض با عقیده "وحدت وجود"، و "یکی بودن ذات خالق با مخلوقات" است "وحدت وجود" نامیده، و آن را از تفاسیر عقیده "وحدت وجود خالق و مخلوق" شمرده اند؟!

ذکر کردن این تفسیر در ضمن تفاسیر وحدت وجود، به این نتیجه می انجامد که برخی خیال کنند ممکن است "وحدت وجود" معنای صحیح و قابل قبولی هم داشته باشد، لذا به آن روی آورده و خدای ناخواسته برای ابد از سعادت ایمان و اعتقاد به توحید و وجود آفریدگار جهان و جهانیان محروم بمانند.

رساله "لقاء الله" از میان چهار تفسیر فوق، تفسیر دوم و سوم و چهارم را صحیح دانسته، و تفسیر اول را باطل می داند. ولی چنانکه توضیح دادیم معلوم شد تفسیر اول اصل عقیده وحدت وجودیان می باشد که در موارد فراوان آن را با عین همان عباراتی که به بطلان آن معترفند بیان داشته اند. تفسیر دوم و سوم نیز به تفسیر اول برمی گردد و هیچ اختلاف واقعی و حقیقی ای بین آن ها وجود ندارد. و تفسیر چهارم اصلا ربطی به عقیده وحدت وجود ندارد، چه اینکه عقیده وحدت وجود می گوید: خالق و مخلوق و عکس و پرده و نقاش و نقاشی و عاشق و معشوق و ظاهر و مظهر و دلیل و مدلول و بیننده و دیده و دیده شده و آینه و... همه یک چیزند و غیر از خدا اصلا چیزی وجود ندارد که بخواهد از وجود خودش غافل شود یا نشود:

غیرتش غیر در جهان نگذاشتا جرم عین جمله اشیا شد!

همه از وهم توست این صورت غیر که نقطه دایره است در سرعت سیر

بنابر این، تفسیر چهارم در حقیقت نقض عقیده وحدت وجود است نه تفسیر آن.

فصل سوم: اشراقات و الهامات فلسفی و عرفانی!!

اشاره

ص: ۷۷

از آنجا که ادعاهای اصحاب مسلک های معرفت بشری غالبا با مقتضای عقل و برهان موافق نمی باشد پیوسته به مذمت عقل و استدلال پرداخته، و ادعاهای خویش را به کشف و شهود مستند می سازند. جالب تر اینکه ایشان دارای عقایدی مخالف با یکدیگر نیز بوده، و ادعاهای ضد و نقیض، و مخالف با ضروریات عقل و دین نیز ارائه می دهند. مثلا "ابن عربی" بر این پندار است که:

* شخص او دارای مقام "ختم ولایت" بوده، از تمامی انبیا و اولیا بالاتر می باشد!^(۱)

و آنچه را که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و سایر پیامبران به واسطه ملک از خداوند دریافت داشته اند، او بدون واسطه از خداوند استفاده نموده است!^(۲)

ص: ۷۸

۱- شرح قیصری، ۱۱۲۱۰۸؛ شرح خواجه محمد پارسا، ۸۱۷۵.

۲- فصوص الحکم، فص شیشی، ۱۱۱، طبع بیدار.

* ابوبکر، عمر و عثمان و عمر ابن عبدالعزیز و متوکل دارای مقام خلافت ظاهری و باطنی بوده اند! (۱)

* در شهود وی مقام ابوبکر و عمر و عثمان از امیرالمؤمنین علیه السلام برتر بوده است!! (۲)

* پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم احدی را به عنوان خلیفه خود تعیین نفرموده است. (۳)

حضرت ابوطالب علیه السلام کافر از دنیا رفته است. (۴)

* شیعیان اهل بیت علیهم السلام گمراه و گمراه کننده و گول خورده شیطان بوده، و دشمنی ایشان با دشمنان اهل بیت علیهم السلام از خدعه های شیطان در مورد ایشان می باشد. (۵)

* در کشف و شهود، حقیقت شیعیان مانند خوک دیده می شود! (۶)

محقق خوانساری قدس سره در باره ابن عربی می فرماید:

من العرفاء بالباطل والمین والمتصوفه الذین خسروا فی الدارین، وهم... ومحی الدین العربی الاشیلی الاندلسی الذی هو فی الحقیقه ماحی الدین ومجانب طریقہ الملین ومدعی

ص: ۷۹

۱- . فتوحات، ۲ / ۶.

۲- . فتوحات مکیه، ۳.

۳- . فصوص الحکم، ۳۹۳.

۴- . فصوص الحکم، ۲۹۶.

۵- . رجوع کنید به اثناعشریه، ۱۷۷.

۶- . فتوحات مکیه، ۲ / ۸.

الافضليه على خاتم النبیین، و[أنه] ختم الولاية به من بين المهديين، وأن الفضيله للاولياء على الانبياء، وأنه أخذ المعارف والاحكام من الله بمثل الايحاء... (۱)

یکی از عرفای باطل سرای نادرست اعتقاد و صوفیانی که خسران دنیا و آخرت گریبانشان را گرفته... محی الدین عربی اشبیلی آندلسی است. او در حقیقت "ماحی الدین" (از میان برنده دین) و فرار کننده از راه و روش و آیین اهل ادیان بوده و مدعی برتری بر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلماست و خود را در بین تمامی هدایت یافتگان دارای مقام برتر ختم ولایت دانسته و می گوید که اولیای مانند خود وی از تمامی پیامبران بالاترند! و نیز مدعی است که او معارف و احکام را به مانند وحی از خود خداوند دریافت داشته است.

و نیز می فرماید:

أخذ فی جمله مصنفاته من کل قریب وبعید، ونقله من کل قدیم و جدید ، سوی أهل بیت العصمه والطهاره و خزنه العلم والحکمه ، مثل شیخهم الغزالی والشیخ عبد القادر الجیلانی ومجد الدین البغدادی وأقرانهم المجذین فی إثبات ولایه الجهله بآداب الدین وحمله أوزار السفله والمشعبدين ، ولذا سماه بعض مشایخ عرفائنا المتأخرین ب: "ممیت الدین" ، وبعضهم ب: "ماحی الدین".

در تمامی نوشته های خود مطالب را از هر کس و ناکس و تازه و کهنه ای مانند پیرشان غزالی، و شیخ عبد القادر جیلانی، و مجد الدین بغدادی و امثال آنان که تمام سعی و کوششان در راه اثبات ولایت جاهلان به آداب دین و گنهکاران پست و اهل سحر و جادو و شعبده است نقل کرده ولی از اهل بیت عصمت و طهارت و خزاین علم و حکمت نقل نمی کند، به همین جهت برخی از اساتید اهل معرفت ما او را "ممیت الدین" (کشنده دین)، و دیگری "ماحی الدین" (محو کننده دین) نامیده اند.

ص: ۸۰

سپس در ردّ کسانی که کلمات کفر او مانند "وحدت خالق و مخلوق" و "عبادت خدا نامیدن بت پرستی" را تأویل کرده اند می فرماید:

لو كان الامر كذلك لما بقى على وجه الارض كافر ولا هالك، ولا جاز إظهار البراءة من أحد من أهل الممالك فى شىء من المسالك وهذا مما لا يقوله أحد من المليين، فكيف بمن كان من أتباع النبيين ومسافرى العليين. (۱)

اگر چنین چیزی درست باشد دیگر کافر و هلاکی بر روی زمین یافت نخواهد شد! و اظهار براءت از اهل ممالک در هیچ یک از اعتقادات جایز نخواهد بود! و این مطلبی است که اهل هیچ آیینی آن را نمی پذیرد تا چه برسد به کسی که از پیروان انبیا و رهروان راه مکتب وحی و علوم آسمان باشد.

عين الحياه مى نويسد:

محي الدين... مى گويد: جمعى از اولياء الله هستند که رافضيان (شيعیان و پیروان اهل بيت عليهم السلام) را به صورت خوک مى بينند.

و مى گويد: به معراج که رفتم مرتبه على را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر ديدم و ابوبکر را در عرش ديدم چون برگشتم به على گفتم چون بود که در دنيا دعوى مى کردى که من از آن ها بهترم؟! الحال ديدم مرتبه تو را که از همه پست ترى! (۲)

"غزالی" نیز چنانکه مرحوم شيخ حر عاملی قدس سره اشاره نموده است (۳) مدعی است که:

ص: ۸۱

۱- .روضات الجنات، ۸ / ۶۰ / ۶۱.

۲- .عين الحياه، ۶۲۳.

۳- .رجوع کنید به اثنا عشریه، ۱۶۴ / ۱۶۸.

* پس از مجاهدات عظیم و ریاضات فراوان و رسیدن به مقام شهود، برایش کشف شده است که مقام ابوبکر از امیرالمؤمنین علیه السلام بسی برتر است!

* ظلم و کفر و شرک مستند به خداوند است.

* لعن یزید و حجاج جایز نیست.

* مذهب شیعیان و رجوع ایشان به معصومین علیهم السلام باطل است.

* اعتقاد به امام غایب عقیده ای مسخره آمیز است.

* درباره شیعیان اهل بیت علیهم السلام پیوسته می گوید: "قالت الروافض خذلهم الله!"

* شیطان را سید الساجدین می داند.

* غنا را جایز می شمارد.

* حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را مرتکب خطای فاحش، و پیرو شیطان می داند.

* شیعیان اهل بیت علیهم السلام را کافر می داند.

"ابن عربی" می گوید:

رأیت الحق فیالقوم مرتین وهو یقول لی: انصح عبادی. (۱)

حق را دو بار در خواب دیدم که به من می گفت: بندگان مرا به سوی خیر راه بنمای!!

بزرگ صوفیان "غزالی" هم می گوید که خدا را در خواب دیده است و برای اینکه یقین کند آیا واقعا خدا را دیده است یا شیطان را، از خود او پرسیده است که: آیا تو شیطان هستی که با من سخن می گویی؟ ولی آن کس گفته است: نه،

ص: ۸۲

من خدایم؛ و او از همین جا فهمیده است که واقعا خدا را در خواب دیده است نه شیطان را!!^(۱)

ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران!

فلسفه خوانان غالبا فریفته این مطلب شده اند که می بینند اهل فلسفه و عرفان مدعی اند مطالب خود را بر اساس اشراق حقایق و شهود واقعیات به دست آورده اند. ایشان از این نکته غافلند که اولیای فلسفه و عرفان هر گاه در اقامه دلیل برای اثبات مدعای خویش عاجز و درمانده می شوند با همین ادعاهای بزرگ اذهان مخاطبان را آن چنان به تصرف درمی آورند که دیگر ایشان هرگز حتی سؤال نمی کنند: اگر این سخنان، الهاماتِ عرشی و تأییدات ربانی است، و اگر مثلا ادعاهای "ملاصدرا" در این مورد قابل پذیرفتن است، چرا خود او عین همین ادعاها را از "شیخ اشراق" و سایر مدعیان کشف و شهود و اشراق نمی پذیرد، و به نقد و ابطال اشراقات و الهامات ادعایی آنان می پردازد؟! مگر نه این است که "شیخ اشراق" هم از امثال خود عقب نیفتاده، و در مقدمه "حکمه الاشراق" مدعی است:

حقایق و مطالب آن، نخست از راه فکر و اندیشه به دست نیامده است و بلکه حصول آن ها به امری دیگر بود. نهایت پس از یافت آن ها جویای برهان شدم، بدان سان که هر گاه مثلا از آن براهین حاصله قطع نظر نمایم، هیچ مشککی نتواند مرا در مسائل آن به شک اندازد.^(۲)

چنانکه "ملاصدرا" هم در مقدمه "اسفار" مدعی است:

ص: ۸۳

۱- رجوع کنید به الغدیر، ۱۱ / ۱۵۹.

۲- حکمه الاشراق سهروردی، شهاب الدین ۱۸، ترجمه سجادی، جعفر.

اشتعلت نفسی لطول المجاهدات اشتعالاً نورياً، والتهب قلبی لكثرة الرياضات التهايبا قویا، ففاضت علیها أنوار الملكوت... ولحقتها الاضواء الاحديه وتداركتها الالطاف الالهيه،... وانكشف لی رموز لم تكن منكشفه هذا الانكشاف من البرهان، بل كل ما علمته من قبل بالبرهان عاينته مع زوايد بالشهود والعيان من الاسرار الالهيه والحقايق الربانيه والودائع اللاهوتيه... فألهمني الله الافاضه مما شربنا جرعه للعطاش الطالبين.

در اثر مجاهدات طولانی، نفسم اشتعالی نوری یافت. و در اثر کثرت ریاضات، قلبم حرارتی قوی پیدا کرد. پس انوار ملکوت بر آن تابیدن گرفت... و پرتوهای احدیت به آن پیوند خورد، و الطاف الهی آن را دریافت... و رموزی برای من منکشف شد که در اثر برهان چنین انکشافی را نداشت، بلکه تمامی اسرار الهی و حقایق ربانی و ودایع لاهوتی را که از پیش با برهان دانسته بودم، با زوائدی بر آن به شهود و عیان مشاهده کردم... پس خداوند به من الهام کرد که جرعه ای از آنچه نوشیده ام بر جویندگان تشنه افاضه کنم.

کاملاً روشن است که این ادعاها هیچ اساسی ندارد لذا چنانکه گفتیم خود این مدعیان، چنین سخنانی را از یکدیگر نمی پذیرند، و افکار و ادعاها و نوشته های همدیگر را نقد و ابطال می کنند. ولی برخی دیگر این ادعاها را باور کرده، بدون اینکه ذره ای قابلیت دفاع عقلانی در اندیشه های فیلسوفان و عارفان بیابند، سخنانی را که ایشان به نفع خودشان گفته اند پذیرفته، و نخبگان عرصه علم و تحقیق و برهان و استدلال و عقلانیت، عالمان فهیم و بیدار بزرگ را به نفهمی و جهالت نسبت می دهند!

آری، بدیهی است بدون تمسک به این ادعاهای بزرگ و اثرات تخدیری آن، هرگز نمی توان اعتقاداتی را که در تضاد و تقابل مستقیم با احکام روشن عقل و وحی است به دیگران تحویل داد؛ لذا می بینیم کسانی که ندای ملکوتی قرآن کریم: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» را پاسخ گفته اند، خود را نیازمند این ادعاها ندیده، هرگز روش صادقانه علم و تحقیق را رها نکرده اند، و به شعارهای فریبنده و راهکارهای تخدیرکننده و دور از عقل و برهان درویشانه و صوفیانه پناه نبرده اند.

آیا ما واقعا به چه می اندیشیم و انتظار چه می بریم؟! آیا پیوسته صلاح را در این می دانیم که این سخنان مسکوت بماند و هیچ کس دم بر نیورد تا مسائل اصولی ترمان حل شود، و شخصیت بزرگانمان لکه دار نشود؟! آیا کدام بزرگی بزرگ تر از اسلامان، قرآنمان، پیامبران، امامانمان، معارفمان، توحیدمان، و امامت و ولایتمان؟! و کدام شخصیتی فراتر از هشام ها و مفضل ها و محمد بن مسلم ها و یونس بن عبدالرحمان ها و فضل بن شاذان ها و سید مرتضی ها و شیخ طوسی ها و شیخ مفیدها و محقق طوسی ها و علامه حلی ها و فاضل مقدادها و علامه مجلسی ها و اکثریت قریب به اتفاق فقهای مان که سر تا پا توحید بودند و دشمن آشکار و خستگی ناپذیر فلسفه و عرفان و تصوف و وحدت وجود و جبر و تشبیه و...؟!!

آیا پس از بر باد رفتن اصل توحیدمان در مقابل "وحدت وجود"، و نیز اصل ولایت پیامبران و امامانمان در مقابل "انسان کامل" اهل عرفان و تصوف که خود بحثی جدا و کامل می طلبد دیگر چه چیزی برای ما و اسلام ما خواهد ماند که این دو فدای آن ها شوند؟! کجاست آن امیرالمؤمنینی که شمشیرش دو دم دارد، و دم توحیدش پیش تر است تا آن دم دیگر؟! همو که در بحبوحه نبرد پیام می دهد: (۱) اول توحید، پس از آن جهاد و حکومت! آن هم حکومت حق محض، و عدالت مطلق.

شگفتا! گویا وی می پندارد خداوند متعال پس از شهادت هزاران نبی و وصی در راه اعلای کلمه توحید و یکتاپرستی و مبارزه با شرک و الحاد، و پس از

ص: ۸۵

۱- ... إن أعرابيا قام يوم الجمل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين، أتقول: إن الله واحد؟ قال: فحمل الناس عليه وقالوا: يا أعرابي، أما ترى ما فيه أمير المؤمنين من تقسم القلب؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: دعوه، فإن ما يريده الأعرابي هو الذي نريده من القوم. التوحيد، ۸۳؛ حضال ۱/۲؛ معانی الاخبار، ۵. در هنگامه جنگ جمل مردی از اعراب از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا شما خداوند را واحد می دانید؟ پس مردم از هر طرف به او هجوم آوردند که مگر پریشانی و مشغولیت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی بینی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: وایش گذارید چه اینکه ما برای همان چیزی می جنگیم که این عرب در جست و جوی آن است.

گذشت شش قرن از رسالت خاتم پیامبران و تکمیل دین مقدس خویش به خون و زندان و شکنجه و اسارت و رنج و کرب و بلا- و ابتلائی جگرگوشه های او، از ارائه توحید خویش پشیمان شده و او (ابن عربی) را برای دعوت انسان ها به "وحدت وجود"، و "خودخدایی"، و "پذیرش ولایت شیاطین انس در کسوت انسان کامل"، و "پیوند زدن شرک و توحید"، و "آشتی میان کفر و دین و عقل و جهل"، و "وحدت ادیان و فرهنگ ها"، به سوی جهانیان ارسال داشته است!! او در ابتدای کتاب "فصوص الحکم" می گوید:

إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مبشره أريتها فيالعشر الاخر من محرم... وبیده صلى الله عليه وآله وسلم کتاب، فقال لی: "هذا کتاب فصوص الحکم، خذہ و اخرج به إلى الناس ینتفعون به"، فقلت: السمع والطاعة لله ولرسوله وأولی الامر منا كما أمرنا، فحققت الامنيه وأخلصت النيه و جردت القصد والهمه إلى إبراز هذا الکتاب كما حده لی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من غیر زیاده ولا- نقصان[!!]... فما ألقى إلا ما یلقى إلى، ولا أنزل فی هذا المسطور إلا ما ينزل به علی، ولست بنبی رسول، ولكنی وارث، ولاخرتی حارث.

فمن الله فاسمعواوإلی الله فارجعوا

فإذا ما سمعتم ما أتیت به فعوا

ثم بالفهم فصلوا معجم القول واجمعوا

ثم منوا به علیطالیبه لا تمنعوا

هذه الرحمه التیوسعتکم فوسعوا

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را در اواخر محرم در خواب دیدم... در دست آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم کتابی بود، به من گفت: "این کتاب فصوص الحکم است"، آن را بگیر و برای مردمان ببر تا از آن بهره ور شوند. گفتم: خدای و رسول و صاحبان امر خویش را چنانکه به ما فرمان داده اند شنوا و مطیعم.

پس از آن آسایش یافتم و نیتم را خالص کردم و همانطور که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم برایم بیان داشت، بر ابراز این کتاب بدون کم و زیاد[!] همت گماشتم.

اینک جز آنچه را که به من القا می کند القا نمی کنم، و در این نوشته جز آنچه را که بر من نازل می شود نازل نمی دارم [!]، من پیغمبر نیستم ولی وارث و کشت کننده برای آخرت خویش می باشم.

پس از خدا بشنوید، و به سوی او باز گردید، و چون آنچه را گفتم شنیدید پس آن را حفظ کنید، سپس کلام مجمل را مفصلاً بفهمید و بعد از آن بر دیگران منت بگذارید و ایشان را از آن محروم نکنید. این رحمتی است که شما را دریافته است پس به آن تن در دهید.

کیست که پرسد: اگر او واقعا خود را مأمور عالم غیب می داند و معتقد است تنها چیزهایی را که از طرف خداوند! بر وی نازل! شده، برای دیگران آورده است، و دیگران باید آن ها را با منت! بپذیرند، دیگر این مطلب با ادعای پیامبری چه تفاوتی دارد؟! (۱) و آیا تنها برای ساکت کردن معترضان نیست که

ص: ۸۷

۱- . اهل عرفان با تغییر دادن اسامی و دگرگون کردن تعبیرات، برای اولیای خود نبوتی به نام "نبوت مقامی" و "نبوت عامه" ساخته اند و در این باره می گویند: "نبوت مقامی" را در اصطلاح خاصه اعنی اهل ولایت، "نبوت عامه" می گویند، و گاهی به "نبوت تعریف" در مقابل "نبوت تشریح" نیز تعبیر می کنند... در "نبوت عامه" انباء و اخبار معارف الهیه است، یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می یابد، و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انباء یعنی اخبار می کند و اطلاع می دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریحی ندارد، در لسان اهل ولایت به "نبوت عامه" و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می گردد. "نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن زاده، حسن ۹۶. مولوی هم می گوید: پس به هر دوری ولیی قائم استتاً قیامت آزمایش دائم است پس امام حی قائم آن ولی استخواه از نسل عمر خواه از علی است مهدی و هادی وی است ای راه جوهم نهران و هم نشسته پیش رو او چو نور است و خرد جبریل اووان ولی کم از او قنديل او از پس هر پرده قومی را مقامصف صف اند این پرده هاشان تا امام مثنوی تصحیح استعلامی، محمد دفتر دوم، ۸۱۸. شگفت تر از همه اینکه "ابن عربی" به این ادعاهای بزرگ هم قانع نشده، بر این است که مقام ولایت و عرفان بالاتر از مقام نبوت است، لذا صاحب مقام ولایت و عرفان می تواند خارج از تشریح سخن بگوید. رجوع کنید به فصوص الحکم (شرح ابن ترکه) ۱ / ۵۵۹.

می گوید: من پیغمبر نیستم؟! عجیب تر اینکه آن دیگران هم، حرف هایی را که حتی از پیامبران نمی توان پذیرفت از او می پذیرند!!

خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (۱)

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (۲)

«أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُوبُونَ * أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» (۳)

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (۴)

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرَمُونَ» (۵)

ص: ۸۸

۱- الحاقه، ۴۰ - ۴۷.

۲- بقره، ۷۹.

۳- طور، ۴۱ - ۴۲.

۴- هود، ۱۸ - ۱۹.

۵- هود، ۳۵.

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِينَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِينَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَ إِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۱).

به راستی آیا این همه تناقضات روشن و مغالطات آشکار که در سخنان معتقدین به وحدت خالق و مخلوق موجود است، و این همه نقد و اشکال هایی که ایشان بر یکدیگر دارند، گویای این است که پناه بر خدا خداوند و مأموران عالم غیب بر خطا و اشتباه و دارای عقاید متناقض و گوناگون!! می باشند، یا اینکه نشان گر این است که الهام گران به ایشان کسانی دیگرند، و این اسیران گرداب تفکر در امر شناخت ذات غیر قابل شناخت خداوند، دستخوش امواج خیالات خویش و الهامات آن موجودات ناشناخته می باشند.

قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» (۲).

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * نَزَّلُوا عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (۳).

ص: ۸۹

۱- . مائده، ۱۱۶ - ۱۱۸.

۲- . انعام، ۱۲۱.

۳- . شعراء، ۲۲۱ - ۲۲۲.

امام صادق علیه السلام در باره فردی که مدعی ارتباط با عالم غیب (۱) و فرارفتن به سوی خداوند بوده است فرمودند:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن إبليس اتخذ عرشا في ما بين السماء والارض، واتخذ زبانية كعدد الملائكة. فإذا دعا رجلا فأجابته ووطئ عقبه وتخطت إليه الاقدام ترائي له إبليس ورفع إليه (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: همانا شیطان در بین زمین و آسمان تخت سلطنتی برنهاد و به عدد ملائکه یارانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیرو او گردند، بر او تجلی می کند و او را به سوی عرش خویش بالا می برد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

من ترك الاخذ بمن أمر الله عز وجل بطاعته، قیض الله له شیطانا فهو له قرین (۳).

هر کس آموختن از معصومانی را که خداوند به طاعت ایشان فرمان داده است واگذارد، خداوند شیطانی را بر او خواهد گماشت که پیوسته همراه او باشد.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ص: ۹۰

۱- برای آگاهی از انحرافات سردمداران و پایه گذاران تصوف و عرفان، و اینکه تمامی ایشان از مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشند، رجوع کنید به کتاب های: سفینه البحار، مستدرک سفینه البحار، اثناعشریه، تحفه الاخیار، و...

۲- اختیار معرفه الرجال، ۲ / ۵۹۲، بحار الانوار، ۲۵ / ۲۸۲.

۳- خصال، ۲ / ۴۲۹، حدیث اربعماه.

ليس من يوم ولا- ليله إلا- وجميع الجن والشيطان تزور أئمه الضلال... فأتوه بالافك والكذب حتى يصبح فيقول: رأيت كذا وكذا. (۱)

هیچ شب و روزی نیست مگر اینکه تمامی جنیان و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را دیدار کرده... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می گوید که چنین و چنان شهود کرده ام.

و می فرمایند:

إن إبليس سلط شیطانا يقال له: المتكون، يأتي الناس في أي صورة شاء، إن شاء في صورة صغيرة، وإن شاء في صورة كبيرة. (۲)
همانا ابلیس، شیطانی به نام متکون (شکل پذیر) را سلطنت داده است که به هر صورتی بخواهد - چه کوچک و چه بزرگ - بر مردمان ظاهر می گردد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام به "حسن بصری" که ادعای کشف و شهود ندهای غیبی (۳)

را داشت فرمودند:

أندری من ذلك المنادی؟ قال: لا، قال عليه السلام: ذاك أخوك إبليس. (۴)

ص: ۹۱

۱- بحارالانوار، ۲۵ / ۸۲؛ ۶۳ / ۱۸۴ - ۲۷۶ از کافی.

۲- بحارالانوار، ۲۵ / ۲۸۱ از رجال کشی.

۳- در برخی داستان های مربوط به کسانی که خبرهای غیبی می داده اند و کارهای عجیب و غریب از ایشان سر می زده است ذکر شده است که ایشان با شیاطین و جنیان پیمان بسته اند که عبادت خداوند را ترک کرده و تابع آنان باشند تا اینکه ایشان هم در عوض به آنان کمک کرده و برایشان خبرهای غیبی بیاورند. رجوع کنید به اثنا عشریه شیخ حر عاملی ۸۵؛ قصص العلما (تنکابنی) ۳۸ - ۳۹.

۴- احتجاج، ۱ / ۱۷۱.

آیا می دانی که آن ندا دهنده چه کسی بود؟ گفت: نه، امام علیه السلام فرمودند: او برادرت شیطان بود.

ابراهیم کرخی می گوید:

قلت للصادق جعفر بن محمد عليهما السلام: إن رجلا رأى ربه عز وجل في منامه فما يكون ذلك؟ فقال: ذلك رجل لا دين له، إن الله تبارك وتعالى لا يرى فياليقظه، ولا فيالمنام، ولا فيالدنيا، ولا في الآخرة. (۱)

به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی پروردگار خویش را در خواب خود دیده است، این چگونه قضیه ای است؟! فرمودند: آن مرد، شخصی است که دین ندارد، خداوند تبارک و تعالی نه در بیداری دیده می شود و نه در خواب، و نه در دنیا و نه در آخرت.

پیداست که هرگز خضوع و خشوع و عبادت و اشک و آه و گریه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و باید در این مورد عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق و عدل می باشد یا نه. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من عمل في بدعه خلاه الشيطان والعباده وألقى عليه الخشوع والبكاء. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه و آه می دارد.

ص: ۹۲

۱- بحار الأنوار، ۴ / ۳۲، از امالی صدوق "قدس سره".

۲- بحار الأنوار، ۶۹ / ۲۱۶.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

یا کمیل، لا تغترّ بأقوام یصلّون فیطیلون، ویصومون فیداومون، ویصدّقون فیحسبون أنّهم موفّقون، یا کمیل، أقسم بالله لسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول: إن الشیطان إذا حمل قوما علی الفواحش مثل الزنا و شرب الخمر و الربا و ما أشبه ذلك من الخنا و المآثم، حبّب إليهم العباده الشدیده و الخشوع و الركوع و الخضوع و السجود، ثم حملهم علی و لایه الائمہ الذین یدعون إلى النار و یوم القیامه لا ینصرون. (۱)

ای کمیل، هرگز گول کسانی را مخور که نمازهای طولانی به جای می آورند و صدقه داده خیال می کنند که توفیق الهی شامل حال آن هاست! کمیل، به خدا سوگند می خورم از رسول خدا شنیدم که می فرمودند: هر گاه شیطان گروهی را به کارهای زشت مانند زنا و شراب و ربا و گناهان دیگر مانند آن ها بکشاند عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع را هم محبوب آن ها می سازد، سپس آن ها را به پذیرش ولایت غیر معصومین که به سوی آتش می کشاند و روز قیامت یاری نمی شوند می کشاند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لا یغرنک بکاؤهم، إنما التقوی فی القلب. (۲)

گول گریه و اشک های آنان را مخور همانا تقوا در قلب است.

ریشه های عقیده وحدت وجود

ص: ۹۳

۱- بحار الأنوار، ۷۴ / ۲۷۴؛ بشاره المصطفی، ۲۸؛ المستدرک، ۴ / ۹۵.

۲- مشکاه الأنوار، ۴۴؛ بحار الأنوار، ۶۷ / ۲۸۶؛ مستدرک، ۱۱ / ۲۶۵.

اولین کسی که عالم را جوهر واحد و آن را عین صانع دانسته است اکیسوفان یونانی (فیلسوف سال شش صد قبل از میلاد مسیح) بوده و شاگردش برمانیدس نیز از وی پیروی کرده است.

برمانیدس تلمیذ اکیسوفان (متولد ۶۳۴ قبل از میلاد) می گوید:

عقل جز به وجود واحدی که همو کل وجود و وجود کل است اعتقاد ندارد. (۱)

مؤسس عرفان در مسیحیت فلوتین (متولد ۲۰۴ میلادی) می گوید:

خدا مجموعه اشیاست و هیچ یک از آن ها به تنهایی نیست. موجودات جوشش و ترشح ذات اویند. (۲) باید برای رسیدن به این مطلب از عقل و حس گذشته و به کشف و شهود متوسل شد. (۳)

و از عقاید عرفای هند است که:

ذات مقدس حق به هر صورتی در می آید... (۴) و بر او لازم است که از اطلاق در آمده در هر نوعی از مخلوقات ظهور کند... و از هر ذره تا خورشید همه ذات حقند. (۵)

آسمان ها و زمین ها و موجودات عالم و تعیینهای آن از هر رنگ و هر گونه شکل، سراسر ظهور هستی مطلق و جلوه "برهم" است... و وحدت و یگانگی اوست که به رنگ

ص: ۹۴

۱- . سیر حکمت در اروپا، ۱ / ۱۵.

۲- . سیر حکمت در اروپا، ۱ / ۸۶.

۳- . سیر حکمت در اروپا، ۱ / ۸۶.

۴- . ناسخ التواریخ، ۴ / ۱۸۶، مجلد هبوط.

۵- . ناسخ التواریخ، ۴ / ۱۸۲، مجلد هبوط.

کثرت و دویی و دوگانگی ظاهر می شود. این منی و تویی، و این "از من" و آن "از او" هم از "برهم" است، و گوینده این عبارت که "این منم" نیز ذات "برهم" و نور غیب است، و غیر ذات او را در تمام مراتب وجود و ظهور بود و نمود نیست. (۱)

و از عقاید ایران قدیم و زرتشت است که:

عالم وجود خارجی نداشته، همه چیز حق است (۲) و جز وجود خدا همه وهم است و خیال. (۳)

ص: ۹۵

۱- رجوع شود به "جوک باسشت"، ۲۱۱-۲۱۳؛ "تنبيه الغافلین"، ۳۳-۴۲.

۲- ناسخ التواریخ، ۳/ ۲۳۷، مجلد هبوط.

۳- ناسخ التواریخ، ۳/ ۲۳۸، مجلد هبوط.

فصل چهارم: نظرات برخی بزرگان در مورد وحدت وجود

نظرات برخی بزرگان در مورد وحدت وجود

در اینجا به نقل نظرات و سخنان برخی بزرگان (۱) در مورد "وحدت وجود" می پردازیم:

"علامه حلی"؛ در "کتاب کشف الحق و نهج الصدق" می فرماید:

ص: ۹۶

۱- رجوع کنید به "تنزیه المعبود فی الرد علی وحده الوجود" علی احمدی، سید قاسم.

البحث الخامس في أنه تعالى لا يتحد بغيره: الضرورة قاضيه بطلان الاتحاد، فإنه لا يعقل صيروره الشئين شيئاً واحداً، وخالف في ذلك جماعه من الصوفيه من الجمهور، فحكموا بأنه تعالى يتحد بأبدان العارفين، حتى تمادى بعضهم وقال: "إنه تعالى نفس الوجود، وكل موجود فهو الله تعالى" وهذا عين الكفر والالحاد. الحمد لله الذي فضلنا باتباع أهل البيت دون الاهواء المضله. (1)

بحث پنجمین در این مورد است که "خداوند با غیر خود متحد نمی شود". بطلان اتحاد مطلبی ضروری و قطعی است چه اینکه اصلاً معقول نیست که دو چیز با هم متحد و یکی شوند. عده ای از صوفیان سنی مذهب در این مطلب با ما مخالفند و می گویند خداوند با بدن های عارفان یکی می شود. حتی بعضی از ایشان فراتر رفته و گفته است: "خداوند نفس وجود است، و هر موجودی همان خداست". و این مطلب عین کفر و الحاد است. و حمد مر خدایی را که ما را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام نه پیروی از نظرات گمراه کننده فضیلت و برتری بخشید.

علامه "مجلسی" می فرماید:

برخی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصارا به حلول خدا قائل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها، و خداوند عالمیان نصارا را در اکثر قرآن به این سبب لعن کرده است، و ایشان را به کفر یاد نموده که به خدا چنین نسبتی می دهند. و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند به امری قبیح تر و شنیع تر قائل شده اند که آن اتحاد است و می گویند که "خدا با همه چیز متحد است، بلکه همه چیز اوست که به صورت های مختلف برآمده، گاه به صورت زید ظهور می کند و گاه به صورت عمرو، و گاه

ص: ۹۷

به صورت سگ و گربه، و گاه به صورت قاذورات، چنانچه دریا موج می زند و صورت های بسیار از آن ظاهر می شود، به غیر دریا چیز دیگری نیست.

که جهان موج های این دریاستموج و دریا یکی است غیر کجاست

و ماهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است"، و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح به امثال این کفرها و مزخرفات نموده اند، و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز به عینه همین اعتقاد را دارند، و کتاب "جوک" که براهمه ایشان نوشته اند، و در عقائد فاسده خود مشتمل بر همین مزخرفات است، و لهذا جمعی از این عصر که مشرب تصوف دارند، آن کتاب را نهایت احترام می دارند، و از کتاب های شیعه بیشتر اعتبار می کنند، و از کتب عقاید شیعه شمردن اند که باید آن را همه کس داشته باشد. و برخی از شیعیان بیچاره را گمان این است که ایشان اهل حقند و بهترین عالمیان هستند، و به نادانی سخنان ایشان را می خوانند و کافر می شوند. گمان ایشان این است که هر که صوفی است البته آن مذهب حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است، و نمی دانند که چون کفر و باطل عالم را فرا گرفته بود، و اهل حق همیشه منکوب و مخدول بودند اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بودند، و از فرق اهل سنت بودند، و پاره ای از ایشان در لباس تصوف بودند و پاره ای در لباس علما. و همچنانکه اکثر علمایی که کتابهای ایشان در میان است کافر و گمراه کننده عالم بودند، و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند.^(۱)

و می فرمایند:

إنهم [أى الصوفیه] لعنهم الله لا یقنعون بتلك البدع، بل یحرفون أصول الدین ویقولون ب... "وحده الوجود"، والمعنی المشهور فی هذا الزمان المسموع من مشایخهم کفر بالله العظیم.^(۲)

ص: ۹۸

۱- . عین الحیات، تحقیق: رجایی، مهدی، ۱ / ۹۰ / ۹۱.

۲- . الاعتقادات، ۱۸.

اینان [یعنی صوفیه] که خداوند لعنتشان کند به این بدعت ها قانع نشده بلکه اصل دین را تحریف نموده و قائل به "وحدت وجود" شده اند. و آن معنایی که در این زمان از بزرگان ایشان مسموع و مشهور است کفر می باشد.

و در کتاب "مرآه العقول" می فرمایند:

وزاد المتأخرون عن زمانه صلى الله عليه و آله وسلم على البدعه فى المأكل والمشرب كثيرا من العقائد الباطله كاتحاد الوجود وسقوط العبادات والجبر وغيرها، وأثبتوا لمشايعهم من الكرامات ما كاد يربو على المعجزات، وقبايح أقوالهم وأفعالهم وعقائدهم أظهر من أن يخفى على عاقل، أعاذ الله المؤمنين من فتنتهم وشرهم فإنهم أعدى الفرق للايمان وأهله. (۱)

کسانی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند بدعت هایی در مورد خوردنی ها و آشامیدنی ها و بسیاری از عقاید باطل درست کردند، مانند "اتحاد وجود" و "سقوط عبادات" و "جبر" و غیر اینها. و برای مشایخ و بزرگانشان کراماتی قائل شدند که نزدیک است از معجزات انبیا فراتر رود! سخنان و کارها و عقاید زشت اینان آشکارتر از آن است که بر شخص عاقل پوشیده بماند. خداوند مؤمنین را از فتنه های اینان در امان نگاه دارد که ایشان بدترین گروه ها و دشمن ترین افراد بر علیه ایمان و مؤمنین می باشند.

مرحوم علامه خوبی مؤلف کتاب "منهاج البراعه در شرح نهج البلاغه" بعد از نقل مطالبی (۲)

از "ابن عربی" و "قیصری" می فرمایند:

ص: ۹۹

۱- مرآه العقول، ۴ / ۳۶۸.

۲- خلاصه ای از سخن ابن عربی و شارح قیصری در فص نوحی این است: إن قوم نوح فى عبادتهم للأصنام كانوا محقين؛ لكونها مظاهر الحق كما أن العابدین لها كذلك؛ لأنهم أيضا كانوا مظهر الحق وكان الحق معهم بل هو عينهم، وكان نوح أيضا يعلم أنهم على الحق إلا- أنه أراد على وجه المكر والخديعه أن يصرفهم عن عبادتها إلى عبادته، وإنما كان هذا مكرًا منه عليه السلام؛ لأنه كان يقول لهم ما لم يكن معتقدا به، ويموه خلاف ما أضمره واعتقده؛ إذ كان عالما وعلى بصيره من ربه بأن الأصنام مظاهر الحق وعبادتها عبادته، إلا- أنه عليه السلام أراد أن يخلصهم من القيود حتى لا- يقصروا عبادتهم فيها فقط بل يعبدوه فى كل معنى وصوره. ولما شاهد القوم منه ذلك المكر أنكروا عليه وأجابوه بما هو أعظم مكرًا وأكبر من مكره، فقالوا: لا تتركوا آلهتكم إلى غيرها؛ لأن فى تركها ترك عباده الحق بقدر ما ظهر فيها، وقصر عبادته فى سائر المجالى وهو جهل وغفله؛ لأن للحق فى كل معبود وجهها يعرفها العارفون سواء أكان ذلك المعبود فى صورة صنم أو حجر أو بقر أو جن أو ملك أو غيرها. رجوع شود به شرح قیصری بر فصوص الحکم، فص نوحی ۱۳۶ ۱۴۲، طبع قم، بیدار.

هذا محصل كلام هذين الرجسين النجسين النحسين، وكم لهما في الكتاب المذكور من هذا النمط والاسلوب، فلينظر المؤمن الكيس البصر إلى أنهما كيف مؤهبا الباطل بصوره الحق وأولا كلام الله تعالى بأرائهم الفاسده وأحلامهم الكاسده على طبق عقايدهم الباطله، وقد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم المختار: من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار.

ولعمري أنهما ومن هذا حذوهما حزب الشيطان وأولياء عبده الطاغوت والاثان، ولم يكن غرضهما إلا تكذيب الانبياء والرسول وما جاؤوا به من البيئات والبرهان، وهدم أساس الاسلام والايمان، وإبطال جميع الشرايع والاديان، وترويج عباده الاصنام، وجعل كلمه الكفر العيا، وخفض كلمه الرحمن.

أقسم بالله الكريم وإنه لقسم لو تعلمون عظيم أنهم المصدق الحقيقى لقول أمير المؤمنين عليه السلام: اتخذوا الشيطان لامرهم ملاكاً، واتخذهم له أشراكاً، فباض وفرخ في صدورهم، ودبّ ودرج في حجورهم، فنظر بأعينهم ونطق بألسنتهم، فركب بهم الدلل، وزين لهم الخطل، فعل من شرّكه الشيطان في سلطانه ونطق بالباطل على لسانه. (١)

ومع ذلك فالعجب كل العجب أنهم يزعمون أنهم الموحدون العارفون الكملون وأن غيرهم لمحجوبون وبالحق جاهلون، بل يترقى بعضهم ويدعى الولاية القطبيه، ويطغى آخرون فيدعون لانفسهم الالهيه والربوبيه، ويزعمون أن ربهم تجلى فيهم وظهر في صورهم المنحوسه. فيقول ابن عربى في فتوحاته: إن الله تجلى لى مرارا وقال: انصح عبادى.

ويقول البسطامى: "سبحانى ما أعظم شأنى" و"لا إله الا أنا"، ويقول "الحلاج": ليس فى جبتى سوى الله"، ويقول: "أنا الحق" و"أنا الله"، وبعضهم يبلغ الغايه ويجاوز النهايه فيقول

ص: ١٠٠

ويهجرو ويتكلم تكلم المجنون الذي لا- يشعر، فيخاطب الرب عز وجل والعياذ بالله مخاطبه الموالى للبعيد وهو قطبهم أبو يزيد. وقد نقل عنه "القيصري" في "شرح الفص النوحى" أنه قال فى مناجاته عند تجلى الحق له: "ملكى أعظم من ملكك لكونك لى وأنا لك، فأنا ملكك وأنت ملكى، وأنت العظيم الاعظم وملكى أعظم من ملكك وهو أنا!

فلينظر العاقل مهملاى هذا الجاهل، ثم لينظر إلى سوء أدبه وقبح خطابه ومناجاته حيث لم يرفع يده عن الانانيه فعبر بلفظ أنا وأنت غير مره فى مثل هذا المقام الذى هو مقام الفناء والتجلى على زعمهم، وكيف يجتمع ذلك مع قولهم السائر: "بينى وبينك إنى ينازعى، فارفع بلطفك إنى من البين!" وإنما أطنبنا الكلام تنبيها على ضلاله هذه الجهله الذين زعموا أنهم من أهل الكشف والشهود واليقين والموحدين المخلصين مع أنهم من الضالين المكذبين للانبيا والمرسلين، وتعالى الله عما يقول الظالمون والملحدون علوا كبيرا. (1)

این خلاصه کلام این دو پلید نجس و نحس بود، این دو نفر در آن کتاب از این گونه سخنان بسیار گفته اند، و انسان مؤمن و تیزبین باید تأمل و دقت نماید که چگونه این دو نفر باطل را به صورت حق جلوه داده، و کلام خداوند را با نظرات و خیالات پوچ و فاسد خویش بر طبق عقاید باطل خود برگردانده اند، در حالی که پیامبر بزرگوار این چنین فرموده اند که "هر کس قرآن را بر اساس رأى و نظر و دل خواه خود تفسیر نماید جایگاه و نشیمن گاه خویش را در دوزخ آماده نموده است.

به جان خودم قسم می خورم که این دو نفر و پیروان آن ها حزب و گروه شیطان و دوستان و همراهان بت پرستان و بندگان طاغوتند؛ هدف و مقصود ایشان جز تکذیب پیامبران و بینات و برهان های رسولان الهی، و از بین بردن پایه و اساس اسلام و ایمان، و باطل نمودن تمام شرایع و ادیان آسمانی، و رواج دادن بت پرستی، و بالا بردن سخنان کفر، و پایین کشیدن کلمه خداوند هیچ چیز دیگری نبوده است.

به خدا قسم و این قسمی بس بزرگ است اگر بفهمید این ها مصداق واقعی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که می فرمایند: آن ها شیطان را ملاک کارهای خود قرار داده اند، و شیطان هم آن ها را دام خویش قرار داده است، در سینه های آن ها تخم گذاری کرده، و جوجه آورده است، و در دامان آن ها جنییده و از آن بالا-رفته است، چشم و زبان آن ها را در تصرف آورده، و با زبان ایشان سخن گفته است. ایشان را به گمراهی ها

ص: ۱۰۱

و لغزش ها کشانده، و گناهان بزرگ را در نظرشان زیبا جلوه داده است. کار ایشان مانند کسی است که شیطان او را در کار خود شریک کرده، و باطل را بر زبان ایشان جاری نموده است.

با تمام این ها تعجب در این است که ایشان گمان می کنند که خودشان موحد و عارف کاملند و دیگران در پرده مانده و حق را نشناخته اند! برخی از ایشان بالا-تر رفته و ادعای ولایت قطبیه نموده اند، و برخی نیز ادعای الوهیت و ربوبیت کرده اند و گمان دارند که خدایشان در ایشان تجلی نموده، و در شکل و شمایل منحوس آنان ظاهر شده است! "ابن عربی" در فتوحاتش می گوید: "خداوند بارها برای من تجلی نمود و به من گفت بندگان مرا نصیحت کن!"

و بایزید بسطامی می گوید: "منزهم من! چقدر والامر تبه هستم! و معبودی جز من نیست". و حلاج می گوید: "در جنبه و لباس من جز خدا نیست!" و می گوید: "من حقم، و من خدایم!" و بعضی از اینان کار را به انتها رسانده و پا را از حد فراتر نهاده، می گوید و می بافد و می لافد و مانند دیوانه ای نادان و بی شعور که نمی فهمد چه می گوید با خدا خطاب می کند مانند خطاب کردن مولا با بنده اش، و این شخص کسی نیست جز "ابویزید" که "قیصری" در "شرح فص نوحی" از او نقل می کند که در مناجاتش به هنگام تجلی خدا بر او [!] گفته است: "ملک من از ملک تو بزرگتر است! چون تو از آن منی، و من از آن تویم، پس من ملک توام، و تو ملک منی، و تو عظیم تر و بزرگتری، پس ملک من از ملک تو که خود من می باشم بزرگتر است!"

انسان عاقل باید در مهملات و کلمات بی معنای این نادان اندیشه نماید، و به بی ادبی و زشتی خطاب و مناجات او نظر نماید که چسان دست از انیت و خودبینی خویش برداشته و بارها در این چنین مقامی که به نظر ایشان مقام فنا و تجلی است لفظ "من" و "تو" را رها نکرده، و آن را ورد زبان ساخته است.

آیا چطور می توان بین این سخنان با سخنانی که پیوسته بر سر زبان این هاست جمع نمود که می گویند: "بین من و تو انیت و خودیت من است که به نزاع برخاسته است، پس تو به لطف خود انیت من را از میان بردار".

ما در اینجا به این جهت سخن را بسط دادیم که گمراهی این نادانان که گمان دارند از اهل کشف و شهود و یقین اند و خود را موحد و مخلص می دانند با آنکه از گمراهان و تکذیب کنندگان پیامبران و رسولانند روشن شود. و خداوند از آنچه

ظالمان و ملحدان می گویند والاتر است.

القول بأن المبدأ هو الوجود بلا شرط و"أمره" هو الوجود بشرط لا أو بالعكس، والمعلول هو الوجود بشرط شيء، وكذا القول بأن المبدأ هو الوجود الشخصي المتشخص بذاته الواقع في أعلى درجات التشكيك المشتمل على جميع المراتب السافله، وبالجملة: فالقول بكون المعلول عين العلة بالذات، وغيره بالاعتبارات السلبيه، وكذا القول بالجزئيه سواء كانت من طرف العله أو المعلول، أو القول بالأصليه والفرعيه، والقول بالسنيخيه أو الترشح أو العروض سواء كان الاخير من جهه العله أو المعلول، والقول بالكمون والبروز وما يضاهاى ذلك، على حد الشرك والكفر.

وكل ذلك تولد معنوى وتناسل حقيقى وموجب لتهوّد القائل به ومستلزم لتنصير الذاهب إليه حيث قالت اليهود: «عزير ابن الله والنصارى: «المسيح ابن الله» (1).

این سخن که "مبدأ عالم وجود بلا شرط است، و أمر آن وجود بشرط لا یا بر عکس آن است"، و اینکه: "معلول وجود بشرط شیء است"، و نیز این گفتار که "مبدأ، وجود شخصی متشخص به ذات است که در بالاترین درجات تشکیک که مشتمل بر تمام مراتب پایین تر است می باشد"، و خلاصه این سخن که "معلول بالذات عین علت است، و به اعتبارات سلبی غیر آن می باشد"، و همین طور اعتقاد به جزئیت خواه از طرف علت و خواه از طرف معلول یا اعتقاد به اصلی بودن و فرعی بودن، و اعتقاد به سنخیت یا ترشح یا عروض خواه این آخری از جهت علت باشد یا معلول و اعتقاد به کمون و بروز، و اعتقادات دیگری شبیه به آن ها، تمام این ها در حد شرک و کفر به خداوند است.

تمام آن ها تولد معنوی از خداوند محسوب می شود و تناسل حقیقی بوده، موجب یهودی شدن معتقدین به آن می باشد، نیز مستلزم نصرانی شدن او می گردد، چرا که یهود گفته اند: "عزیر زاده الله است"، و نصاری گفته اند: "مسیح فرزند خدا است".

ص: ۱۰۳

مرحوم شیخ حسن قدس سره فرزند "شیخ علی بن عبدالعالی کرکی"؛ در کتاب "عمده المقال فی کفر أهل الضلال" می گوید:

والصوفیه جوزوا اتحادہ تعالی و حلوله فی أبدان العارفين حتی تمادی بعضهم وقال: "إنه سبحانه نفس الوجود وکل موجود فهو اللہ تعالی"، والذین یمیلون إلى طریقتهم الباطله یتعصبون لهم ویسمونهم الاولیاء، ولعمری أنهم رؤوس الکفره الفجره، وعظماء الزنادقه والملاحده وکان من رؤوس هذه الطائفه الضاله المضله "الحسین بن منصور الحلاج" و"أبو یزید البسطامی". (۱)

صوفیه اتحاد با خداوند و حلول او در بدن عارفان را جایز دانسته اند، حتی برخی از ایشان فراتر رفته و گفته اند: "خدای سبحان نفس وجود است، و هر موجودی خداست." و کسانی که به طریقه باطل ایشان تمایل دارند تعصب ورزیده و ایشان را اولیای خدا می نامند. به جان خودم سوگند که ایشان بزرگ ترین کافران و فاجران، و عظیم ترین زندیقان و ملحدانند و از رؤسای این گروه گمراه و گمراه کننده "حسین ابن منصور حلاج" و "ابو یزید بسطامی" می باشد.

مرحوم شیخ حر عاملی قدس سره می فرماید:

إن بطلان هذا الاعتقاد [أی وحده الوجود و...] من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه، لم یذهب إليه أحد منهم بل صرحوا بإنکاره، وأجمعوا علی فسادہ، وشنعوا علی من قال به، فکل من قال به خرج عن مذهب الشیعه، فلا تصح دعوی التشیع من القائل به، وهو کاف لنا فی هذا المقام. (۲)

بطلان این عقیده (یعنی وحدت وجود و...) از ضروریات مذهب شیعه امامیه است، احدی از ایشان آن را نپذیرفته است، بلکه صریحا آن را انکار نموده، و بر فساد این عقیده اجماع دارند، و هر کس را که قائل به این حرف ها شده است را مردود دانسته اند. بنابراین

ص: ۱۰۴

۱- به نقل شیخ حر عاملی علیهم السلام در کتاب اثنا عشریه، ۵۱.

۲- اثنا عشریه، ۵۹.

هر کس که قائل به این سخنان شود از مذهب شیعه خارج شده است، و ادعای تشیع کردن برای کسی که قائل به این حرف باشد درست نیست، و در این مورد همین مقدار برای ما کافی است.

شیخ "علاءالدوله سمنانی" با آنکه به شدت و به گونه ای غلوآمیز به "ابن عربی" معتقد است به سخن ابن عربی که می گوید: "سبحان من أظهر الاشياء وهو عينها: منزه است آنکه اشیا را ظاهر کرد در حالی که خود او عین آن هاست" حاشیه می زند و می گوید:

إن الله لا يستحي من الحق، أيها الشيخ لو سمعت من أحد أنه يقول: "فضله الشيخ عین وجود الشيخ"، لا تسامحه ألبته بل تغضب عليه، فكيف يسوغ لك أن تنسب هذا الهديان إلى الملك الديان، تب إلى الله توبه نصوحا لتنجو من هذه الورطه الوعره التي يستنكف منها الدهريون والطبيعيون واليونانيون، والسلام على من اتبع الهدى. (۱)

خداوند از حق حیا ندارد، ای شیخ! اگر از کسی بشنوی که بگوید: "فضله و مدفوع شیخ عین خود شیخ است" مسلما با او مسامحه نمی کردی بلکه بر او خشمناک می شدی، پس چطور اجازه داری که این یاوه را به مالک دیان عالم نسبت دهی؟! به سوی خدا توبه کن توبه ای نصوح تا از این ورطه وحشتناک که دهری ها و طبیعی ها و یونانی ها نیز از آن ابا دارند نجات یابی. و سلام بر هر کس که پیرو راه هدایت باشد.

علامه فقیه مرحوم "شیخ جعفر کاشف الغطاء" قدس سره می فرماید:

الكفر أقسام: الاول: ما يستحل به المال وتسبى به النساء والاطفال، وهو كفر الانكار والجحود والعناد والشك..

ص: ۱۰۵

القسم الثاني: ما يحكم فيه بجواز القتل، ونجاسه السؤر، وحرمة الذبايح والنكاح من أهل الاسلام، دون السبي والاسر وإباحه المال، وهو كفر من دخل الاسلام وخرج منه بارتداد عن الاسلام، ويزيد الفطرى منه فى الرجال بإجراء أحكام الموتى، أو كفر نعمه من غير شبهه، أو هتك حرمة، أو سب لاحد المعصومين:، أو بغض لهم... أو وحده الوجود، أو الوجود على الحقيقه منهما، أو الحلول أو الاتحاد، أو التشبيه، أو الجسميه...^(١)

كفر اقسامى دارد: اول كفرى كه به سبب آن احترام اموال از بين مى رود و زن و فرزند آن شخص كافر را مى توان اسير نمود. اين كفر، كفر انكار و جحود و دشمنى و شك در خداوند است. قسم دوم كفرى است كه در مورد آن به جواز قتل و كشتن آن شخص، و نجس بودن نيم خورده او، و حرام بودن حيوانى كه ذبح نمايد و حرمت ازدواج با او حكم مى شود، و اين در مورد اهل اسلام است كه اسير كردن خانواده و تصرف در اموال او جايز نيست، و اين در مورد كسى است كه داخل در دين اسلام شود و پس از آن مرتد شده از اسلام بيرون رود. در مورد كافر فطرى از اين دو قسم، كه مرد باشد اين حكم نيز اضافه مى شود كه حكم مردگان را پيدا مى كند.

يا نعمتى را با آنكه شبهه اى در مورد آن ندارد كفران نمايد، يا حرمتى را هتك كند، يا يكي از معصومين: را دشنام دهد، يا با ايشان دشمنى داشته باشد... يا معتقد به "وحدت وجود" شود يا قائل به "وحدت وجود و موجود" گردد با همان معنای حقيقى كه اين دو دارند "يا قائل به "حلول" و يا "اتحاد" شود، يا قائل به تشبيه و جسميت خداوند باشد.

نيز محقق فقيه و ماهر شيخ جعفر كاشف الغطا قدس سره مى فرمايد:

الكافر قسماً أولهما: الكافر بالذات وهو كافر بالله تعالى أو نبيه... القسم الثاني ما يترتب عليه الكفر بطريق الاستلزام كإنكار بعض الضروريات الاسلاميه والمتواترات عن سيد البريه كالقول بالجبر والتفويض والارجاء والوعيد وقدم العالم وقدم المجردات والتجسيم والتشبيه بالحقيقه والحلول والاتحاد ووحده الوجود أو الموجود أو الاتحاد الخ.^(٢)

ص: ١٠٦

١- . كشف الغطاء، ٣٥٩.

٢- . كشف الغطاء، ١٧٣.

کافر دو قسم است: یکی کافر بالذات که آن منکر خداوند یا منکر پیامبر اوست ... دوم کافری است که از راه ملازمه کافر خواهد بود مانند انکار بعضی از ضروریات اسلامی و اخبار متواتری که به طور یقینی از سید عالم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است مانند اعتقاد به "جبر"، "تفویض"، "ارجاء"، "وعید"، "قدم عالم"، "قدم مجردات"، "جسمیت خداوند"، "تشبیه واقعی"، "حلول"، "اتحاد" و "وحدت وجود یا موجود" یا "اتحاد"...

مرحوم علامه بهبهانی قدس سره بعد از نقل کلام قائل به وحدت موجود، و تمثیل به آن به موج و دریا می فرماید:

لا شك أن هذا الاعتقاد كفر وإلحاد وزندقه ومخالف لضروری الدین. (۱)

بدون تردید این اعتقاد کفر و الحاد و زندقه و مخالف ضروریات دین است.

در جای دیگری می گوید:

لا- یخفی أن كفرهم أظهر وأعظم من كفر إبليس عند أرباب البصيره لانهم ينكرون المغايره والمباينه بين الخالق والمخلوق، وبطلان هذا القول من الضروریات والبدیهیات عند جميع المذاهب والملل. (۲)

روشن است که کفر اینها نزد افراد آگاه آشکارتر از کفر ابلیس است. زیرا اینها منکر مغایرت و جدایی خالق و مخلوقند، و بطلان این مطلب در نزد تمام مذاهب و ملل از مطالب ضروری و بدیهی است.

"فیاض" (لاهیجی) در "شوارق الالهام" می گوید:

ص: ۱۰۷

۱- . خیراتیه، ۲ / ۵۷.

۲- . خیراتیه، ۲ / ۵۸۵.

"وحده الوجود" وأن الوجودات بل الموجودات ليس بمتكثره في الحقيقه بل هنا موجود واحد قد تعددت شؤونه وتكثرت أطواره، ولما كان ذلك بحسب الظاهر وبالمعنى المتبادر مخالفا لما يحكم به بديهه العقل من تكثر الموجودات بالحقيقه لا بمجرد الاعتبار تصدى كثير من المحققين لتوجيه مذهبهم ثم نقل بعض كلماتهم في توجيه مذهبهم إلى أن قال: ولكن عندي فيه أنظار كثيره يجب أن أشير إلى بعضها... (١)

این عقیده از مشایخ صوفیه مشهور است که ایشان قائلند به "وحدت وجود"، و اینکه وجودات بلکه تمام موجودات در حقیقت تکثری ندارند، بلکه تنها موجود واحدی است که شؤون او متعدد شده و اطوار وجودی آن متکثر گردیده است. و چون این مطلب بحسب ظاهر، و با همان معنای اولی و متبادری که دارد مخالف با حکم بدیهی عقلی است چرا که عقل می گوید: موجودات به طور حقیقی متکثرند، نه اینکه تکثر آن ها صرف اعتبار باشد بسیاری از محققین در صدد توجیه مذهب آنان برآمده اند. [سپس به نقل برخی از سخنان ایشان در توجیه مذهب این گروه پرداخته است تا اینکه می گوید:] "اما من در این مطالب اشکالات فراوانی دارم که باید به بعضی از آن ها اشاره نمایم..."

مرحوم سید محمد کاظم یزدی قدس سره در "عروه الوثقی" می فرماید:

القائلون بوحده الوجود من الصوفیه إذا التزموا بأحكام الاسلام فالأقوى عدم نجاستهم إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم من المفاسد. (٢)

صوفیان وحدت وجودی در صورت التزام به احکام اسلام بنا بر اقوی نجس نیستند مگر آنکه به لوازم فاسد مذهب خود ملتزم باشند.

ص: ١٠٨

١- . شوارق الالهام، ١ / ٤١.

٢- . عروه الوثقی، ١ / ١٤٥، مسأله ١٩٩.

جمع کثیری از فقهاء و اعلام در حواشی خود بر عروه الوثقی این فتوای ایشان را تبعیت فرموده، و مطلب ایشان را تأیید نموده، بر آن تعلیقی نزده اند، مانند:

مرحوم سید علی بهبهانی قدس سره. (۱)

مرحوم سید محمدهادی میلانی قدس سره. (۲)

مرحوم شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء قدس سره. (۳)

مرحوم سید ابراهیم حسینی اصطهباناتی شیرازی قدس سره. (۴)

مرحوم سید محمود حسینی شاهرودی قدس سره. (۵)

مرحوم سید محسن طباطبایی حکیم قدس سره. (۶)

مرحوم شیخ عبدالله غروی مامقانی قدس سره. (۷)

مرحوم سید محمد حجت کوه کمره ای قدس سره. (۸)

مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی قدس سره. (۹)

ص: ۱۰۹

-
- ۱- . تعلیقات علی العروه الوثقی، ۵، مطبعه علمیه قم، ۱۳۹۰.
 - ۲- . حاشیه علی العروه الوثقی، ۱۶، مطبعه خراسان، مشهد.
 - ۳- . حواشی و تعلیقات علی العروه الوثقی، ۱۲، مطبعه مرتضویه، نجف.
 - ۴- . حواشی عروه الوثقی، ۸۷، مطبعه العلمیه، نجف اشرف.
 - ۵- . حاشیه العروه الوثقی، ۱۴، جزء اول، طبع دوم، مطبعه القضاء، نجف.
 - ۶- . حاشیه علی العروه الوثقی، ۱۰، مطبعه العلمیه، نجف، ۱۳۷۳.
 - ۷- . رساله وسیله التقی فی حواشی العروه الوثقی، ۷، مطبعه المرتضویه.
 - ۸- . حواشی العروه الوثقی، ۸، چاپ سوم، چاپخانه قم، ۱۳۶۶ ه.
 - ۹- . حاشیه عروه الوثقی، ۷، اسلامیة، تهران، ۱۳۶۶ ه ق.

مرحوم سید ابوالحسن الموسوی اصفهانی قدس سره. (۱)

مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی القمی قدس سره. (۲)

مرحوم سید یونس اردبیلی الموسوی قدس سره. (۳)

مرحوم شیخ علی فرزند مرحوم صاحب جواهر قدس سره. (۴)

مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره. (۵)

مرحوم سید ابوالقاسم خویی قدس سره. (۶)

و نیز اعلام معاصرین که بر عروه الوثقی حاشیه نوشته اند، مانند:

مرحوم سید أحمد خوانساری، و مرحوم سید محمدرضا گلپایگانی، و مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی، و مرحوم سید ابوالحسن رفیعی رحمهم الله، و...

مرحوم "سید محسن حکیم" قدس سره در "مستمسک" می فرماید:

وأما القائلون بوحده الوجود من الصوفیه فقد ذكرهم جماعة منهم السبزواری فی تعلیقه علی الاسفار: قال: والقائلون بالتوحد إما أن یقول بكثره الوجود والموجود جميعا مع التكلم بكلمه التوحد لسانا واعتقادا بها إجمالا وأكثر الناس فی هذا المقام. وإما أن یقول بوحده الوجود والموجود جميعا وهو مذهب بعض الصوفیه، وإما یقول بوحده وكثره الوجود وهو

ص: ۱۱۰

۱- حواشی عروه الوثقی، ۵، مطبعه العلمیه، نجف اشرف، ۱۳۵۵ هـ.

۲- حواشی عروه الوثقی، ۹، مطبعه المرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۶.

۳- حواشی عروه الوثقی، ۵، چاپ طوس، مشهد، ۱۳۷۷.

۴- حواشی عروه الوثقی، ۲۲، مطبعه المظفری بمبئی، ۱۳۳۹، چاپ شده با عروه الوثقی.

۵- تعلیقه بر غایه القصوی فی ترجمه العروه الوثقی، ۶، چاپ اخوان کتابچی، ۱۳۴۹.

۶- التعلیقه علی العروه الوثقی، ۹، چاپ دوم، مطبعه الآداب، نجف، ۱۳۸۰ هـ؛ تعلیقه علی العروه، چاپ پنجم، ۱۳ ۱۴، چاپخانه

نمونه، قم، ۱۴۰۱.

المنسوب إلى أذواق المتألهين. وعكسه باطل. وإما أن يقول بوحده الوجود والموجود في عين كثرتهما وهو مذهب المصنف والعرفاء الشامخين. والاول: توحيد عامي، والثالث توحيد خاصي، والثاني توحيد خاص الخاص، والرابع توحيد أخص الخواص. أقول: حسن الظن بهؤلاء القائلين بالتوحيد الخاص والحمل على الصحة المأمور به شرعا يوجبان حمل هذه الاقوال على خلاف ظواهرها وإلا- فكيف يصح على هذه الاقوال وجود الخالق والمخلوق والامر والمأمور والراحم والمرحوم؟! وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب. (١)

برخی در باره صوفیان معتقد به "وحدت وجود" سخن گفته اند، از جمله "سبزواری" در تعلیقه ای که بر "اسفار" نوشته است می گوید: قائلین به توحید یا قائل به کثرت وجود و موجودند در حالی که کلمه توحید را به زبان می رانند و اجمالا به آن معتقدند که اکثر مردم این گونه اند و یا آنکه قائل به وحدت وجود و موجود هر دو هستند و این مذهب برخی از صوفیان است و یا قائل به وحدت و کثرت موجودند که این را به ذوق متألهین منسوب می دانند و عکس این (یعنی وحدت وجود و کثرت موجود) باطل است. و یا قائل به وحدت وجود و موجود در عین کثرت آن هستند، و این مذهب مصنف و نیز عرفای بلند مرتبه است.

اولی توحید عوام، سومی توحید خواص، دومی توحید خواص از خواص، و چهارمی توحید اخص الخواص است.

من [مرحوم سید محسن حکیم] می گویم: حسن ظن و خوش گمانی به این گروه قائلین به توحید خاص، و حمل به صحت فعل مسلم که در شرع ما را به آن امر نموده اند موجب می شود که ما این اقوال را بر خلاف ظاهرش حمل کرده و معنی نماییم، و گرنه بنابراین اقوال چگونه ممکن است که بگوییم: "خالق و مخلوق" و "امر و مأمور" و "راحم و مرحوم" وجود دارد؟! و ما توفیقى الا بالله علیه توكلت وإليه أنيب.

شیخ "عبدالنبی عراقی" در کتاب "معالم الزلفی" می فرماید:

ص: ۱۱۱

إن "وحده الوجود" يطلق على أنحاء وقد ذكر الحاج السبزواری أنها تطلق على أربعة أوجه وجعل بعضها توحيد العوام وبعضها توحيد الخواص وبعضها توحيد خاص الخاص وبعضها توحيد أخص الخواص.

فيا ليت شعري إذا كان الامر كما يزعمون فمن العابد ومن المعبود؟ ومن الخالق ومن المخلوق؟ ومن الامر ومن المأمور؟ ومن الناهي ومن المنتهى؟ ومن الراحم ومن المرحوم؟ ومن المثاب ومن المعاقب؟ ومن المعذب ومن المعذب؟ ومن الواجب ومن الممكن؟ إلى غير ذلك من الكفريات التي أنكرها الشرايع برمتهم وخلاف ضروره كل الشرايع. مع أنهم (أى الصوفيه) طرا قائلين بوحده الوجود ومعناه: "أن فى الخارج ليس إلا وجود واحد وهو عين الاشياء"، ويلزم أن يكون المبدأ عز اسمه عين الحيوانات النجسه، وعين القاذورات وهكذا، تعالى الله عما يصف الظالمون، ألا لعنة الله على الظالمين. إلى غير ذلك من لوازم المسأله فخذلهم الله فأنى يؤفكون، فما قدروا الله حق قدره. فسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون.

ولذا قال الشيخ قدس سره فى طهارته فى أمثال المقام بعين العبارة: "إن السيره المستمره من الاصحاب قد فى تكفير الحكماء المنكرين لبعض الضروريات ولو لا يرجع إلى إنكار النبى صلى الله عليه وآله وسلم". فلا ريب فى كفر القائل ونجاسته ولو إذا التزموا بأحكام الاسلام إذ ثبوت الكفر فى أصول الدين من العقائد الخبيثه الملعونه، والاعتقاد بها والالتزام بها والادعان لا يفيد الالتزام بأحكام الاسلام لو أراد بها الفروع، ولو أراد بها الاصول فهما ضدان أو متناقضان كيف يمكن الالتزام وهل الخلف إلا ذلك.

فالاقوى أن القائل بها خارج عن ربه الاسلام، ورجس ونجس، وقول الماتن (أى صاحب العروه) من ذهابه إلى عدم نجاستهم فرض فرضه لا- وجود له فى الخارج فكأنه قد أراد التستر مع وضوع المسأله ولذا قال: إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاههم الفاسده. (1)

وحدت وجود به گونه های مختلفی مطرح می شود، حاجی سبزواری می گوید که وحدت وجود به چهار وجه اطلاق می شود، بعضی از این وجوه را توحيد مردم عوام، و برخی را توحيد خواص، و بعضی را توحيد خاص الخاص، و بعضی را توحيد اخص الخواص، قرار داده است. کاش می دانستم که اگر مطلب این طور است که اینها گمان کرده اند پس عابد کیست و معبود کیست؟ و خالق کیست و مخلوق کدام است؟ و آمر

ص: ۱۱۲

کیست و مأمور کدامین است؟ و نهی کننده کیست و فرمان بر نهی که خواهد بود؟ رحم کننده کیست و مرحوم کیست؟ آنکه ثواب می برد و آنکه عقاب می شود کیست؟ آنکه عذاب می کند و آنکه معذب می شود کیست؟ واجب کیست و ممکن کیست؟ و از این قبیل کفریاتی که تمام ادیان اینها را منکرند و بر خلاف ضرورت تمام مذاهب می باشد.

با اینکه این ها همگی معتقد به وحدت وجود هستند و معنای وحدت وجود این است که در واقع جز وجود واحدی که عین تمام اشیا است چیز دیگری نیست. و لازمه این سخن آن است که خداوند عین حیوانات نجس باشد و عین قاذورات و پلیدی ها و کثافات گردد و از این قبیل لوازم باطل دیگری غیر آنچه برشمردیم. خداوند از آنچه ظالمان به او نسبت می دهند برتر و والاتر است، ای که لعنت خدا بر ظالمان باد، خدا آن ها را مخدول و خوار گرداند که چه یاوه ها می بافند. خداوند را آن طور که باید نشناختند، و به زودی ستمکاران خواهند دانست که سرانجامشان به کجا خواهد کشید!

و از همین روست که شیخ در باب طهارت، در مبحثی مانند این مبحث می فرماید: "سیره و روش همیشگی اصحاب امامیه این بوده است که حکمایی را که منکر برخی ضروریات دینی می شدند کافر می دانستند حتی اگر موجب انکار نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی شد.

بنابراین شکی در کفر و نجاست کسی که معتقد به این گونه مطالب شود حتی اگر ملتزم به احکام اسلام هم باشد نیست. زیرا با وجود کفر در اصول دین، و اعتقاد به عقایدی این چنین پلید، و التزام و اذعان به این گونه مطالب، دیگر ملتزم شدن به احکام اسلامی فائده ای نخواهد داشت، تازه این در صورتی است که منظور از احکام اسلام همان فروع فقهی باشد، ولی در صورتی که منظور از احکام اسلامی اصول دین باشد دیگر این عقاید با یکدیگر متضاد و متناقض خواهند بود، و آیا اصولا تناقض چیزی جز این است؟!

بنابراین قائل به این سخن از محدوده اسلام خارج و نجس و پلید خواهد بود، و سخن نویسنده متن کتاب با این که قائل به نجاست این ها شده است فرضی است که وجود خارجی ندارد و گویا ایشان بنا بر پرده پوشی داشته است چرا که مسأله واضح و روشن است، و از همین روست که می گوید: "مگر در صورتی که بدانیم به لوازم فاسدی که بر عقیده شان مترتب است ملتزم شوند".

القائل بوحده الوجود إن أراد... من وحده الوجود ما يقابل الاول وهو: أن يقول بوحده الوجود والموجود حقيقه، وأنه ليس هناك في الحقيقه إلا- موجود واحد، ولكن له تطورات متكرره واعتبارات مختلفه لانه في الخالق خالق، وفي المخلوق مخلوق، كما أنه في السماء سماء، وفي الارض أرض وهكذا، وهذا هو الذي يقال له توحيد خاص الخاص... وحكى عن بعضهم أنه قال: "ليس في جبتى سوى الله"... فإن العاقل كيف يصدر منه هذا الكلام، وكيف يلتزم بوحده الخالق ومخلوقه ويدعى اختلافهما بحسب الاعتبار؟! كيف كان فلا إشكال في أن الالتزام بذلك كفر صريح وزندقه ظاهره لانه إنكار للواجب والنبى صلى الله عليه وآله وسلم حيث لا- امتياز للخالق عن المخلوق حيث لا- بالاعتبار وهكذا النبى صلى الله عليه وآله وسلم وأبو جهل مثلا متحدان في الحقيقه على هذا الاساس وانما يختلفان بحسب الاعتبار.(1)

قائل به وحدت وجود اگر منظور وی آن چیزی است که... در مقابل اولی است و آن این است که بگوید: "وجود و موجود حقیقتا یک چیزند، و در حقیقت در عالم چیزی جز یک وجود واحد موجود نیست اما این حقیقت تطورات و اعتبارات مختلفی دارد، به گونه ای که در خالق، خالق است؛ و در مخلوق، مخلوق؛ همان طور که در آسمان، آسمان است؛ و در زمین، زمین، و از این قبیل. و این همان است که به آن توحيد خاص الخاص می گویند... و از برخی از اینان نقل شده است که می گفته: "در لباس من چیزی جز خدا وجود ندارد!"... آیا انسان عاقل چطور چنین سخنی از او سر می زند؟! و چطور ادعای یگانگی بین آفریدگار و آفریده او می نماید و می گوید که اختلاف آن دو اعتباری است؟!

به هر حال ملتزم شدن به این مطلب کفر صریح و زندقه آشکاری است چرا که آن انکار خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، چرا که در این صورت تمایزی بین خالق و مخلوق نیست مگر به اعتبار، و همین طور بنابراین اصل مثلا- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و أبو جهل در حقیقت یکی خواهند بود، و تنها به حسب اعتبار تفاوت خواهند داشت...

ص: ۱۱۴

مرحوم "سید سبزواری" قدس سره در "مذهب الاحکام" می گوید:

أما القائلون بوحده الوجود... منها: الوحده فی عین اکثره أو وحده الوجود و أكثره الموجود. ولا ريب فی أن الله تبارك و تعالی منزه عن هذه التصورات ولكن الظاهر عدم رجوعهما إلى إنكار الضروری. ومنها: الوحده الواقعيه الشخصيه بأن يكون الله تبارك و تعالی عین الكل والكل عینه تعالی... لا ريب فی أنه إنكار للضروری. (۱)

اما قائلین به وحدت وجود... یکی از صورت های آن "وحدت در عین کثرت، یا وحدت وجود و کثرت موجودات" بی شک خداوند متعال از این تصورات منزه است، اما ظاهرا این دو سخن به انکار ضروریات منجر نمی شود. و دیگری "وحدت واقعی شخصی" است، یعنی اینکه: "خداوند واقعا عین همه چیز، و اشیا نیز عین وجود خداوند باشند" هیچ شکی نیست که این عقیده انکار ضروری است.

در کتاب "هدایه الامه إلى معارف الائمه" بعد از باطل نمودن عقیده وحدت وجود آمده است:

وبعد ذا التفصیل فی إبطالها لیس مجال الريب فی ضلالها

واتضح الحق لمن تقبله من یضلل الله فلا هادی له

فاشهد بكفر القول إن لم تشهد بكفر بعض من تراه الا وحدي

فقل بأن القول كفر وردیوشبهه الحق علی من اهتدی

والحق عن تعصب لا تدعافانه أحق أن يتبعا

لا تكتم العلم ولا الشهاده فی حججه ولو علی جواده

بعد از این مطالب مفصلی که در رد آن عقیده بیان کردیم دیگر شکی نمی ماند که آن ضلالت و گمراهی است. و حقیقت برای حقیقت جو واضح شد، و کسی را هم که خداوند گمراه نماید و هدایت نکند هدایتگر دیگری نخواهد داشت. پس گواهی بده به اینکه وحدت وجود سخنی کفر است، و اگر برخی از قائلین به آن را یگانه دهر می پنداری و از

ص: ۱۱۵

این جهت به کفر او گواهی نمی دهی پس بگو: "این عقیده ایشان کفر و گمراهی است و حقیقت بر هدایت جویان مشتبه شده است".

هرگز حق را از روی تعصب و امگزار که حقیقت سزاوارتر است به اینکه متابعت شود. علم و شهادت را در مورد هیچ حجتی حتی در مورد ملخ کتمان نکن.

و در شرح این اشعار عربی آمده است:

وبعد ذا التفصیل فی إبطالها أى إبطال مقاله وحده الوجود، لیس مجال الريب فی ضلالها، ولعمری! إن ظهور کفرها أظهر من کفر إبليس، واتضح الحق لمن تقبله ولم ينکل عنه، ولكن من یضلل الله فلا هادی له، فاشهد بکفر القول خاصه، إن لم تشهد بکفر بعض من تراه الاوحدی، تعللا بأن کفر القول لا یستلزم کفر القائل.

وهذه وصیه منی لمن ظهر لديه الحق، بأن لا یستنکف عن الحكم بکفر هذه المقاله: فإن كثيرا ممن عرف الحق، وعرف کفرها، یتزلزل فی الحكم بکفرها صریحا، وذلك لانهم یرون كثيرا ممن یذعنون بتشیعهم، وهم الاوحدیون فی العلوم والفنون، قد ابتلوا بهذه الفتنه، ویعظم علیهم تکفیر هؤلاء، فیستنکفون عن الحكم الصریح، مخافه أن ینقض علیهم بأمثالهم، أو یشملهم، فكانوا قد استخفوا بإجلالهم وفیهم من یتأبى عن الشهاده تعصبا، وذلك أجزی، فیفرق بین الشیعه و غیر الشیعه «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى» (۱).

وقد تکلفت للاولین سیبلا- للتخلص عن هذه الوسوسه فقلت: فإن لم تشهد بکفر القائل، فقلت: فقل: بأن القول فی نفسه، کفر وردی، ولكن شبه الحق علی من اهتدی، فإن الحدود تدرء بالشبهات. ومع ذلك لی فی نظر، فإن شبهه الکفر لیس کسائر الشبهات مما یعذر صاحبها.

وأما المتعصبون، فقد أنذرتهم بقولی: والحق عن تعصب لا تدعا، فإنه أحق أن یتبعا بأن یراعی حقه، یعنی أن الحق أولى بالرعايه فی إظهاره وإعلانه ممن یدخل فی أهل الحق، فیستر علیه بإساراه وکتمانانه، فان فی کتمان الحق ضرر عظیم وفساد کبیر، وإظهاره أيضا، وإن کان یلازم الضرر، إلا أنه أهون، لأن ضرره شخصی، وضرر الکتمان نوعی، لما فیه من أغراء

ص: ۱۱۶

العوام بالجهل وشيوع الفتنة، ومع ذلك مخالف لنص القرآن، كما أشرت إليه بقولي: لا تكتم العلم ولا الشهادة في حجه ولو على جراده، أي ولو كان العلم والشهادة في أمر جراده، قال الله تعالى:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (١).

«لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (٢).

«وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (٣).

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمٌ قَلْبُهُ» (٤).

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (٥).

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» (٦).

بعد از بیان این تفصیلات در مورد بطلان وحدت وجود شکی در گمراهانه بودن آن نیست، و قسم به جان خودم که کفر بودن آن از کفر ابلیس آشکارتر بوده، و حقیقت برای کسی که آن را بپذیرد و از آن روی برنگرداند آشکار است. ولی آن را که خداوند هدایت نکند هدایتگری ندارد. پس اگر شهادت به کفر آن بزرگان نمی دهی شهادت بده به اینکه عقیده آنان گمراهانه است، چرا که کفر بودن سخن ملازم با کافر بودن گوینده آن نیست.

و وصیت من به کسانی که حق را شناختند این است که از حکم به کفر بودن این سخن ابایی نداشته باشند چرا که اکثر کسانی که حق را می شناسند و کفر بودن این عقیده را درک می کنند در حکم به کفر بودن این سخن متزلزل می شوند، و این از آن جهت است

ص: ۱۱۷

۱- . بقره، ۱۵۵.

۲- . بقره، ۴۰.

۳- . طلاق، ۲.

۴- . بقره، ۲۴۸.

۵- . بقره، ۱۳۵.

۶- . هدایه الأئمه إلى معارف الأئمة عليهم السلام خراسانی، محمد جواد ۵۱۱ ۵۱۲.

که می بینند بسیاری از کسانی که اینان اذعان به تشیع ایشان دارند و آنان در علوم و فنون مختلف یگانه اند به این فتنه مبتلا شده اند، و تکفیر آنان بر این ها سنگین می آید، لذا از اینکه صریحا حکم به کفر بودن این سخن نمایند ابا می ورزند، از ترس آنکه مبادا کسی بگوید پس در مورد این اشخاصی که قائل به این سخن شده اند چه می گوید؛ یا از این جهت که مبادا حکم به کفر شامل این چنین اشخاصی هم بشود و از عظمت این اشخاص بکاهد! و برخی هم از روی تعصب از حکم به کفر ابا می ورزند و این دیگر خوار کننده تر است. و کسی که در حکم به کفر بین شیعه و غیر شیعه تفاوت می گذارد تقسیم و حکمش ظالمانه است.

من برای گروه اول راه چاره ای در مورد وسوسه اش یافته ام و آن اینکه به او می گویم: اگر حاضر نیستی شهادت بر کفر قائل وحدت وجود بدهی لااقل بگو که این عقیده ایشان (وحدت وجود) کفر و ضلالت است، ولی در عین حال حقیقت بر برخی هدایت جویان پوشیده مانده است، حدود شرعی هم که با وجود شبهات جاری نمی شود، در عین حال من در این راه حل و چاره جویی نیز اشکالی دارم و آن اینست که شبهه کفر مانند سایر شبهات نیست که اگر کسی مبتلا به آن شد معذور باشد.

و اما آن هایی که تعصب می ورزند ایشان را با این سخن پند داده ام که گفته ام: حقیقت نباید به خاطر تعصب کنار گذاشته شود، چرا که حق و حقیقت سزاوارتر است به اینکه پیروی شده و حقش مراعات گردد، یعنی حق اولی است به اینکه اظهار و اعلام شود. اینان نسبت به کسی که منتسب به حق است مراعات می کنند ولی بر خود حق پرده پوشی و کتمان می نمایند! مسلما کتمان حقیقت ضرری بزرگ داشته، و فساد زیادی در بر دارد، و اظهار حق و حقیقت گرچه ضرر دارد ولی ضررش کمتر و سبکتر است، زیرا ضرر آن شخصی و فردی و اندک است، ولی ضرر کتمان حق همگان را فرا می گیرد، چرا که مردم را به نادانی می اندازد، و فتنه را دامن می زند. علاوه بر این مخالف با نص قرآن است همچنانکه به این مطلب اشاره کرده و گفته ام که دانش و شهادت را در مورد هیچ حجتی کتمان مکن حتی در مورد ملخی. خداوند می فرماید: کسانی که دلائل آشکار و راهنمایی هایی را که فرو فرستادیم و برای مردم در قرآن بیان کردیم پنهان می کنند خداوند و لعنت کندگان لعنتشان می کند.

و می فرماید: حق را به باطل میپوشانید و با علم و آگاهی کتمان حقیقت مکنید. و شهادت را برای خداوند پیا دارید.

و می فرماید: شهادت را پنهان مکنید هر کس آن را پنهان نماید قلب و دلش در خطا و اشتباه است.

و می فرماید: چه کسی ظالم تر از آنکه شهادتی را که از خداوند در نزد اوست پنهان کند؟ خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.

و می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید عدالت را به پا دارید، و برای خدا شهادت دهید، اگر چه بر ضرر خودتان یا پدر و مادرتان یا خویشان و نزدیکانتان باشد.

مرحوم "نجفی مرعشی" قدس سره در تعلیقات "احقاق الحق" می فرماید:

عندی أن مصیبه الصوفیه علی الاسلام من أعظم المصائب، تهدمت بها أركانها، وانتلمت بنيانه، وظهر لی بعد الفحص الاكيد والتجول فی مضامير كلماتهم والوقوف علی ما فی خبايا مطالبهم والعثور علی مخبياتهم بعد الاجتماع برؤساء فرقهم أن الداء سرى إلى الدين من رهبة النصارى فتلقاه جمع من العامه كالحسن البصرى والشبلی ومعروف وطاووس والزهرى وجنید ونحوهم، ثم سرى منهم إلى الشيعه حتى رقى شأنهم، وعلت رأيهم بحيث ما أبقوا حجرا علی حجر من أساس الدين، أولوا نصوص الكتاب والسنة، وخالفوا الاحكام الفطريه العقلیه، والتزموا بوحده الوجود بل الموجود، وأخذ الوجهه فی العباده والمداومه علی الاوراد المشحونه بالكفر والباطيل التي لفتتها رؤساؤهم، والتزامهم بما يسمونه بالذکر الخفی القلبی، شارعا من يمين القلب، خاتما بیساره، معبرا عنه بالسفر من الحق إلى الخلق تاره، والتنزل من القوس الصعودی إلى النزولی أخرى، وبالعکس معبرا عنه بالسفر من الخلق إلى الحق، والعروج من القوس النزولی إلى الصعودی أخرى، فیا لله من هذه الطامات...^(۱)

حقیقت این است که به نظر من مصیبت صوفیه بر اسلام از بزرگترین مصیبت ها بوده است که ارکان اسلام را منهدم کرده، و در بنیان اسلام رخنه ایجاد نموده است، و پس از جستجوی زیاد و گشت و گذار در مضامین کلمات و سخنان ایشان و واقف شدن بر گوشه و کنار مطالبشان، و آگاهی پیدا کردن بر اسرارشان پس از ملاقات با رؤسای فرقه های مختلف ایشان برای من روشن شد که این درد و مرض از رهبانیت مسیحیت به

ص: ۱۱۹

۱- . تعلیقات احقاق الحق، ۱ / ۱۸۳ ۱۸۵.

دین ما سرایت کرده است، و این رهبانیت را گروهی از اهل سنت مانند "حسن بصری" و "شبلی" و "معروف" و "طاووس" و "زهری" و "جنید" و امثال ایشان از مسیحیت گرفتند، و سپس از آنان به شیعه سرایت نمود، تا اینکه بالاخره کارشان بالا گرفت، و پرچمشان به اهتزاز درآمد، به طوری که از اساس دین ما هیچ سنگی را بر روی سنگ دیگر باقی نگذاشتند. مطالب صریح کتاب و سنت را تحریف کردند، با احکام فطری و عقلی به مخالفت برخاستند، و به وحدت وجود، بلکه بالاتر از آن به وحدت موجود قائل شدند.

ایشان به عبادات و اوراد و اذکار خاصی شروع کردند که آکنده از کفر و چیزهای باطل بود، و رؤسای آن ها آن را به هم بافته بودند، و ملتزم شدند به چیزی که آن را ذکر خفی قلبی می نامند، از طرف راست قلب شروع می کنند و به طرف چپ ختم می کنند، گاهی از آن به "سفر از حق به خلق"، و گاهی به "تنزل از قوس صعودی به نزولی"، و گاهی بر عکس از آن با عنوان "سفر از خلق به حق" و "عروج از قوس نزول به صعود" تعبیر می کنند، پس پناه بر خدا از این سخنان دور از عقل!

به هر حال اعتقاد به یکی بودن حقیقت وجود خالق و مخلوق و تعدد اعتباری و غیر حقیقی آن دو مطلبی است که بر خلاف حکم صریح عقل و برهان می باشد و هر کسی بدون تأمل بطلان آن را به طور بدیهی می یابد. آیات و روایاتی که بر بطلان آن ها دلالت می کند نیز قابل احصا نیست. می توانید نمونه آن ها را در هر صفحه کتاب مقدس خداوند، و تمامی کتب توحیدی مانند: نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، اصول کافی، توحید صدوق، بحار الانوار، عیون أخبار الرضا علیه السلام و... ببینید. فهرست برخی از عناوین آن ها چنین است:

۱. ذات خداوند دارای اجزا نیست، و هر کس خداوند را دارای جزء بداند او را نشناخته است.

۲. خالق و خلق شبیه هم نیستند، و هر کس خداوند را همانند خلق بداند مشرک است.

۳. انکار وجود خلق، سوفسطایی گری است و حتی شیطان هم از چنین اعتقادی ابا دارد. (۱)

۴. اعتقاد به اینکه: "جز موجوداتی که پیوسته در تطور و تغیر و دگرگونی و تجلی و ظهور می باشند، موجود دیگری که خالق و آفریننده و ایجاد کننده اشیا باشد در کار نیست"، عقیده دهریان می باشد.

۵. هیچ چیزی از ذات خداوند پدید نمی آید.

۶. ذات خداوند متعال بر خلاف همه اشیا می باشد.

۷. خالق و مخلوق، دو موجود مبینند.

۸. جز خداوند متعال، همه اشیا مخلوق و حادثند؛ و خداوند، موجودی ازلی و ابدی می باشد.

۹. خداوند تعالی، قادر مطلق است و می تواند چندین برابر آنچه آفریده است خلق کند، و یا اینکه تمامی آنچه را که آفریده است نابود و معدوم فرماید.

۱۰. زمان و مکان، مخلوق خداوند است و بر ذات او جل و علا جریان نمی یابد.

۱۱. خداوند متعال دارای صفات و خصوصیات مخلوقات نمی باشد.

۱۲. هر چیزی که شناخته شود مخلوق است، و خالق متعال غیر آن چیز می باشد.

۱۳. خداوند متعال، فاعل مختار است نه مجبور.

ص: ۱۲۱

۱- امام صادق علیه السلام در باره شیطان می فرمایند: *إن هذا العدو الذی ذکرت... قد أقر مع معصيته لربه بریوبته...* بحارالانوار، ۱۰ / ۱۰۸: همانا این دشمنی که می گویی با وجود نافرمانی خود در مقابل پروردگار خویش، به خداوندی او اقرار دارد. و امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» می فرمایند: یعنی *أعمى عن الحقایق الموجودة*. بحارالانوار، ۱۰ / ۳۱۶؛ التوحید، ۴۳۷؛ عیون الاخبار، ۱ / ۱۷۴.

۱۴. مرگ و قیامت و جزا و بهشت و جهنم حق است.

۱۵. انسان ها مکلف به انجام تکالیف الهی می باشند.

۱۶. انسان ها در انجام افعال خود مجبور نیستند، و افعال و گناهان خود را خودشان انجام می دهند نه خداوند.

۱۷. اهل ایمان با اهل کفر و الحاد یکی نیستند، و بت پرستان با خداپرستان تفاوت دارند.

۱۸. جهنم و عذاب و عقاب و انتقام الهی همه و همه اموری واقعی بوده و البته خداوند نه از خودش انتقام می گیرد، و نه خودش را می سوزاند، و نه اجزا یا مراتب یا اشکال و صور مختلف ذات خود را...

برخی مخالفان ملاصدرا

شماری از بزرگانی که با عقاید و اندیشه های ملاصدرا و تابعان و هم فکران او مخالفت ورزیده اند: (۱)

۱. محمد ابراهیم بن صدرالدین محمد شیرازی (فرزند ملاصدرا).

۲. ملا مراد بن علی خان تفرشی.

۳. شمس الدین محمد بن نعمه الله گیلانی (ملاشمسا).

۴. ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی ملقب به فیاض.

۵. ملا محمد بن علی رضا استرآبادی.

۶. ملا محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری.

۷. میرزا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی.

ص: ۱۲۲

۱- رجوع کنید به: "وجود العالم بعد العدم عند الامامیه" و "تنزیه المعبود فی الرد علی وحده الوجود" علی احمدی، سید قاسم؛ مقاله "خرده گیران بر حکمت متعالیه و منتقدان صدرالمتألهین (مکارم، هادی) مجله حوزه، ۹۳.

۸. ملا محمد ملقب به جمال رضوی.
۹. ملا محمد صادق اردستانی.
۱۰. ملا محمد نعیم بن محمد تقی طالقانی (ملانعیما).
۱۱. سید حسن تفریشی.
۱۲. میرزا حسن کرمانشاهی.
۱۳. آقا بزرگ شهیدی.
۱۴. شیخ فضل الله زنجانی.
۱۵. آقا ضیاء الدین درّی اصفهانی.
۱۶. مولی رجب علی تبریزی.
۱۷. مولی محمد رفیع پیرزاده زاهدی.
۱۸. قاضی سعید قمی.
۱۹. میرزا محمد حسین طیب قمی.
۲۰. شیخ علی خان ترکمانی اصفهانی قمی.
۲۱. مولی محمد شفیع اصفهانی.
۲۲. میر سید محمد یوسف طالقانی قزوینی.
۲۳. ملا حسن لبنانی دیلمانی گیلانی اصفهانی.
۲۴. حکیم ملا عباس مولوی.
۲۵. ملا میر محمد اسماعیل خاتون آبادی.
۲۶. ملا فریدون شیرازی.
۲۷. ملا عبدالله یزدی.

۲۸. لطف علی بیگ افشار.

۲۹. میر قوام الدین رازی تهرانی اصفهانی.

۳۰. ملا محمد تنکابنی گیلانی (فاضل سرابی).

ص: ۱۲۳

۳۱. آقا جمال خوانساری (جمال المحققین).
۳۲. حاج ملا اسماعیل بروجردی حائری.
۳۳. شیخ عبدالرحیم حائری.
۳۴. حاج ملا علی بن میرزا خلیل طیب تهرانی.
۳۵. حاج شیخ علی حائری مازندرانی.
۳۶. علامه شیخ محمد صالح مازندرانی سمنانی.
۳۷. سید محمد میر لوحی سبزواری.
۳۸. مولی محمد صالح مازندرانی.
۳۹. مولی محمد طاهر قمی.
۴۰. عبدالعظیم بن حسین بیدگلی کاشانی.
۴۱. شیخ علی بن محمد عاملی اصفهانی مشهدی.
۴۲. علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی.
۴۳. ملا فضلالله بن محمد شریف کاشانی.
۴۴. ملا محمد سعید لاهیجی گیلانی.
۴۵. میرمحمد نصیر بن محمد معصوم بارفروشی.
۴۶. مولی علی بن حسین کربلایی.
۴۷. سید محمد طباطبایی اصفهانی بروجردی.
۴۸. ملا اسماعیل مازندرانی خواجهویی.
۴۹. شیخ یوسف بن احمد بحرانی.
۵۰. ملافتح علی بن حسن علی.

۵۱. سید محمد علی طباطبایی شیرازی.

۵۲. میرزا ابوالقاسم قمی (میرزای قمی).

۵۳. شیخ محمد بن عبدعلی آل عبدالجبار قطفی.

ص: ۱۲۴

۵۴. میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی.

۵۵. آخوند ملا فیض الله دربندی شیروانی مجتهد.

۵۶. آقا میرزا محمد هاشم چهار سوقی خوانساری.

۵۷. شیخ محمد قاسم اردوبادی بن محمد تقی.

۵۸. ملا عبدالعزیز بن احمد مقدس شیروانی.

۵۹. مولوی اعجاز حسن حاجی امروهی.

۶۰. میرزا علی اکبر بن محسن اردبیلی.

۶۱. علامه محقق فقیه شیخ جعفر کاشف الغطاء.

۶۲. شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر.

۶۳. شیخ اعظم انصاری.

۶۴. علامه شیخ علی سمنانی.

۶۵. شیخ محمد تقی آملی.

۶۶. سید احمد خوانساری.

۶۷. علامه خویی مؤلف "منهاج البراعه".

۶۸. شیخ حر عاملی.

۶۹. سید یونس اردبیلی موسوی.

۷۰. شیخ علی فرزند مرحوم صاحب جواهر.

۷۱. سید اسماعیل طبرسی نوری.

۷۲. سید عبدالله شیر.

۷۳. علامه سید علی بهبهانی.

۷۴. سید محمد کاظم یزدی.

۷۵. سید ابراهیم اصطهباناتی (میرزا آقا شیرازی).

۷۶. میرزا محمد حسین نائینی.

ص: ۱۲۵

۷۷. حاج شیخ محمد جواد خراسانی نجفی.
۷۸. سید محمود حسینی شاهرودی.
۷۹. سید محسن طباطبایی حکیم.
۸۰. شیخ عبدالله غروی مامقانی.
۸۱. سید محمد حجت کوه کمره ای.
۸۲. حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی.
۸۳. سید ابوالحسن الموسوی اصفهانی.
۸۴. حاج آقا حسین طباطبایی قمی.
۸۵. سید ابوالحسن رفیعی.
۸۶. شیخ عبد النبی عراقی.
۸۷. شیخ عبد الکریم حائری یزدی.
۸۸. سید محمد رضا گلپایگانی.
۸۹. سید شهاب الدین مرعشی نجفی.
۹۰. سید ابوالقاسم موسوی خویی قدس سرهم.

سلام بر سپیده علم و معرفت

در فجر ظهور نور

در صبح نزدیک

ألیس الصبح بقریب؟

السلام علی الدین المأثور والکتاب المسطور

السلام علی بقیه الله فی بلاده وحجته علی عباده

المنتهى إليه موارث الانبياء

ولديه موجود آثار الاصفياء...

ص: ١٢٦

اللهم عجل فرجه، وقرب زمانه

وكثر أنصاره، وأهلك أعدائه...

(پشت جلد) تفسیر هستی چیست، و رابطه خداوند با خلق چگونه است؟!

آیا عالم آفریده خداوند است؟!

یا اینکه خود خداوند به صورت زمین و آسمان و انسان و جن و فرشته و سنگ و چوب و... پیوسته در رقص و نمود و تجلی و ظهور است؟!

پیروان نظریه "وحدت وجود" برآنند که بین "خالق و خلق" هیچ گونه جدایی و غیریت و دوگانگی حقیقی وجود نداشته و وجود آن دو عینا یکی است. با توجه به انتشار و توسعه روزافزون عقیده مزبور، این نوشته کوتاه به ارزیابی و ابطال اعتقاد ایشان، و اثبات و توضیح معنای "تباین و جدایی ذاتی خالق و مخلوق" می پردازد.

ص: ۱۲۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

